اَمرداد

بی‌مرگی و جاودانگی

۳۳۱

هفته نامه خبری فرهنگی

شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • ۸ رویه

مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی

سال شانزدهم • No.331 • 14 Nov. 2015

۱۰۰۰ تومان

«امرداد» به پیامک‌های شما پیشکشی می‌دهد

روزگاری که خسرو یکم، ایران را دگربار زنده کرد

داد انوشیروان، داغ مزدک



سیمای انوشیروان بر روی یک بافت و بشقاب - طرح از سیامک جمشیدی‌زاده

۶

گزارشی از سنگ‌نگاره‌ی پیروزی شاهپور بر رومیان

۲

فیلی در بند نیست «فیل‌بند» نام یک روستاست

۳

گفت‌وگو با آرمان آرین رمان‌نویس اسطوره‌های ایرانی

۴

نخستین نشانه‌ها از مادر و فرزند مقدس

مصرشناسی؛ یک گام دیگر به پیش

۶

گزارش باستان‌شناسی از شهری تاریخی

«دشت حلقه»ی گرگان لبریز از ناگفته‌های تاریخی

۵

چنگ‌اندازی آذربایجان به میراث معنوی ایران

شاهنامه‌ی آذربایجانی در اکسپو جمع شد

۳

همراه با دیگر ایرانیان زرتشتیان نیز برگزار کردند:

گرامیداشت روز کورش بزرگ

۷

فرانک شاهنامه‌ی ایران درگذشت

زنی بود آرایش روزگار

۲

آتش و آذرگان در میان زرتشـــتیان

۷

درمان درد دریاچه ارومیه را به خودش واگذار کنیم

سدها «ارومیه» را خشکاندند

۲

ویرانی ده‌ها گستره‌ی باستانی در خوزستان

۲

سخن نخست

ایران چیست؟ ایرانی کیست؟

نوشتار
بابک سلامتی

ایران چیست؟ آیا مرزهای سیاسی می‌تواند نشان‌گر خوبی برای ایران ما باشد؟! اگر این سخن را بپذیریم، بر مرزهای کدام دوره‌ی تاریخی باید چشم بدوزیم؟

ایرانی کیست؟ آیا به داشتن شناسنامه یا گذرنامه یا سندی دیگر می‌توان برای شناسایی ایرانی بسنده کرد؟

آن‌چه از این دو پرسش برمی‌آید این است که باید ویژگی‌هایی را در میان ایرانیان جست تا بتوان به یاری آن ایرانی را شناخت و گستره‌ای که آن ویژگی‌ها در آن دیده می‌شود را ایران نامید. اما آن ویژگی‌ها چیست؟

بی‌گمان شیوه‌ی زندگی ایرانی یکی از ویژگی‌هایی‌ست که ایرانی را به ما می‌شناساند و مرزهای ایران را بازمی‌نمایاند. پوشش ایرانی را از روزگاران کهن تا امروز کم‌وبیش می‌شناسیم. ایرانی در پوشیدگی خود همواره رنگ‌های بسیاری را به نمایش گذاشته. پوشش رنگارنگ بانوان که نماد سپندارمزد و زمین بوده‌اند همواره شادی، زیبایی و شادابی زمین را یادآوری کرده‌اند. امروز شوربختانه پوشش ایرانی کم‌تر به‌چشم می‌آید. انگار روند پیشرفت و بالیدن جامه‌های ایرانی از یک جایی بریده شده است و اگر زود نجنبیم، به تاریخ خواهد پیوست!

خوراک‌های ایرانی نیز یکی دیگر از ویژگی‌هایی هستند که در شیوه‌ی زندگی ایرانی باید به چشم بیایند. اما امروز کم‌تر به کار گرفته می‌شوند. خوراک‌هایی که بیش‌تر آن‌ها نه تنها مانند فست‌فودها زیان‌بار نیستند، بلکه با پیروی از اصل گوناگونی مواد خوراکی و میانه‌روی در به‌کارگیری هر کدام بسیار سودمند هستند و برای تندرستی بایسته. خورش‌های ایرانی، سبزی و حبوبات و حتا برخی از میوه‌ها را در خود دارند و کمی هم گوشت. نوشیدنی‌های ایرانی نیز شوربختانه از سبد خوراکی ما رخت بربسته‌اند و جای خود را به نوشابه‌های گازداری داده‌اند که به بدن ما آسیب می‌رسانند.

رفتار ایرانی نیز دیگرگون شده است. کانون خانواده که شاهرگ آموزش فرهنگ ایرانی بوده است، امروز دیگر به گرمی گذشته نیست. پدر و مادر و فرزندان اگر زیر یک سقف گردهم بیایند هر یک به کار خود سرگرمند. کم‌تر از گذشته با هم سخن می‌گویند. کم‌تر از گذشته از حال و روز هم آگاه می‌شوند. تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی دست بر گریبان کانون خانواده می‌فشارند تا نفسش را بگیرند. افزون‌بر این برخی از ارزش‌های ایرانی کم‌تر به‌چشم می‌آیند! ارج گذاشتن به بزرگ‌تر که پدر و مادر نماد آنند، روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ «راستی» کیمیا شده است؛ پدر و مادر با رفتار نادرست خود، ناخودآگاه دروغ را به فرزندان آموزش می‌دهند. بی‌گمان دروغ، به فرد، به خانواده و به هازمان(:جامعه) آسیب خواهد رساند. بیهوده نبود که داریوش بزرگ در نیایش خود از اهورامزدا خواسته که سرزمینش را از دشمن و دروغ و خشک‌سالی بپاید. دروغ با خودش کاهلی و تنبلی، بدپیمانی و ویرانی می‌آورد. ایرانی راستین همواره در فرهنگش سخت‌کوش، راست‌گو و آبادکننده بوده است.

ناگفته پیداست که مهرازی(:معماری) یکی از ویژگی‌هایی است که بسیار به چشم می‌آید و بسیار باید درباره‌ی آن اندیشید. شوربختانه آن‌چه در شهرهای بزرگ رخ می‌دهد چندان نشانی از فرهنگ ایرانی ندارد! خانه‌ی ایرانی دل‌باز بود با درها و پنجره‌هایی که رو به حیاط باز می‌شد. بیش‌تر زمان‌ها پدربزرگ و مادربزرگ‌ها، عروس و دامادها، فرزندان و نوه‌ها، همه و همه در این خانه‌ها گردهم بودند. حیاط بزرگ و خرم در مرکز خود باغچه‌ای داشت و حوض آبی. دوستی می‌گفت این «حیاط» را می‌شود «حیات» نوشت چرا که زندگی دارد، شور دارد، شادی دارد. امروز اما دیگر کسی خانه‌ی ایرانی نمی‌سازد. همه‌ی آن پیوندهای خانوادگی گسسته شده است. خیلی که ایرانی باشی آدینه‌ها سری به بزرگ‌ترها می‌زنی وگرنه می‌ماند نوروز تا نوروز! خانه‌های پرنور و پرشور که سرشار از مهر و آشنایی بود جای خود را به برج‌های چند اشکوبه(:طبقه) داده که زندگانش از حال هم خبر ندارند، چه برسد به مهر و دوستی! درد و دریغ که بیرونش نیز بهتر از درونش نیست. نمای ساختمان‌ها کم‌تر هماهنگی با مهرازی ایرانی دارند!

چشم خود را که باز کنیم می‌بینیم روزبه‌روز از آن‌چه که ایرانی باید باشد، دورتر می‌شویم! انگار رفتارمان از ریشه‌های فرهنگ‌مان آب نمی‌خورد! منش ایرانی را به فراموشی سپرده‌ایم! باید آگاهانه خود را بازیابیم، آن‌چه بودیم را بازبشناسیم و آن را با روزگار خویش هم‌ساز کنیم. نه آن‌که یک باره همه‌ی گذشته را دور بریزیم، خود را فراموش کنیم و چشم‌به‌راه آورده‌ی بیگانگان بنشینیم!

این‌گونه ایرانی را گم کرده‌ایم و ایران را ... و این هرگز مباد. **(شناسه: ۳۳۱۱۱)**

اعتراض مردمی به برنامه‌ی فیتیله

خبرنگار امرداد
فرزانه خسروی

فیتیله یک برنامه ویژه‌ی کودکان و نوجوانان است که سال‌ها بود از شبکه دو تلویزیون ایران پخش می‌شد. در جریان پخش این برنامه در آدینه ۱۵ آبان‌ماه که به صورت زنده بود یکی از مجریان برنامه با به‌کار بردن واژه‌هایی ناشایست به زبان آذری زمینه‌ی بروز ناخشنودی میان مردم به‌ویژه آذری زبانان را پدید آورد.

اعتراض‌های مردم آذربایجان به این موضوع، به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و مدنی رخ داد. آن‌ها در ارومیه، تبریز و برخی شهرها و مراکز دانشگاهی، گردهم‌آیی‌هایی را شکل دادند و با در دست داشتن نوشته‌ها و سر دادن شعارهایی، از این موضوع انتقاد کردند و سپس به تجمع خود پایان دادند.

این در حالی است که برخی جریان‌های برون‌مرزی تلاش می‌کردند این ماجرا را زمینه‌ای برای آتش‌افروزی و اختلاف‌زایی کنند و هیزم بیار معرکه شوند.

موج انتقادها از این برنامه اعتراض بسیاری از نمایندگان مجلس شورای اسلامی را درپی داشت هم‌چنین مسوولان صدا و سیما ضمن پوزش‌خواهی رسمی از همه‌ی ملت ایران برنامه‌ی فیتیله را به حال تعلیق در آورده و شماری از دست‌اندرکاران در این زمینه را از کار بی‌کار کردند. هم‌چنین بازیگران و سازندگان این برنامه نیز با انتشار بیانه و مصاحبه رسما از هم‌میهنان آذری پوزش‌خواهی کرده‌اند.

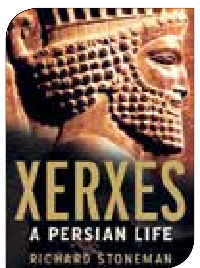
وارون موج تبلیغاتی و فراخوان‌های پرشمار قوم‌گرایانِ ایران‌ستیز برای ایجاد اغتشاش، مردم میهن‌پرست ارومیه، تبریز و اردبیل چه آذری‌زبان، چه کردزبان و... با گردهم‌آیی در دانشگاه‌ها و در حرکتی آرام و مردمی، صدای اعتراض خود را به گوش مسوولان رساندند و مشت محکمی بر دهان یاوه‌گویان هویت‌گریز زدند.

سخن پایانی این که احترام به یکدیگر، سرمایه‌ی تاریخی و گران‌بهایی است که ایران را در گذر تاریخ با همه‌ی تیره‌ها و زبان‌ها و دین‌ها و مذهب‌های گوناگون، پا برجا و استوار نگه داشته است. این سرمایه‌ی بی‌مانند را پاس داریم و همدیگر را، مانند همیشه‌ی تاریخ، دوست بداریم. **(شناسه: ۳۳۱۱۲)**

امرداد
بی‌مرگی و جاودانگی
هفته نامه خبری • فرهنگی
شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸ رویه
14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

«خشایارشا» از نگاه نویسنده‌ی اروپایی

ریچارد استونمن کتابی درباره‌ی خشایارشا، فرمان‌روای هخامنشی نوشته به نام «خشایارشا: یک زندگی ایرانی» که به‌تازگی از سوی انتشارات دانشگاه ییل (Yale) به چاپ رسیده است.
او بر این باور است که چهره ارایه شده از خشایارشا در غرب – به استثنای تاریخ‌نگاران آغازین یونان مانند هرودوت – بیشتر چهره‌ای اهریمنی و خودرای بوده که اوج این نگرش بی‌خردانه را می‌توان در شکل و شمایل خشایارشا در فیلم "۳۰۰" به کارگردانی زک اسنایدر دید. ریچارد استونمن در این کتاب کوشیده این پادشاه را تنها از زاویه دید یونانیان بررسی نکند. او می‌گوید در پی این بوده تا دریابد ایرانیان باستان نیز چگونه خشایارشا را می‌دیده‌اند و در این زمینه از ایده‌های «پیر بیران» در کتاب «داریوش در سایه اسکندر» (چاپ ۲۰۰۳) نیز یاری جسته است.
به گفته‌ی وی بن‌مایه‌های(:منابع) اندکی از ایران باستان در این زمینه برجای مانده که در کنار بررسی آن‌ها، او آموختن زبان پارسی را هم آغاز کرده و کوشیده با یاری گرفتن از شاهنامه فردوسی، با تاریخ ایران باستان و هم‌چنین با دیگر نشانه‌هایی که از دوران هخامنشیان در شعر پارسی دیده می‌شود، هم آشنا شود.
(شناسه: ۳۳۱۲۱)



رویداد

در پی ناهماهنگی میان شرکت جهاد نصر و میراث فرهنگی

ویرانی ده‌ها گستره‌ی باستانی در خوزستان

خبرنگار امرداد
مجتبا گهستونی

احیای ۵۵۰هزار هکتار زمین‌های کشاورزی نام بزرگ‌ترین طرح کشاورزی ایران است که ۵۰۰ هزار هکتار آن در خوزستان جای دارد و ۳۰۵ منطقه باستانی را تهدید می‌کند به گونه‌ای که برخی از گستره‌ها نیز ویران شده‌اند.

۵۰۰ هکتار از زمین‌های کشاورزی خوزستان در دستورکار شرکت «جهادنصر» به عنوان موسسه‌ای غیردولتی و عمومی جای گرفته تا احیا شود. این زمین‌ها در ۲۰ شهرستان جای دارد که بیش از ۳۰۵ منطقه باستانی را در برمی‌گیرد. آن هم مناطقی که خودشان دارای تپه‌ها و گستره‌های تاریخی بسیاری است. پروژه‌ی احیای این زمین‌ها در سال ۷۵ پیشنهاد شده و از سال ۸۶ آغاز شد. در این مدت از آن‌جا که طرح نام برده دارای پیمان‌کاران گوناگونی بود، برخی از این پیمان‌کاران برای اجرای طرح‌های عمرانی و احیای این زمین‌ها هیچ استعلامی را از سازمان میراث فرهنگی نگرفتند. در برخی جاها، مدیران میراث فرهنگی شهرستان‌ها متوجه فعالیت آن‌ها شده و کار را متوقف کرده بودند. روی‌هم‌رفته، برای اجرای پروژه احیای ۵۰۰ هکتار از زمین‌های کشاورزی در استان خوزستان، هیچ استعلامی گرفته نشد. تا این‌که در سال ۹۲ پیمان(:تفاهم)نامه‌ای میان سازمان میراث فرهنگی و جهاد نصر امضا شد اما هیچ‌گاه آن را پیگیری نکردند.

پیگیری باستان‌شناسان و کوشندگان میراث فرهنگی و بررسی نقشه‌های هوایی در سال‌های گوناگون نشان داد که گستره‌ی عملیات اجرایی پروژه و دست‌اندازی به گستره‌های باستانی به‌شوند اجرای این پروژه بسیار بالا است چون برپایه‌ی اعلام سایت موسسه جهادنصر، ۲۶۰۰ دستگاه ماشین‌آلات سنگین و نیمه‌سنگین و تخصصی در این طرح کار می‌کنند و بنابر پیش‌بینی مجریان طرح، این اندازه ماشین‌آلات، تا ۵هزار خودرو افزایش می‌یابد.

اما فعالیت‌های شرکت جهاد نصر در این مناطق باستانی برای احیای همان ۵۰۰ هکتار زمین کشاورزی از میان رفتن برخی گستره‌های باستانی را دریی داشته است.

پروژه‌ای با ۷۰ پیمان‌کار که بسیاری از آن‌ها بدون گرفتن و به‌کار بستن دیدگاه‌های کارشناسان اداره‌ی کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی گردش‌گری خوزستان آغاز شده است. در گفت‌وگویی که با مسوولان این موسسه داشتم، عنوان کردند که در سال ۱۳۹۲خورشیدی همه‌ی نقشه‌های شبکه‌ی آبیاری و زهکشی پروژه ۵۲۰۰ هکتاری را از اداره‌ی کل میراث فرهنگی خوزستان استعلام کرده ولی هیچ پاسخی از میراث فرهنگی دریافت نکرده‌اند. مسوولان جهاد نصر بر این باورند که شاید در آغاز استعلام‌های لازم را نخواستند اما چرا اداره‌ی کل میراث فرهنگی خوزستان هم از همان آغاز به سراغ پروژه نیامد تا سراغی از گستره‌های باستانی بگیرد و یا چرا بخشی از استعلام‌های درخواستی ما را پاسخ ندادند؟

بررسی‌ها حکایت از آن دارد که در برخی شهرها که این پروژه اجرا می‌شود پر از گستره‌های تاریخی است و داده های فرهنگی که در روی زمین دیده می‌شود این ادعا را ثابت می‌کند. این پروژه در شهرهایی مانند آبادان(در گستره ۳ منطقه باستانی)، اهواز(۱۲ منطقه)، اندیمشک(۱۲ منطقه)، ایذه(۱۳ منطقه)، رامهرمز(۹۰ منطقه)، شوش(۶۰ منطقه)، حمیدیه(یک منطقه)، ویس(۳ منطقه)، سوسنگرد(۴ منطقه)، هندیجان(۵ منطقه)، خرمشهر(۲ منطقه)، شوشتر(۲۴ منطقه)، هویزه(۳ منطقه)، کارون(۱ منطقه)، رامشیر(۸ منطقه)، آغاجاری (۲ منطقه)، شادگان(۳ منطقه)، امیدیه(۱۴ منطقه)، بهبهان(۱۶منطقه)، دزفول(۷ منطقه) و در زمین‌های پایاب سدهای کرخه، دز، مارون، زهره، خیرآباد و کارون انجام می‌شود. تاکنون این پروژه در بیش از ۱۰۰ هزار هکتار با کم‌ترین استعلام از اداره‌ی کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردش‌گری خوزستان پیشرفت داشته است.

برای انجام بخش‌هایی از پروژه ۲هزار کیلومتر لوله‌ی زهکش زیرزمینی خریداری شده است که این کار از بزرگی دست‌اندازی به بخش‌هایی از گستره‌های تاریخی خوزستان حکایت دارد. اما به شوند(:دلیل) نداشتن دسترسی به اطلاعات پروژه‌ی مربوطه و نبود اطلاع‌رسانی از دست‌اندازی‌های انجام گرفته ازسوی مجریان طرح، تاکنون هیچ آمار رسمی از اندازه‌ی تخریب‌ها منتشر نشده است.

شرکت جهادنصر که سال‌ها برای گرفتن مجوز و استعلام برای بخش عمده‌ای از پروژه‌ی مورد نظر از اداره‌ی کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردش‌گری خوزستان خودداری می‌کرد، امسال با تخریب‌های گسترده از باختر(:غرب) شوش، شوند نگرانی‌های فراوان دوست‌داران میراث فرهنگی و واکنش کارشناسان و نیروهای یگان حفاظت میراث فرهنگی خوزستان شد. این کار انگیزه‌ای شد تا از پیمان‌کاران جهادنصر در دستگاه قضایی شکایت شود و آن شرکت را آماده‌ی ورود برای گفت‌وگو با اداره‌ی کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردش‌گری خوزستان کند.



ورود اداره‌ی کل میراث فرهنگی استان خوزستان به پرونده‌ی تخریب‌های انجام شده از سوی جهادنصر خوزستان پرده از اخبار گسترده‌ی تخریب‌ها برداشت به گونه‌ای که بررسی‌ها حکایت از تخریب ده‌ها گستره‌ی باستانی از سال ۱۳۹۲خورشیدی تاکنون، در فاصله‌ی «اهواز» تا «ملاثانی» دارد.

در منطقه‌ی عبدالخان (الوان) در حالی که پیمان‌کار جهاد نصر برای ساخت کانال به خاک نیاز داشته یک تپه باستانی را بدون آگاهی از ارزش تاریخی آن از مالک یک زمین کشاورزی که تپه در آن جای داشته را تحویل گرفته و با تخریب آن به حیات تپه‌ای از روزگار ایلامی – هخامنشی پایان می‌دهد. اکنون اداره‌ی کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردش‌گری خوزستان از مالک زمین کشاورزی که تپه در آن جای داشته، شکایت کرده و پروژه جهاد نصر متوقف شده است.

هم‌چنین پیگیری‌ها حکایت از آن دارد که در جلیعه و گستره‌ی تاریخی عسکر مکرم یک محوطه‌ی دیگر تخریب شد. این شرکت در هفت تپه و در حریم آرامگاه حاکم ایلامی یعنی «تپتی آهار» تصمیم داشت که یک کانال قدیمی را به‌سازی کند که با ورود به‌هنگام کارشناسان، پروژه بازایستاد.

اما در روستاهای سیدثامر، ابو غریب، بیت حمادی و بیت عجم شوش در نتیجه‌ی اجرای بخشی از پروژه، چندین گستره‌ی باستانی تخریب شد. ازسویی، بخشی از پروژه‌ی احیای این زمین‌ها از منطقه‌ی شلمچه خرمشهر تا شهر اروندکنار در شهرستان آبادان به گستردگی ۳ هزار هکتار، چند گستره‌ی باستانی وجود دارد که در فاز دوم پروژه است. در گستره‌ی شهرستان هندیجان اجرای این پروژه در منطقه «دهملا» آسیب‌های برگشت‌ناپذیری را در حوزه‌ی میراث فرهنگی به دنبال خواهد داشت.

در رامهرمز و در مسیر اجرای طرح احیا زمین‌های کشاورزی یک گستره‌ی بزرگ تاریخی وجود دارد که در صورت عدم نظارت اداره کل میراث فرهنگی خوزستان، گستره‌ی تاریخی یاد شده در آماج چالشی بزرگ است.

چشم‌داشت دوست‌داران میراث فرهنگی این است که اداره کل میراث فرهنگی خوزستان با همه‌ی امکانات فنی و نیروی کارشناسی درون استانی خود با توجه به اعلام آمادگی مدیران جهاد نصر برای ورود نکردن به حریم گستره‌های باستانی به پیگیری‌های خود برای جلوگیری هرچه بیشتر از تخریب جاهای تاریخی ادامه بدهد.

اکنون که بنا است در ۲۶ آبان امسال همایش ملی بررسی ابعاد طرح احیای زمین‌های کشاورزی که ۵۰ هزار هکتار آن در استان ایلام و ۵۰۰ هزار هکتار دیگر در خوزستان است برگزار شود، آیا به آسیب‌های گسترده وارده به گستره‌های تاریخی خوزستان نیز پرداخته می‌شود؟ چرا در عنوان همایش نام‌برده به مقوله‌های فنی، اقتصادی، اجتماعی، زیست‌شناسی پرداخته می‌شود ولی به مقوله‌ی فرهنگی و تاثیر آن یادی نشده است؟ در حالی که برای اجرای پروژه ۵۰۰ هزار هکتار از زمین‌های کشاورزی خوزستان دستاوردها، نتایج، مزیت‌ها، فواید و اثرات اجرایی طرح پیش‌بینی شده اما شوربختانه از آسیب‌های انجام شده در گستره تاریخی – فرهنگی خوزستان یادی نشده است. خسارت این همه تخریب گستره‌ی تاریخی در خوزستان را چه کسی خواهد داد؟ آیا به بند ۳ پیمان‌نامه‌ی بسته شده میان اداره‌ی کل میراث فرهنگی خوزستان و شرکت جهادنصر درباره‌ی استقرار نیروی کارشناسی باستان‌شناسی در محل‌هایی که احتمال باستانی بودن آن‌ها می‌رود جامه‌ی عمل پوشیده می‌شود؟ **(شناسه: ۳۳۱۲۵)**

گزارشی از سنگ‌نگاره‌ی پیروزی شاهپور بر رومیان

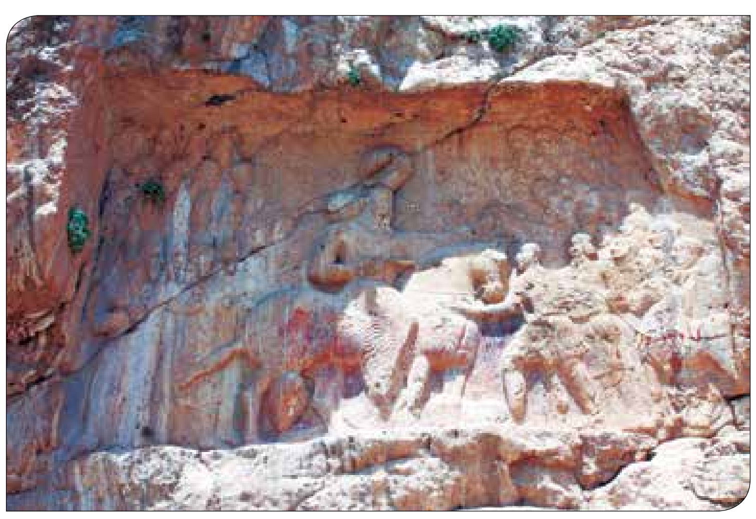
شکوه پیروزیِ شهریار ساسانی در داراب

خبرنگار امرداد
سیاوُش آریا

یکی از روش‌های ارزشمند روزگار باستان، به تصویر درآوردن رُخدادهای تاریخی و پیروزی‌های ایرانیان در برابر دشمنان این سرزمین است که یادآور شکوه، دلاوری و از خود گذشتگی نیاکان پاک نهادمان و پاس‌داری از مرزهای این میهن اهورایی است. اما این یادمان‌ها که با نام سنگ‌نگاره آن‌ها را می‌شناسیم نه تنها به درستی نگه‌داری نمی‌شوند، بلکه هر کدام در گوشه‌ای رها شده و روزگار اندوه‌باری را سپری می‌کنند.

به گزارش اَمرداد، کهن‌ترین یادبود پیروزی شاهپور، شاهنشاه ساسانی بر رومیان در بدترین شرایط نگهداری به سر می‌برد. گیاهان خودرو به درون پوسته‌ی سنگ‌ونگاره‌ها رِخنه کرده و آسیب‌های فراوانی را برجای گذاشته اَند. یادگاری‌نویسی با رنگ در بخش پایینی این نقش‌برجسته، افزون‌بر آسیب‌رسانی، چهره‌ی زشت و ناخوشایندی را به نمایش گذاشته است. ترکی که از گذشته در این یادمان پدیدار شده بوده رو به افزایش است و اگر هر چه زودتر به آن رسیدگی نشود، شکاف‌ها گسترده‌تر و ژرف‌تر(:عمیق‌تر) شده و در میان نگاره‌ها گُسست پدید می‌آورد و آرام آرام زمینه‌ی نابودی آن فراهم خواهد شد. اما شاید بدترین دشواری این یادمان ۱۷۰۰ ساله بی‌مهری و رسیدگی نکردن مدیران فرهنگی شهری و استانی به‌ویژه سرپرست اصلی آن یعنی سازمان میراث فرهنگی، گردش‌گری و صنایع دستی باشد. زیرا با گذشت زمان و بر اثر عوامل طبیعی مانند، باران، برف، آفتاب و باد و... بیشتر نگاره‌های آن در حال پاک شدن است و دیگر نمی‌توان چهره‌ی برخی از آنان را دید و شناخت.

درباره‌ی هویت این سنگ‌نگاره دیدگاه‌ها گوناگون است، برخی از نویسندگان و پژوهش‌گران شاهنشاه پیروز را به انگیزه‌ی تاج وی اردشیر بابکان، نخستین شهریار ساسانی می‌دانند. اما علی رضا جعفری زند، باستان‌شناس با گرایش دوران تاریخی که این یادمان را بارها از نزدیک دیده و بررسی کرده است به اَمرداد گفت: «این نگاره بی‌گمان چهره‌ی شاهپور یکم ساسانی را نشان می‌دهد و کهن‌تر از سنگ‌نگاره‌های این پادشاه در نقش رستم و تنگ چوگان کازرون تراشیده شده است. برخی از پژوهش‌گران به انگیزه‌ی تاج شاهپور شاه که همانند تاج اردشیر پدر خود است به نادرستی از آن با نام اردشیر بابکان یاد می‌کنند. این سنگ‌نگاره، شاهپور را در هنگامی نشان می‌هد که هنوز پادشاهی را کامل در دست نگرفته و اردشیر زنده است و شاه ساسانی در این‌جا به گونه‌ای در شهریاری همباز(:شریک) بوده که کمابیش سال ۲۴۲ میلادی است و پیروزی پادشاه ایران بر رومیان را یادآوری می‌کند».



دکترجعفری زند در پاسخ به این پرسش که نگاره‌ای کوچک در پایین چارچوب این یادمان تراشیده شده و برخی آن را «آناهیتا» یا بانویی می‌دانند، گفت: «چهره‌ی این نگاره بسیار آسیب دیده و ناپیدا است و نمی‌توان به درستی در این باره چیزی گفت که استوار و بر پایه‌ی دانشِ باشد. در این نگاره فردی را بدون ریش با کلاه کُنگره‌دار می‌بینیم که همانِ گونه که گفتم بسیار آسیب دیده و چهره‌ی گُنگی دارد. از نگاه من شاید این نگاره‌ی یک مرد باشد مردی جوان. به‌هرِروی من به انگیزه‌ی آسیب فراوان به این نگارکَند دیدگاه ویژه‌ای ندارم و نمی‌توان سخن درستی را به میان آورد. هر چند کسانی همانند "لویی واندِنبِرگ" به انگیزه‌ی تاج روی سر، آن را آناهیتا می‌دانند، ولی این‌ها همگی گمانه‌ای بیش نیست».

این باستان‌شناس در بخش دیگری از سخنانش افزود: «در پایین این سنگ‌نگاره چشمه‌ای پر آب بوده که تا همین دو دهه پیش آب در آن روان بوده است. در سال ۷۶ که من به همراه شادروان دکترآذرنوش در حاجی آباد داراب کاوش می‌کردیم، فرمانداری این شهرستان از قاچاقچیان یادمان‌های تاریخی، سنگ‌نگاره‌ی کوچکی را گرفته بود که از پایین همین سنگ‌نگارِه و در میان چشمه که دیگر کم آب شده بوده، کَنده و به تاراج برده بودند! این یادمان، شاهپور شاه را سرگرم شکار شیر که برگرفته از نگاره‌های پارسه(تخت جمشید) است نشان می‌دهد و هم‌اینک این سنگ‌نگاره در گنج‌خانه‌ی(:موزه) هفت تنان شیراز نگه‌داری می‌شود و دارای ارزش بسیار فراوانی است».

جعفری زند در پاسخ به این پرسش که آیا جایگاه باستانی این سنگ نگاره‌ی کوچک در همین چشمه بوده است به اَمرداد گفت : « نه چنین چیزی نمی‌تواند باشد و این نگاره‌ی کوچک‌تر باید در پیرامون همین سنگ‌نگاره‌ی پیروزی شاهپورشاه باشد که شاید بر اثر زمین‌لرزه یا خودخواسته یا هر چیز دیگری به درون چشمه انداخته شده بوده که ما آگاهی نداریم و این نشان می‌دهد که بی‌گمان پیرامون چشمه سنگ‌نگاره‌های دیگری هم وجود داشته که در زمانی ناروشن از میان رفته است و تنها همین یکی برجای مانده است».

این استاد دانشگاه درباره‌ی سنگ‌نگاره‌ی شاهپور ساسانی افزود: «بهترین و مهم‌ترین چیزی که می‌توان برای این یادگار بر شمرد دلداری دادن شاهپور یکم به "والِرین" است و در این نگاره شاه ساسانی دستش را روی سر پادشاه رومی گذاشته و به گونه‌ای پس از شکست، آن را دلداری و نوازش می‌کند که در دیگر نگاره‌های نقش رستم و تنگ چوگان از این پادشاه با چنین صحنه‌ای روبه‌رو نمی‌شویم و همین یکی از انگیزه‌های من برای قدیمی‌تر بودن این سنگ‌نگاره در سنجش با دیگر سنگ‌نگاره‌ها است. هم‌چنین "فیلیپ عرب" در این جا وراون نگاره‌ی نقش رستم که زانو زده، ایستاده است. سپس‌تر نیز شاه ساسانی تصمیم می‌گیرد ریخت و فرم پیکره‌ها را دگرگون کند. به‌هرروی در این جا شاهپور با پدر شهریاری را با هم در دست دارند». **(شناسه: ۳۳۱۲۲)**

فرانک شاهنامه‌ی ایران درگذشت

زنی بود آرایش روزگار

خبرنگار امرداد
فرزانه خسروی

فرانک دوانلو یکی از شاهنامه‌پژوهان جوان کشورمان و هموند(:عضو) هیات موسس کانون نوای شاهنامه شامگاه روز دهم آبان‌ماه در منزل خود بر اثر ایست قلبی در سن ٤٤ سالگی چشم از جهان فروبست.

این بانوی شاهنامه پژوه در زندگی خود همواره پشتیبان جوانان بوده و از هیچ کوششی در این راه دریغ نمی‌ورزید و با انجمن‌ها (سازمان‌های مردم نهاد غیردولتی) که برای پاسداری از میراث گران‌سنگ ایران می‌کوشند، همکاری‌های فراوانی را داشته است.

روانشاد دوانلو در زمینه‌ی جشن‌های ایرانی نیز پژوهش‌هایی را به سرانجام رسانیده است که جُستارهای جشن مهرگان، جشن تیرگان و اِسپندگان، نمونه‌ای از آنان به‌شمار می‌آید. او همچنین در زمینه‌ی ویراستاری نیز کار کرده بود. از دیگر فعالیت‌های فرهنگی وی کارهای اجرایی بود که در پایان دهه‌ی ۷۰ با بازدیدهای میدانی از یادمان‌های هخامنشی پارسه (تخت جمشید)، نقش رستم و پاسارگاد در اجرای چاپ چندین کتاب در این زمینه همکاری داشت. از آثار چاپ شده‌ی این شاهنامه‌پژوه می‌توان از «پارسی نگاشته شاهنامه فردوسی»، «رویدادهای تاریخ‌دار شاهنامه فردوسی»، «فرهنگ نام‌های ایرانی بر بنیاد شاهنامه فردوسی»، «راهنمای نمودار شاهنامه‌ی فردوسی» دوره پیشدادیان و کیانیان، «گات‌های زرتشت» (متن تطبیقی بر پایه‌ی هشت برگردان پارسی) و «بانوان شاهنامه» (ارنواز، شهرناز و فرانک) زیر چاپ، نام برد.

دوانلو در دفتر پژوهشی پارسی‌نگاشته شاهنامه‌ی فردوسی آورده است «خواندن و دانستن داستان‌های شاهنامه بر هر ایرانی بایسته است... این دفتر به مردمان سرفراز و سرزمین اهورایی پیشکش شده، باشد که سرگذشت پیشینیان و پیوستگی سرنوشت‌هایی که با پندِ آموزگار زمانه سرفرازی یافتند و یا آنان که سبب پیدایش کُنش‌ها و منش‌های دون فرهنگ آریایی شدند، آشنا گردیم».

او در کتاب رویدادهای تاریخ‌دار شاهنامه‌ی فردوسی می‌نویسد: «در شاهنامه‌ی فردوسی به تاریخِ برخی از رویدادها اشاره شده است. این تاریخ گاهی اشاره به ماه و روز و گاه تنها اشاره به یکی از آنهاست. در این کتاب رویدادهای تاریخ‌دارِ شاهنامه به آرایه‌ی داستان‌های شاهنامه، گزینش و بازشناخت شده‌اند تا دست‌مایه‌ای باشد برای پژوهش‌گرانی که به کنکاش در شاهنامه و داستان‌های ریشه در تاریخ داشته‌ی آن می‌پردازد.»

فرهنگ نام‌های ایرانی کتاب دیگر این روانشاد است که در بخش نخست، نام‌های ایرانی بر پایه‌ی شاهنامه فردوسی همراه چکامه‌ی شاهد و در بخش دو نام‌هایی ایرانی بدون دشخواری با ویژگی نام دختران و پسران آورده شده است.



روانشاد دوانلو در کتاب گات‌های زرتشت، (متن تطبیقی بر پایه‌ی هشت برگردان پارسی) نوشته است: «یکی از مهم‌ترین منابع پژوهش‌گرانِ ادیان و فرهنگ ایران باستان، اوستا به‌ویژه متن گاَتاهای زرتشت وَخشور بزرگ ایرانی است. اوستا کهن‌ترین میراث نوشتاری، بازگو کننده‌ی فرهنگ و رسوم ایرانیان و گاتاها سرودهای برآمده از دل پاک و مینوی اشوزرتشت است. از آن جایی که تا کنون به‌شوند(:دلیل) دیرینگی و دشواریِ زبان گاتاها هیچ برگردانی(:ترجمه) با چم (:معنی) اَوستایی برابری و رسایی ندارد و هیچ مترجمی برگردان خود را به درستی گاتاها ندانسته است. بایسته دیده شد تا همه‌ی برگردان‌های ورسنگ(:معتبر) به زبان پارسی را از متن اوستایی گاتاها بند به بند در کنار یکدیگر نهاده شود.»

روانشاد دوانلو در درازای زندگی پربارش برای نگه‌داری از فرهنگ و تاریخ ایران‌زمین کارهای بسیاری انجام داده است که بخش از آن‌ها در زیر آمده است:

فرهنگ‌نامه‌ی عکس ایران (ده عنوان)، چاپ دوم، ۱۳۷۲، فهرست‌نویسی، نگارش. نقشه‌ی باستانی ایران، چاپ سوم، ۱۳۷۶، فهرست‌نویسی. نگاره‌های پیش از تاریخ، ۱۳۷۶، فهرست‌نویسی و گزینش. منشور کورش هخامنشی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، امور اجرایی. نبشته‌های فارسی باستان، ۱۳۷۷، امور اجرایی. رصدخانه‌ی خورشیدی نقش‌رستم، ۱۳۷۸، امور اجرایی. رصدخانه‌ی نیمروز، ۱۳۷۸، امور اجرایی. تخت جمشید، بنای میهنی ایرانیان و انجم همپرسگی ملی، چاپ دوم، ۱۳۷۹، امور اجرایی. افسانه‌های مردم فارسی زبان، ۱۳۸۰، تنظیم و امور اجرایی.

یادش گرامی و روانش به مینو شاد.
(شناسه: ۳۳۱۲۳)

درمان درد دریاچه ارومیه را به خودش واگذار کنیم

سدها «ارومیه» را خشکاندند

خبرنگار امرداد
آرمان راد

مساله‌ی منابع آب ایران و مدیریت دریاچه‌ی ارومیه همانند بخش‌های وابسته‌ی زیست‌بوم کشورمان به‌شوند(:دلیل) نبود مدیریت درست به‌مانند «نوش‌داروی پس از مرگ سهراب» است. مساله‌ی کاهش بارش‌های آسمانی، هم‌چنین خشک‌سالی، به نبود مدیریت کارا در کشور نیز دامن می‌زند.

سخنان بالا را مهرداد میرسنجری استاد دانشگاه و پژوهش‌گر زیست‌بوم برای مساله‌ی دریاچه ارومیه می‌گوید و او باور دارد که درمان دردش را به خود دریاچه وابگذاریم.

میرسنجری شوند کارکرد مسوولان را در این چند سال برای حل مشکل دریاچه ارومیه می‌گوید: «شوربختانه در سال‌های گذشته تصمیم‌گیری‌های شتابانه، ناپایدار و وارون زیست‌بومی مانند جابه‌جایی آب رود ارس یا دریای مازندران به دریاچه‌ی ارومیه پیامدهای بسیار بسیار بد زیست‌بومی می‌تواند داشته باشد.»

این پژوهش‌گر افزود: «در زمان آغازین بحران دریاچه‌ی ارومیه هم وزیر نیرو و هم فرنشین آن زمان سازمان حفاظت محیط زیست، باور داشتند خشک شدن دریاچه به‌شوند خشک‌سالی است و من همان زمان در یادداشت روزنامه‌ای عکس‌های گرفته شده از ماهواره، دریاچه‌ی وان در ۱۰۰ کیلومتری باختری دریاچه‌ی ارومیه را نشان دادم که بسیار پرآب و در کیفیت بالای زیست‌بومی جای داشت.»

این استادیار دانشگاه گفت: «ده‌ها سدی که روی دریاچه بسته شده و بخار شدن آب آن، اصلی‌ترین شوند برای از میان رفتن آب دریاچه بوده‌است. از میان رفتن و کاهش سطح آب‌های زیرزمینی به‌شوند کندن چاه‌های غیرمجاز و حتا مجاز، عامل اصلی دیگری در از میان رفتن اکوسیستم چندمیلیون‌ساله که می‌توانست به نسل آینده سپرده‌شود ولی شوربختانه به مرگ زودرس دچار شده‌است. هم‌اکنون سرمایه‌گذاری‌های کلان چندمیلیارد تومانی به‌نام پژوهش‌های زیست‌بومیِ دریاچه‌ی ارومیه می‌شود که تنها برای یک سرِی افراد خاصِ وابسته است تا بتوانند از این رانت بهره ببرند و تَجربه نشان داده نه تنها هیچ بازدهی نداشته بلکه پول‌های چندمیلیاردی به جیب زده شده است.»

میرسنجری نمونه‌ای را در جهان که بهره‌ای درست از آن برده می‌شود بیان می‌کند: «نخستین دریاچه‌ی شور جهان به‌نام «دریای مرده» یا «بحرالمیت» در مرز میان اردن و اسراییل جای دارد و دومین دریاچه‌ی شور جهان دریاچه‌ی ارومیه است. اسراییل و اردن از نخستین دریاچه‌ی شور جهان بالاترین بهره‌برداری پایدار زیست‌بومی را دارند.



آنان بهره‌برداری شخصی و سودجویی فردی را از افراد گرفته‌اند و به‌جای آن دولت‌های این دو کشور کناره‌ی دریاچه‌ی را ویژه گردش‌گرانی کرده‌اند که برای درمان به آنجا می‌روند.»

او باور دارد اگر زیست‌بوم به حال خود رها شود خود درمان حال خود خواهد شد: «بنده بیست سال است در سازمان‌ها و دانشگاه‌های وابسته به زیست‌بوم کوشا هستم. در این بیست سال به این برآیند رسیدم اگر ما از زیست‌بوم دست بکشیم، دست به ترکیبش نزنیم و از آرمان‌های بلند پروازانه‌ای که آقایان برای درآمدهای آن‌چنانی داده‌اند، دست نگه دارند، اگر سدهای روی رودهای دریاچه‌ی ارومیه را برای چندسال باز کنند، هیچ‌بهره‌برداری برای زمین‌های کشاورزی نشود یا محدود باشد و اجازه دهیم شرایط طبیعی دریاچه و رودخانه‌های جاری شده در درازای میلیون‌ها سال، ادامه داشته باشد مطمین باشید به‌مانند گذشته خواهد شد.»

میرسنجری یکی از آزموده‌های خود را چنین بیان می‌کند: «من در جنگل‌های شمال پژوهش‌های بسیاری انجام داده‌ام یک‌بار دیدم اتاق ماشین لندوری در گوشه‌ای رها شده‌بود و چون انسانی به آن دسترسی نداشت از درون ماشین درختی روییده‌بود. بنابراین به دید من اگر طبیعت را به‌حال خود رها کنید و کاری به کارش نداشته باشید، بهترین حرکت است و به‌تدریج طبیعت به‌شکل خود بازگردانده خواهد شد. اگر برای آن مشکلاتی ایجاد نکنیم خودش می‌داند که چگونه راهش را باز کند و به‌گونه‌ی نخستین‌اش بازگردد.»

(شناسه: ۳۳۱۲٤)

امرداد
بی‌مرگی و جاودانگی
هفته نامه خبری • فرهنگی
شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸رویه
14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

تیشه بر تن خشک زمین

«اشـــر»، آیینی کهـــن و نمونه‌ای از کارِ گروهی اســـت که با آرمان نزدیکی دل‌های کشـــاورزان و آَشـــنایی بیش‌تر و بهره‌گیری از تجربه‌های یک‌دیگر در سیستان‌وبلوچســـتان برگزار می‌شود.

برپایـــه‌ی ایـــن آیـــین، مردم سیســـتان پس از ۱۸ ســـال خشک‌ســـالی به‌شـــوند خشک شـــدن رودخانه‌ی هیرمند و تالاب هامون دســـت از تلاش برنداشته و هر ساله به آیین پدران خود دست به تیشه‌های پولادین خود می‌برند و برای روان‌سازی آب، به‌گونه‌ی گروهی تیشه‌های خود را به زمین تشنه فرود می‌آورند. **(شناسه: ۳۳۱۳۱)**

روستایی ییلاقی در خاور مازندران

فیلی در بند نیست، «فیل‌بند» نام یک روستاست

گزارش
ساناز مرادیان

اینجا هیچ فیلی دربند نیســـت و اصلا فیلی وجود ندارد اما نامش «فیل‌بند» است، روستایی با طبیعتی ویژه!

بارهـــا شـــنیده بودیم کـــه ایران ســـرزمین ناشناخته‌ای است و شاید نام‌هایی را می‌شنویم که بسیار برایمان ناآشنا هستند. کم‌تر کسی است که بگوید شناخت کاملی از ایران دارد. ایران سرزمینی است که به‌راستی شگفتی‌های ارزشمندی را در دل خود جای داده است. اما این‌جا سخن از جایی زیبا و دیدنی است که تا چند سال پیش برایمان کاملا ناشناخته بود. آن‌چه روشن است در سال‌های پیش کوشـــش شـــده تا گیرایی‌های گردش‌گری ایران بیشتر شناســـانده شوند، اما باید نگه‌بان زیست‌بوم باشیم و در پاس‌داری از آن بکوشیم چرا که آشکار اســـت که هر منطقه‌ای که تا پیش از دست‌یابی بشـــر به آن، گیرایی‌های ویژه‌ای داشـــته، پس از آن، به‌شوند(:دلیل) بی‌مهری گردش‌گران، زیبایی و طبیعت خود را از دســـت داده است که در ایران نیز از این مناطق بســـیار هستند که شوربختانه در آستانه‌ی نابودی‌اند.

یکی از مناطق گردش‌گری روستای «فیل‌بند» است که در اســـتان مازندران و در بخش جنوبی بابل و آمـــل جای دارد. پیرامـــون نام‌گذاری این روســـتا آگاهی‌های درستی در دســـت نیست. راه دسترسی این روستا به گونه‌ای است که از جاده‌ی هراز به‌سوی سنگچال، جاده‌ی ویژه‌ای دارد. پس از پیمودن مســـیری به روســـتایی می‌رسید که در این روزها گردشـــگران بی‌شماری را به‌سوی خود می‌کشـــاند. طبیعت این روستا دســـت‌نخورده و چشم‌نواز اســـت. این روســـتا، بلندترین روستای ییلاقی حوزه‌ی مرکز مازندران است. آب و هوای این روستا پیش‌بینی‌شـــدنی نیست، به‌گونه‌ای که در درازای روز ممکـــن اســـت چند پدیده‌ی جوی دیده شود. این روستا برفراز ابرها هم‌چون دریایی آبی و آرام اســـت و تا بی‌کرانه‌ها چشم را می‌نوازد و خیره می‌کند و زمانی که ابری در میان نباشد از این روستا می‌توان به تماشای زیبایی‌های پیرامون پرداخت که در نوع خود بی‌مانند اســـت. از این‌رو فیل‌بند به بام خاوری(:شـــرقی) مازندران نیز نامور است.



زمســـتان در فیل‌بند زود آغاز می‌شود و دیر به پایان می‌رسد. نزدیک به هفت ماه از سال در این منطقه زمســـتان است و به شوند سوز و سرما و بارش برف روستا منطقه‌ای خالی از ســـکنه می‌شود، اما با آغاز بهار و جاری شدن جویبارها و رویش گیاهان خوراکی، دیگربار زندگی در فیل‌بند از سر گرفته می‌شود.

زمســـتان در فیل‌بند زود آغاز می‌شود و دیر به پایان می‌رســـد. نزدیک به هفت ماه از ســـال در این منطقه زمستان اســـت و به‌شوند سوز و سرما و بارش برف، روســـتا منطقه‌ای خالی از ســـکنه می‌شود، اما با آغاز بهار و جاری شدن جویبارها و رویش گیاهان خوراکی، دیگربار زندگی در فیل‌بند از سر گرفته می‌شود.

به شوند این که فیل‌بند، منطقه‌ای کوهستانی به شمار می‌آید از گیاهان دارویی ویژه‌ای برخوردار اســـت و بسیاری از کسانی که در زمینه‌ی گیاهان دارویی و کشـــت یا گردآوری این گیاهان فعالیت می‌کنند، در فصل‌های گوناگون راهی این منطقه می‌شوند تا از گیاهان دارویی این منطقه بهره‌مند شوند.

نبرد فریدون و ضحاک در فیل‌بند

در میان جشـــن‌های مردم منطقـــه «بندپی» بابـــل و منطقه‌ی «ســـوادکوه»، جشـــنی اســـت به نـــام ۲۶عیدمـــاه (بـــه فتح ع و ســـکون ی) برابر ۲۸ تیرماه که جشـــن پیـــروزی فریدون بر ضحاک اســـت. بدین‌گونه کـــه نیروهای فریدون در ییـــلاق «دمیلـــرز» گردهم آمـــده و در ییلاق «نهراسب»(نی‌راســـت) درفش کاویانی برافراشته شـــده و سپاهیان اســـکان می‌یابند تا با لشگریان ضحاک که در کوه «فیل‌بند» (روســـتای کنونی) هســـتند، مبارزه کنند، پس از پیروزی فریدون بر ضحاک با برافروختن مشعل نوید پیروزی از البرز کوه به منطقه‌ی جلگه‌ای اعلام می‌شود. این آیین تا سال‌های نه چندان دور نیز انجام می‌شد.

یکـــی از ویژگی‌هـــای روســـتای فیل‌بنـــد، چشـــمه‌های کوچک و بزرگی به نام «لار» است که دارای املاح معدنی فراوان اســـت که ویژگی درمانـــی دارد و به‌ویژه در درمان کلیه‌ها بســـیار ســـودمند است. اما نکته‌ی شـــگفت آن است که آب‌های معدنی فیل‌بند دارای «فلوئور» اســـت که در استخوان‌بندی بومیان روستا تاثیر گذاشته است. گفتنی است این روســـتای زیبا می‌تواند روزی در سیاهه‌ی(:فهرست) گردش‌گری ایران باشد اگر در نگه‌داری از آن کوشـــا باشـــیم و طبیعت را آزرده نکنیم.

(شناسه: ۳۳۱۳۲)

نـــگـاه مـــردم

امرداد چشـــم‌به‌راه دیدگاه‌ها، انتقادها و پیشنهادهای شما خوانندگان گرامی است. نامه‌های خود را می‌توانید به صندوق پســـتی تهران ۱۵۸۵۵/۱۴۴ بفرســـتید و یا همراه با نام خود بر روی پیام‌گیر **۸۸۳۲۵۳۲۹** بگذارید. همچنین می‌توانید به شماره **۱۰۰۰۰۰۸۸۳۲۵۳۳۱** پیامک بزنید.

با درود، خواهشـــمندم شـــرایط چاپ نوشتارهای فرستاده‌شده در هفته‌نامه را بازگو فرمایید تا چنان‌چه خوانندگان هفته‌نامه نوشتارهایی دارند ارسال نموده و همگان از آن بهره‌مند شوند. خواهش دیگر این‌که درصـــورت امکان کتاب‌هایی که همســـو با نگرش هفته‌نامه اســـت را معرفی کنید و چگونگی پرداخت هزینه و دریافت کتاب را برای کســـانی‌که در تهران زندگی نمی‌کنند نیز بازگو نمایید تا شمار بیشتری با این‌گونه کتاب‌ها آشنا شوند، به‌ویژه کتاب‌هایی که در پدافند از زبان پارسی چاپ می‌شوند.

با سپاس، داریوش

امرداد: دوســـت ارجمند شما می‌توانید نوشتارهای خود را برای بررسی به رایانامه‌ی Sardabir.Amordad@gmail.com بفرســـتید. تاکنون کتاب‌های بسیاری را در راستای خواست شما شناسانده‌ایم. پس از این نیز این‌کار را برای خشنودی شـــما و دیگر خوانندگان انجام خواهیم داد.

با درود و خسته نباشید و ســـپاس از شما به خاطر تلاش و زحمت‌های فراوان در راه حفظ میراث ایران زمین، اگر امکان دارد پیشـــنهاد جایزه جهانی صلح کورش بزرگ را به مجلس اعلام و پی‌گیری کنید.

باسپاس، حشمت یوسفی بختیاری

امرداد: با درود بر شما، از همین راه پیشنهاد خوب شـــما را به نماینـــدگان مجلس داده و از ایشـــان درخواست می‌کنیم.

درود و خسته نباشـــید، اگر ممکن است یک کمپین برای پاس‌داری از آثار تاریخی ایران دایر کنیم.

درود بر شـــما من یک ایرانی میهن‌دوست، به سهم خودم از کار ســـترگ چاپ ویژه‌نامه کورش بزرگ از شما سپاسگزارم پیروز باشید و مانا. چون ایران کهن.

سیاوش پرویزی

با درود و دلی اندوه‌بار در هفته‌ی بزرگ‌داشت کورش بزرگ، پیام‌آور مهر و دوستی برای بشریت، کورش، فردوسی خداوندگار سخن و ملت، دختر شایسته‌ی خود، زنده‌نـــام فرانک دوانلو را ازدســـت دادند. به خانواده‌شان و امردادیان این پاسداران مرزهای ادب و فرهنگ و زبان ایران، آرامش‌باد می‌گویم...

عطایی

درود بـــر امردادیان گرامی. پیش‌تر، در واپســـین رویـــه‌ی هفته‌نامه امرداد از نوشـــته‌های گران‌قدر نوشیروان کیهانی‌زاده درباره‌ی تاریخ ایران‌باستان نوشـــتارهایی پربار و آموزنده چاپ می‌شـــد. جای خالی‌اش حس می‌شود.

با سپاس، رضا خاکی‌فشی

امرداد: دوســـت گرامی و خواننده‌ی پی‌گیر ارجمند امـــرداد، از آن‌جا که در یک ســـال خورشـــیدی آن نوشـــته‌ها به‌چاپ رســـید. پی‌گیری آن نوشتارها را تکراری می‌کرد. از این رو به پایان رسید.

درود، در نوشتار شناسه ۳۳۰۱۰۳ دچار سردرگمی شدم. چون پادشاهی ماد و میان‌رودان درهم تنیده شده اســـت و مرزی شناخته شـــده در میان نام پاشاهان و کردار و کشورشان نیست و آیا داریوش یک نام پارسی نیست؟

امرداد: خواننده‌ی گرامی، در این نوشته آورده شد که در کنار فرمان‌روایی ماد در هگمتانه، آخرین دودمان حاکم بر بابل که به کلدانیان نام‌ور هستند، گویا هویتی غیرسامی داشـــته‌اند. به‌ویژه فرجامین فرمان‌روای آن‌ها، نبونئید که نـــام آیینی او بوده و برپایه‌ی کتاب دانیال از تورات که یک منبع مستقیم از روزگار نبونئید و کورش اســـت، نام راســـتین این فرد، داریوش و هویتش، مادی بوده است. داریوش یک نام آریایی است و از این‌رو، می‌توانسته در میان همه‌ی گروه‌های ایرانی یافت شود.

با درود بر ایرانیان پاک‌سرشـــت؛ هم‌میهن ارجمند این ایران است که مهم است، نه پیش یا پس بودن پارس یا ماد در رســـیدن به قدرت چون ما پیش از هر دسته‌بندی، ایرانی هستیم. کورش بزرگ به‌شوند انسانیتش جهانی شـــد، نه به‌شوند نگارش دقیق رخداد ورود به بابل و...

سپاسگزارم، بهرام

با درود؛ در شناسه ۳۳۰۰۸۱ از واژه‌ی دریای خزر بهره بردید. خواهشمندم از واژه‌ی دریای مازندران یا کاسپین بهره ببرید.

پایدار باشید، سوشیانت

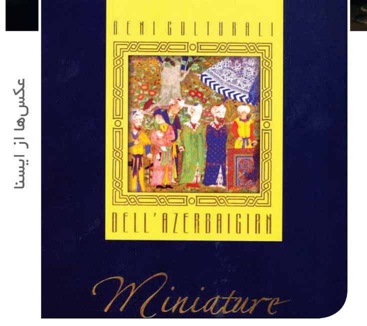
امرداد: دوســـت ارجمنـــد در نوشـــتارهایی که از یک کتاب نقل قول مستقیم می‌شـــود، نمی‌توانیم ویرایشی انجام دهیم.

(شناسه: ۳۳۱۳٤)

در اعتراض به چنگ‌اندازی آذربایجان به میراث معنوی ایران

«شاهنامه‌ی آذربایجانی» جمع شد





عکس‌ها از ایسنا

خبرنگار امرداد
نگار جمشیدنژاد

جمهـــوری آذربایجـــان (از کشـــورهای تازه استقلال یافته پس از فروپاشی شوروی سابق) پس از اقدام به ثبت «تار» و «چوگان» به نام خودش در سیاهه‌ی(:فهرست) جهانی یونســـکو این‌بار برای ثبت هویتِ نگارگری ایرانی و چه بسا در پی آن چنگ‌اندازی به شاهنامه‌ی فردوسی بزرگ و دیوان حافظ، زمینه‌سازی می‌کند.

در تازه‌ترین تلاشِ دولت آذربایجان پس از آن‌که کاشی‌های آراسته به سروده‌های نظامی را کندند و بر پنهان ماندن هویت و فارسی‌زبان بودن او کوشیدند؛ اینک تعلق گرفتن خمســـه‌ی نظامی، دیوان حافظ شیرازی و شاهنامه‌ی فردوسی به میراث فرهنگی و هنری کشـــور آذربایجان دور از دست‌رس نیست. در پاویون جمهوری آذربایجان در اکسپو ۲۰۱۵ میلان که از پاویون‌های پرمخاطب و پربازدید بود و وارون روال پیشین اکســـپوها، بروشورها و پیش‌کش‌های تبلیغاتی برای بازدیدکنندگان درنظر گرفته شده بود. کتابی با نام «مینیاتور» با چاپ نفیسِ رنگی و کاغذ گلاسه در۲۵۰ رویه و با جلد سختَ در قطع خشتی از دیگر کارهایی بود که به بازدیدکنندگان و میهمانان پاویون آذربایجان پیش‌کش می‌شـــد. عنوان جلد و متن آغازین این کتاب، به‌گونه‌ای معرفی هنر مینیاتور آذربایجان است. شگفت این‌که در رویه‌های گوناگون ایـــن کتاب نگاره‌هایـــی از کتاب‌های کهن خطی و نگارگری ایران به‌نام نمونه‌هایی از مینیاتور آذربایجان ارایه شده است. در بالای نگاره‌ها نیز نام آثار ادیبان و داستان‌های گوناگونی چون شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ، خمسه نظامی، گرشاســـب‌نامه، کلیله‌ودمنه، همایون‌همای، خاورنامه، جامع‌التواریخ، هفت اورنگ، فال‌نامه با تلفظ فارســـی اما با خط لاتین(:فنگلیش) آمده‌اســـت. در این کتاب از شـــهرهایی چون تبریز هم، به عنوان محل آفرینش یا نگه‌داری بســـیاری از‌کارها نام برده شـــده است. سروده‌های در پیوند با نگارگری آمده در کتاب همه به زبان فارســـی است اما در واقع این نکته برای شنونده‌ی باخترزمین قابل درک و تشخیص نیست. خوش‌بختانه کیفیت پایین عکس‌ها گواه بر دسترسی نداشتن دولت آذربایجان بـــه بن‌مایه‌های(:منابع) اصلی این هنر و به‌کار بردن تصویرهای بی‌کیفیت اینترنتی اســـت. شگفت‌آورتر این‌که در این کتاب با خودداری از یادآوری نام ایران، شهرهای اردبیل، تبریز، ارومیه و مراغه در استان‌های اردبیل، آذربایجان‌شـــرقی و غربی ایـــران تا ایروان (پایتخت جمهوری ارمنستان)، باکو پایتخت جمهوری آذربایجان قلمرو هنر این کشور توصیف شده است.

عبدالمجید شـــریف‌زاده، همونـــد گروه هنرهای سنتی فرهنگســـتان هنر در توضیح این موضوع به «شـــرق» گفت: «آذربایجان درباره‌ی نگارگری، آثار یا هنرمندان شناخته‌شده‌ای ندارد. استناد آن‌ها برای بودن پیشینه‌ی نگارگری در کشورشان، مکتب تبریز است و می‌گویند تبریز جزو جمهوری آذربایجان است حتا در این گزینه‌ی ویژه بیش از ۱۵ سال پیش برای یکی از نامورترین هنرمندان نگارگر ما، که ســـلطان محمد اســـت، کتابی منتشر کردند. در همان زمان‌ها فرهنگستان هنر همایشـــی با عنوان سلطان محمد برگزار کرد تا آثار و پیشینه‌ی ایرانی‌بودن آن معرفی شود». او افزود: «مشـــکل ما این است که از آن‌چه داریم حمایت نمی‌کنیم و قـــدر آن را نمی‌دانیم، در نتیجه دیگران مدعی داشته‌های ما می‌شوند. ضمن اینکه پیشـــینه و ســـابقه فرهنگ و هنر ما درســـت اطلاع‌رسانی و معرفی نمی‌شود. این اتفاق درباره‌ی نظامـــی هم افتاد و آن‌ها از نظامی به‌عنوان شـــاعر آذری نام بردند، حتا قصد تعویض کاشی‌های آرامگاه او را که به زبان فارسی نوشته شده، دارند. یادم است نوشـــتاری هم در یکی از روزنامه‌های کُره‌ای نوشته و اســـتناد شده بود که نظامی فرزند آذربایجان است. من به‌گونه‌ی اتفاقی از این داســـتان آگاه شـــدم و از راه ســـفارت جمهوری اسلامی ایران در کره پاسخی به این ادعا نوشـــتم که آن‌ها ملزم به چاپ آن شدند، امـــا واقعیت این اســـت که در مســـایل فرهنگی و هنری جدی نیستیم و نتیجه‌اش، مهیاشدن فعالیت کشـــورهای رقیب می‌شـــود. کشـــورهای دیگر از خلا موجود درباره‌ی کم‌کاری ما نســـبت به معرفی داشته‌هایمان، استفاده می‌کنند».

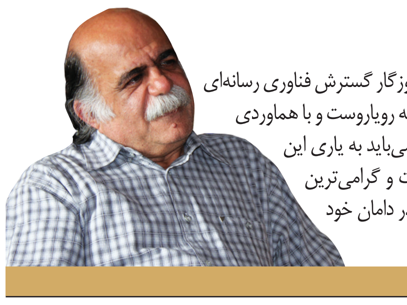
این کارشـــناس هنرهای ســـنتی با بیان این‌که رسانه‌ها نقش مهمی در شناساندن تاریخ و فرهنگ کشـــورمان دارند، درباره‌ی شـــمار مســـتنداتی که جمهوری آذربایجان می‌تواند در زمینه‌ی ثبت جهانی نگارگری ارایه کند، گفت: «آن‌ها مســـتنداتی ندارند. آن‌چه آن‌ها به آن استناد می‌کنند، مربوط به مکتب تبریز و تاســـیس آن در زمان صفویه بوده است که شاه اســـماعیل صفوی هنرمندانی مانند بهزاد را در پایتخت اول صفوی یعنی تبریز گرد آورد و به دنبال آن مکتب تبریز پا گرفـــت. پژوهش‌گران این حوزه می‌دانند مکتب تبریـــز از آن دوران صفویه در ایران اســـت، اما جمهوری آذربایجان به‌دنبال جوسازی در سطح عمومی و تاریخ‌سازی است».

در واپســـین زمان تهیه و تنظیم این گزارش آگاه شـــدیم که در پی این دســـت‌اندازی آذربایجانی‌ها، مســـوولان ایرانی باشنده در اکســـپو واکنش نشان دادند. اسفندیار اسپهبدی معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت و مسوول غرفه‌ی ایران در اکسپوی۲۰۱۵ میلان گفت: «ما به محض این‌که از این مساله آگاه شدیم، نسبت به آن واکنش نشان دادیم که برآیند آن جمع‌آوری دیگر نسخه‌های شاهنامه از آن غرفه بود. در این موارد مســـوولیت و تصمیم‌گیری با سفیر و یا سرکنسول‌گری‌مان در آن کشور است.»

(شناسه: ۳۳۱۳۳)

هفته‌نامه خبری • فرهنگی
شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸ رویه
14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

دیدگاه دکتر میرجلال‌الدین کزازی درباره‌ی زبان پارسی



زبان سرشـــتین و راستین پارســـی، زبانی اســـت که در آن، توانش‌ها و کارایی‌های این زبان، در بیش‌ترین و گســـترده‌ترین کاربردشـــان، به‌کار گرفته می‌شوند؛ زبانی که واژگان و ساختارها و هنجارهای زبانی، در آن، در بیش‌ترین هم‌سازی و هم‌گونی با یک‌دیگر هستند و در پی آن، بیش‌ترین پویایی و زایایی زبانی را در کار می‌توانند آورد. توانایی‌ها و شایستگی‌های زبان پارسی آن‌چنان اســـت که اگر به‌کار گرفته شوند و به کردار درآیند، این زبان باری دیگر، به آشـــکارگی، رویین‌تنی و آسیب‌ناپذیری خویش را به نمود خواهد آورد. زبان پارسی زبانی است بسیار نیرومند و سخت جان، اگر ایرانیان و پارســـی‌زبانان توانش‌ها و مایه‌های آن را بشناسند و آن‌ها را در کار آورند. آشکارترین نشانه‌ی سخت جانی و توانمندی آن نیز، پایایی و مانایی این زبان دلاویز در درازنای ســـالیانی پرشمار است که از پیدایی آن می‌گذرد. این زبان بارها از بوته‌ی آزمون‌های ســـخت و دشوار، سربلند و پیرومند به‌در آمده است. در این روزگار که روزگار گسترش فناوری رسانه‌ای است، این زبان، با تازشی همواره و همه‌سویه رویاروست و با هماوردی توانشکن و بُن برکن. از همین روست که می‌باید به یاری این زبان که زبان فرهنگ و اندیشه و هنر است و گرامی‌ترین و گرانمایه‌ترین ســـامانه‌ی ادبی جهان را در دامان خود پرورده است، شتافت. **(شناسه: ۳۳۱۴۱)**

سروده

سراینده
افشین یداللهی

مرز پر گوهر

ایران به آتش می کشـــد، خاموشی تاریخ را
ایران به شوق زندگی، در مرگ رویین تن شده
ایران پر است از عاشقان، این گنج‌های بی‌شمار
در بنـــد بنشـــانم ولـــی، از بندها آزاد شـــو
مـــا قرن‌ها پای وطن، پیدا و پنهان مانده‌ایم
ایران به آتش می‌کشـــد، خاموشی تاریخ را
ایران به شوق زندگی، در مرگ رویین تن شده
ایران پر است از عاشقان، این گنج‌های بی شمار

هوشـــیار پایان می‌دهد، مدهوشی تاریخ را
مرد و زنش تلفیقی از، ابریشـــم و آهن شده
مرزیست پر گوهر ولی، با رنج‌های بی‌شمار
قلـــب مرا ویران کن، با خون من آباد شـــو
ما پای فرهنگی کهن، با نام ایران مانده‌ایم
هوشـــیار پایان می‌دهد، مدهوشی تاریخ را
مرد و زنش تلفیقی از، ابریشـــم و آهن شده
مرزیست پر گوهر ولی با رنج‌های بی شمار

(شناسه: ۳۳۱۴۴)

ایران

فدای اشـــک و خنـــده تو، دل پـــر و تپنده تو
اگر دل تو را شکستند، تو را به بند کینه بستند
کلام شد گلوله باران، به خون کشیده شد خیابان
تو ماندی و زمانه نو شد، خیال عاشقانه نو شد
به خاک خسته‌ی توسوگند، به بغض خفته‌ی دماوند
اگر دل تو را شکستند، تو را به بند کینه بستند

فدای حســـرت و امیدت، رهایـــی رمنده تو
چه عاشقانه بی‌نشانی، که پای درد تو نشستند
ولی کلام آخر این شد، که جان من فدای ایران
هزار دل شکست و آخر، هزار و یک بهانه نو شد
که شوق زنده ماندن من، به شادی تو خورده پیوند
چه عاشقانه بی‌نشانی، که پای درد تو نشستند

(شناسه: ۳۳۱۴۵)

گفت‌وگو با آرمان آرین، رمان‌نویس استوره‌های ایرانی

شناخت استوره‌ها، راه رهایی از سردرگمی

گفت‌وگو
نگار جمشیدنژاد

در جهان بی‌تفاوت امروز که بشر را به پرتگاهِ بـــی هویتی نزدیک می‌کند دریافت و شـــناخت ریشـــه‌های فرهنگی و اســـتوره‌ای شـــاید تنها راه دوری از این سردرگمی باشد. استوره‌ها که هر کدام دارای شخصیتی فراخور فرهنگ و تمدن هر کشـــور هســـتند بازتاب آینده‌ی آیندگانند ازاین‌رو شناخت و پرداختن به آن شاید ما را از تجربه‌ی دوباره‌ی بخش‌های تاریک تاریخ دور و به آینده‌ای روشن نزدیک‌تر کند.

آرمان آرین، نویسنده، پژوهش گر و رمان‌نویس ایرانی زاده‌ی آبان ۱۳۶۰ در تهران اســـت. وی که با آفرینش ســـه‌گانه‌ی «پارســـیان و من» در دنیای ادبیات شناخته شـــد، جوان‌ترین برنده‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و افزون‌بر جوایز ملی بسیار، دریافت‌کننده‌ی سپاس‌نامه از سی و یکمین کنگره‌ی بین‌المللی کتاب برای نســـل جوان(IBBY) دانمارک، در ســـال ۲۰۰۸ میلادی است. می‌توان گفت همه‌ی پژوهش‌های آرین ریشـــه در فرهنگ و اساتیر کهن ایرانی دارد. وی بازگشت به فرهنگ ایرانی و دریافت ریشه‌های تنومند این فرهنگ و بازسازی آن را فراخور روزگار اکنون، نیاز امروز هازمان(:جامعه) ایرانی برای رویارویی با جهان پر هیاهو می‌داند.

با این نویســـنده جوان درباره‌ی داستان‌هایش با درونمایه‌ی استوره به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

آقـــای آرین در آغاز بفرمایید داستان‌نویســـی را از چـــه زمانی آغاز کردید و چـــرا به گونه‌ی جدی به داستان‌هایی با درون‌مایه‌ی استوره پرداختید؟

نیای چهارم من از ســـوی مـــادری، «میرمحمد صادق وقایع‌نگار مَـــروَزی» متخلص به «همای»، کاتب و تاریخ‌نگار دربار قَجَر بود که البته نویسنده‌ی دل‌خواه آنان نبود و سال‌های پایان زندگی، محترمانه به تفلیس تبعید شد و همان‌جا درگذشت. از او کتاب «تاریـــخ جنگ‌های ایران و روس» برجای مانده که به کوشش دایی بزرگم «امیرهوشنگ آذر» گردآوری شده اســـت. این پیش‌گفتار را گفتم که بگویم گویا داستان‌نویســـی در جان من، پیش از زاده شدنم آغاز شده و من در محیطی سرشار از کتاب و کتاب خوانی که پدر و مادر و خانواده‌ام فراساخته بودند، با امکانات کاملی برای نوشـــتن و همراه با ذوق هنری بزرگ شده‌ام. از ۱۲ ســـالگی نگارش داستان‌های کوتاه را جدی آغاز کردم که برایندش پیروزی‌های مسابقات میان مدرسه‌ای دوران راهنمایی و دبیرستان بود. پس از آن داستان‌نویسی را به گونه‌ی حرفه‌ای از سال ۸۰ پی گرفتم. نخســـتین رُمانی که از من منتشـــر شد، «پارسیان و من ۱» بود که در آن به داستان ضحاک مـــاردوش پرداخته بـــودم و پـــس از آن، رُمان‌های «رستم دستان و کورش بزرگ» که با آن‌ها سه‌گانه پارسیان و من کامل شد.

من از ایران و استوره‌ها و حماسه‌هایش و حقیقتِ پس آن‌ها و کارکرد امروزی‌شان می‌نویسم چون این نیاز شدید را در نســـل امروز و مردم هم‌روزگار خود می‌بینم. نبود شـــناخت، از تاریخ در میان ما ایرانیان موج می‌زنـــد. ما نیاز به بازیافـــت هویت تاریخی و تحلیل درست فلسفه‌ی آن، به دور از هر حبّ و بغض و کهنه‌پرســـتی و نژادپرستی داریم و باید با نگاهی زنده و روشن به پژوهش در تاریخ خود بپردازیم. چیزی که بنده در همه‌ی داستان‌ها، پژوهش‌ها و بازی‌نامه‌ها(:بازی‌های رایانه‌ای) به دنبال آن هستم به دور از یک نگاه خشک به تاریخ، این است که ما باید نیاز روز خود را بشناسیم و دریابیم که چگونه از تاریخ و گذشتگان و از هستی سترگ ایران در لایه‌های پیچیده‌ی تاریخ او گرته‌برداری(:الگوبرداری) کنیم. به‌راســـتی ما باید قدمان را بلند کنیم وگرنه نمی‌توانیم از پس این چکادهای برافراشته‌ی تاریخ، به ژرفای افق آن، نظر بیندازیم و این تنها با ایستادن بر دوش دانش و تجربه‌ی نیاکان شدنی است.

در کارهایتان تخیل نویسندگی کاربرد دارد یا تنها به اصل متون استناد می‌کنید؟



برای من اصل، حقیقتی اســـت که بـــا جان خود دریافته‌ام. در داســـتان‌های تاریخی و اســـتوره‌ای که بر پایه‌ی یک داســـتان پیشین، برداشت و بازآفرینی شده‌اند بر پایه‌ی اَسناد پیش رفته‌ام اما در داســـتان‌های تخیلی مانند «کابوس باغ ســـیاه» یا «رویای باغ سفید» که بازآفرینی یا بازنویســـی نیســـتند بلکه بـــر بنیاد دو خواب نوشـــته شـــده‌اند، ردپای تخیل پررنگ‌تر است. اما در داســـتان‌هایی که برداشت از داستان‌های کهن هســـتند مانند «پارسیان و من» که بازآفرینی شاهنامه‌ی حکیم توس است، «پَتَش خُوارگَر» که بازآفرینی اَوســـتا و بُندَهش است و یا «آینده‌ی کهن» که بازآفرینی داستان‌هایی از قرآن، تورات و انجیل است و «اشَوزدَنگهه» که داستان یک اَبَرقهرمان درازعمر و نیک‌کردار به نام اشـــوَزدَنگهه اســـت؛ در همه‌ی این داستان‌ها بخش‌های پُررنگی بر پایه‌ی منابع در د ســـترس نوشته شده و من به عنوان نویسنده به جوهره‌ی روایت پایبند بوده‌ام. البته در هیچ‌یک از این داســـتان‌ها به گونه‌ی خطی و با چشم و گوش بسته، پیش نرفته‌ام بلکه کوشیده‌ام با پژوهش و ریزبینی به ساحت آن‌ها پای بگذارم. من با کارهایم به مانند جورچین(:پازل) برخورد می‌کنم یعنی گاهی پاره‌ای از اصل داستان‌ها را به کاربرده‌ام یا به پـــاره‌ای نپرداخته‌ام یا به بخش‌هایی بیش‌تر یا کم‌تر پرداخته‌ام. به‌هرروی، همواره به شالوده و اصل قصه وفادار بوده‌ام چون خواســـتم، تداوم نسل‌سازی آن‌ها به‌ویژه در زمان و روزگاری اســـت که هویت ایرانی بیش از هر زمان دیگری به آن‌ها نیاز دارد.

تنها پیامبری که از ایشان فیلمی ساخته نشده «اَشو زرتشت» است و تنها پهلوانی که فیلمی درخور و شایسته‌ی وی به ویژه در هالیوود ساخته نشده، «رُستم دستان» است و تنها پادشاه بزرگ، جهانگیر و نام‌آوری که از شمار نام‌آورترین پادشاهان جهان اســـت اما در سینما به او پرداخته نشده «کورش بزرگ» است. حال آن‌که برای قهرمانان چین، هند، ترکیه و اعراب و حتا برای چنگیزخان مغول و هیتلر نیز بارها با بازی ستاره‌های سینما فیلم‌هایی ساخته شده‌اند اما برای شهریار دادگری هم‌چون کورش، هنوز آمارها بر مدار صفر می‌گردند.

ممکن است از داستان‌های شما برای ساخت فیلم و انیمیشن سود برده شود؟

به تناســـب رشـــته‌ی اصلی دانشـــگاهی‌ام که سینماســـت همواره چشم به این داشـــته‌ام که هم کتاب‌هایم را به زبان‌های دیگر برگردانم وهم این که آن‌ها را به مرحله‌ی تصویر و نمایش در بیاورم البتـــه در این میان هرگز نپذیرفتـــم که کیفیت را قربانی کمیت کنم. شـــوربختانه تاریخ ما و به‌ویژه بخش استوره‌ای آن از آغاز پیدایش سینما و پس از ورود آن به ایران از دید کیفی آماج بی‌مهری بوده در این ســـه چهار دهه، بی‌مهری‌ها بیشتر هم شده است. بی‌مهری ما به تاریخ، فرهنگ و اَبرقهرمانان تاریخ و فرهنگ‌مان، شـــوندی شده که برای نمونه در هالیوود که از دید تکنیکی بر ســـینمای جهان چیرگـــی دارد و از دید تجـــاری یا فرهنگی خود را متصدی همه‌ی فرهنگ‌هـــای جهان می‌داند و از استوره‌های هند و چین و ماچین گرفته تا داستان‌ها و افسانه‌های اروپایی، عربی و آفریقایی و از قطب شـــمال تا جنوب، انیمیشن‌هایی را اقتباس کرده و ســـاخته، او نیز نســـبت به فرهنگ ایران کم‌کاری بی‌اندازه‌ای نشـــان دهد. ایـــن بی‌مهری، جدای از سیاســـی‌کاری‌های روزمره، در گام نخست از خود ما ایرانیان، نشـــات گرفته اســـت. آن انگشت‌شمار کارهایی هم که می‌بینیم برای نمونه از پورســـینا، خیام، شاهزاده پارســـی، ۳۰۰، هزار و یک شب یا پاره‌هایی از تاریخ ایران به آن اشـــاره‌هایی می‌شود پُر اســـت از نادرســـتی‌های و حـــب و بغض‌های تاریخـــی چنان‌که من گاهـــی آرزو می‌کنم که ای کاش همین کارها هم ساخته نمی‌شد.

بارهـــا در گفت‌وگوهایـــم یـــادآور شـــده‌ام که تنها پیامبری که از ایشـــان فیلمی ســـاخته نشده «اَشوزرتشت» است و تنها پهلوانی که فیلمی درخور و شایســـته‌ی وی به ویژه در هالیوود ساخته نشده، «رُستم دستان» است و تنها پادشاه بزرگ، جهانگیر و نام‌آوری که از شمار نام‌آورترین پادشاهان جهان اســـت اما در ســـینما به او پرداخته نشده «کورش بزرگ» است. حال آن‌که برای قهرمانان چین، هند، ترکیه و اعراب و حتا برای چنگیزخان مغول و هیتلر نیز بارها با بازی ستاره‌های سینما فیلم‌هایی ساخته شده‌اند اما برای شهریار دادگری همچون کورش، هنوز آمارها بر مـــدار صفر می‌گردند و اما درباره‌ی داســـتان‌های بنده؛ بنا اســـت بخشـــی از آن‌ها به گونه‌ی فیلم، انیمیشـــن و بازی‌نامه ساخته شوند یا شده‌اند اما غفلتی که انجام گرفته برای بی‌اعتنایی من نیست بلکه به شـــوند نبود اطمینان از کیفیتی اســـت که قرار است در این اقتباس‌ها رخ دهد. چرا که اگر قرار باشد این اقتباس‌ها درخور نباشند و بد ساخته شـــوند همان بهتر که هرگز ساخته نشوند! به‌هرروی امیدوارم با توجه به استقبالی که از سوی جوانان می شـــود به زودی از این غفلت تاریخی، بیرون بیاییم و تاریخ بزرگان خود را به شایســـتگی به تصویر بکشیم و از نیروی رسانه‌های بصری، به خوبی یاری بگیریم.

هازمان(:جامعه) امروز ما تا چه اندازه پرداختن به تاریخ و استوره‌ها را نیاز خود می داند؟

به همان اندازه که یک انســـان در شناس‌نامه‌ی شـــخصی خود نیازمند به یادآوردن نیاکان، بستگان، شـــهر و کودکی خود است یک هازمان (:جامعه) نیز نیازمند به یادآوری تاریخ خود است. ما ایرانی‌ها البته تاریخ خود را همواره پاس داشته و به‌یاد آورده‌ایم اما گاهی نیز دچار غفلت شده‌ایم. گرچه خوش‌بختانه در جایی که به غفلت همگانی دچار شـــده‌ایم مردان و زنان بزرگی برخاســـته‌اند و بار این غفلت را بر دوش کشیده‌اند و ما را از گردنه‌ها و گذرگاه‌های بزرگ گذر داده‌اند. ازاین‌روست که در روزگاری که این غفلت‌ها بالا می گیرد شـــخصیتی هم‌چون فردوســـی بزرگ برمی‌خیزد و این بار را بر دوش می کشد و نمی‌گذارد تاریـــخ و فرهنگ ایـــران در آن پرتگاه تاریخی فرو افتد و فراموش شـــود. فردوســـی با صـــرف عمر و توان و دارایی خاندانی خود هم‌چون آرش کمانگیر، خویشتن را بسان پلی میان گذشته و آینده درمی‌آورد تا نسل‌های پیش و پس از خود را به هم پیوند بزنند. زیرا بدون تاریخ نمی‌شـــود زندگی کرد و صد البته، تاریخ تنها پیامد خشک و زنجیروار رُخدادها نیست. شوربختانه گاهی برخی رویکردهای نوین شوند پدید آمدن توهم «بی تاریخی و دَم غنیمتی» شده‌اند. اما کسانی که تنها به زمانِ اکنون، هم‌چون موجودی دُم بریده و در خلا پدیدار َشـــده، می‌نگرند بی‌انصافانی بیش نیســـتند که زحمات مادی و معنوی پیشینیان را در رسیدن به داشته‌های زمان حال، نادیده گرفته و از یـــاد برده‌اند. حال آن‌که باید از این بی‌انصافی‌ها گذر کرد و از تاریخ با دیدی درست بهره بُرد و آن را به دست آیندگان سپرد.

(شناسه: ۳۳۱۴۲)

نوشتار

دختر خوارزمشاه و روایت داستان دلدادگی در گنبد سبزرنگ

نوشتار
چیستا پاک‌سرشت

در بخش‌هـــای پیشـــین ایـــن نوشـــتار بـــه نظامی، ســـراینده و داستان‌ســـرای ایرانی پرداختیم و از شـــاه‌کارهای بی‌جای‌گزین ســـراینده، حکیم و اندیشـــه‌ور، سخن گفتیم، ســـپس از داستان نخســـت با نام گنبد سیاه و سیاره‌ی کیوان و دیدار بهرام با شاهدخت سرزمین هند یاد کردیم و در بخش بعدی داســـتان به یغماناز، دختر پادشـــاه خاقان و روایت داستان عشق و ترس در گنبد زردرنگ پرداختیم. حکایت روز دوشـــنبه «هفت‌گنبد نظامی» به نازپری، دختر خوارزمشاه و روایت داستان صبر و دل‌دادگی در گنبد سبزرنگ در پیوند با ماه است.

بنابر افسانه‌ای که کتاب با آن آغاز می‌شود، بهرام به دســـتور پدر نزد کسی به نام نعمان تربیت می‌یابد. در این زمان که آن‌ها در حجره‌ای به ســـر می‌بردند، تصویر هفـــت دختر زیبـــاروی را می‌بینند که هریک شاهدخت یکی از اقالیم هفت‌گانه‌اند. فورک (شاهدخت ســـرزمین هند)، یغماناز (دختر پادشاه خاقان)، نازپری (دختر خوارزمشاه)، نسرین‌نوش (شاهدخت سقلاب)، آزریون (دختر شاه باختر(: مغرب))، همای (دخت قیصر) و دژستی (دخت کسرا) دختران هفت گنبد نظامی‌اند.

نظامی در اثرش نخســـت به سرگذشـــت بهرام و داستان وی با هفت شاهدخت از هفت اقلیم می‌پردازد. شنبه، گنبد ســـیاه و ســـیاره کیوان، یک‌شنبه، گنبد زرد و برای خورشـــید، دوشـــنبه، رنگ سبز و در پیوند با ماه، سه‌شـــنبه، گنبد سرخ و برای مریخ، چهارشنبه، فیروزه‌گون و به نام عطارد، پنج‌شنبه رنگ صندل‌گون و سیاره مشتری و آدینه، گنبد سفید و در پیوند با سیاره زهره است. در هر شـــب شاه‌دختان قصه، حکایتی را برای بهـــرام بازگو می‌کنند که هفـــت پیکر نظامی، دربردارنده هفت حکایت است.

حکایت روز دوشنبه «هفت‌گنبد نظامی» داستان مرد پرهیزگاری اســـت که در بند عشق گرفتار شده و برای رهایی از هوس و گناه راهی سفری دور می‌شود. روز دوشنبه بهرام قصد گنبد سبز رنگ کرد پس جامه ســـبز بر تن کرد و به‌سوی بانوی سبزپوش خود روانه شـــد. بهرام پس از تفرجی در باغ قصر، پای داســـتان بانوی سبزپوش نشســـت: در روزگاران دور در ولایت روم مـــردی بـــود گرامی و خـــوش‌دل و نیک‌خواه و پرهیزگار. هر چه از هنر و کمال در جهان بود در وجود او یک‌جا بود. مردمان او را گرامی می‌داشـــتند و «بِشرِ پرهیزگار» می‌خواندند چرا که در دوری از هوس‌ها و دانستن معنای حلال و پرهیزگاری نمونه دوران بود.

روزی از روزگاران، بشر از جایی رد می‌شد که ناگهان بـــادی وزیدن گرفت و روبند از چهره زنی زیباروی که از برابر او رد می‌شـــد، برداشته شد. بشر با دیدن چهره زن، غوغایی در دلش بر پا شـــد ولی برای رها شدن از شر وسوسه‌های دل، قصد خانه خدا کرد. در سفر، فردی بدسرشت که ادعای عالِم بودن داشت، همراهش شد و اطلاعات و دانش خود را به رخ بشـــر کشـــید و او را کوچک شمرد. فرد بدطینت که ملیخا نام داشت از بِشر درباره‌ی شوند(:علت) تیرگی ابرها، پدیدآمدن باد، بلندی کوه پرسید و بشـــر می‌گفت که این‌ها کار و خواست خداســـت ولی آن مرد او را به ریشخند می‌گرفت و به گفتـــه‌ی خودش دلایل علمی آن‌ها را بیان می‌کرد. تا این‌که بشر عصبانی شـــد و به او گفت من ازتو آگاه‌تر هستم ولی در پشت همه‌ی این‌ها دست خدا را می‌بینم.

ملیخا چند روزی کاری به بشـــر نداشت تا این‌که به زیر یک درخت ســـبز و خرم رسیدند. تشنه بودند و خسته که ناگهان متوجه یک خم سفالی بزرگ شدند که دهانه آن از خاک بیرون و بدنه آن در خاک پنهان و در آن آبی خوش‌گوار بود. ملیخا باز به بشر گفت که چه کسی این سفال را این‌جا گذاشته است. بشر گفت که این‌کار را برای خیـــرات و ثواب انجام می‌دهند تا



مسافران تشنه را سیراب کنند. مرد گفت که کسی از این کارها نمی‌کند و این را شکارچیان به‌عنوان طعمه برای شکار جانوران گذاشته‌اند تا آن‌ها را در هنگام نوشیدن آب شکار کنند.

به‌هرروی، آب و خوراک را خوردند و ملیخا به بشر گفت که می‌خواهد تنی به آب بزند. تلاش بشر برای برحذر داشتن ملیخا از آب‌تنی از ترس آلوده شدن آب کارگر نشـــد و وی در آب شد. ملیخا در سفال پرید، غافل از این‌که ژرفای آن ناپیداست. مرد هر چه کرد نتوانست خود را رها کند و در آب فرو رفت. بشر که کمی آن‌سوتر چشم به‌راه مرد نشسته بود، هنگامی که دید خبری از او نیســـت. به سراغ سفال رفت و یافت که آن سفال در اصل یک چاه است که برای نشانه، کلگی(درپوش سفال) یک سفال را در دهانه آن کار گذاشته‌اند. به هر روی پیکر او را از آب بیرون آورد و خاکش کرد و مدام با خود می‌گفت، آن ادعاها و چاره‌گری‌هایت کجاست که تو را از این‌جا برهاند؟!

بشـــر وســـایل آن مرد را که اندکی مهر و سکه و تن‌پوش‌هایـــش بود را برگرفت و به شـــهر برد و عمامه‌اش را نشان مردم می‌داد تا بالاخره یک تن آن عمامه را شناخت و نشانی خانه آن مرد را به بشر داد و بشر وسایل را به همسر آن مرد داد و داستان را برای زن بازگفت. هنگامی‌که آن زن داستان درست‌کاری بشر را شـــنید او را ستایش کرد و اشک‌ریزان گفت که شـــوهرش مرد بی‌وفا و ستم‌گری بیش نبود. زن که نازپری نام داشـــت به بشر گفت که من هم مال و امـــوال دارم و هم پاکدامنی و زیبایی که اگر قبول فرمایی دوســـت دارم به عقد تو در آیم و همه را در اختیارت بگذارم و رو بند خود برداشت.

هنگامی که بشر چهره‌ی نازپری را دید، شگفت زده شد. چون او همان زنی بود که در آن روز توفانی چهره‌اش را دیده بود و به شـــوند فرار از وسوسه به زیارت رفته بود. بشـــر هم ماجرای عاشق شدنش را بـــرای زن گفت و علاقـــه زن به او صد چندان شد. بشـــر به میمنت ازدواج با معشوقه‌اش، جامه سبز بر تن کرد و ســـالیان سال با او به خوش‌دلی و خوش‌کامی زیست.

حورا یاوری در صفحـــه ۱۴۷ کتاب «روان‌کاوی و ادبیات» در تحلیل داستان روز دوشنبه می‌نویسد: «گنبد سبز، گنبد ماه است و ماه که از خود نوری ندارد و برای روشن شـــدن بـــه نـــور خورشید وابسته است، نمادی است از قلمرو ناخودآگاهی. نازپری، شاهزاده بانوی ســـرزمین خوارزم، در این گنبـــد برای بهرام داستانی از «ماه تمام در ابر سیاه پیچیده‌ای می‌گویـــد کـــه چون ماه عرفانی «عقل سرخ» از دست‌رس عقل بوالفضول بـــه دور است و ملیخـــای آســـمان فرهنگ»- یکی از قهرمانان قصه – که جز به بیرون نمی‌نگـــرد، از سفر بـــه دنیـــای درون و پرده برگرفتن از تاریکی‌های آن ناتوان است.» **(شناسه: ۳۳۱۴۶)**

نخستین سراینده‌ای که در فارس شعر دری گفت

نوشتار
آناهید خزیر

برای آن کـــه اهمیت و ارزش غزل سعدی را دریابیم، باید به آغاز شعر دری و پیدایش غزل و تغزل در خراســـان برگردیم و ســـپس جابه‌جایی آن به فارس را بررسی کنیم تا نشـــان داده شـــود که چه میراثی بود که سعدی را در غزل به اوج رســـاند. به‌هرروی سعدی نخستین ســـراینده‌ای است که در فارس، شـــعر دری گفت. پیش از آن در آن‌جا شعر دری نداریم، هر چه هست شعرهایی اســـت که به لهجه‌ی محلی سروده شده است. از همین‌رو است که توجه به پیشینه‌ی غزل و بررسی آن ضرورت پیدا می‌کند. این هم هست که نوع غزلی که با ســـعدی، در فارس، آغاز شد پس از آن با حافظ ادامه یافت و تا به امروز کشیده شد. توجه به این نکته‌ها می‌تواند آغازی برای آشنایی با غزل سعدی و آغاز شعر دری باشد.

سیر شعر دری از آغاز تا روزگار سعدی

در ســـده‌های پنجم و ششم غزل فارسی تکمیل می‌شود و به اوج می‌رسد اما شوربختانه از همان زمان هم رو به سراشـــیبی می‌گذارد. در سده‌های هفتم و هشـــتم باز غزل رو به فراز می‌گذارد اما دیگر خبر از آزاداندیشی و تسامح ســـده‌های پیش نیست. در آن سده‌های آغازین، مرکزیت فرهنگی در خراسان بود. در آن‌جا دریایی از شعر و ادب و فلسفه موج می‌زد اما با تازش مغول نظام اجتماعی خراسان از هم گسسته می‌شود و فرهنگ و ادب از خراسان به فارس جابه‌جا می‌شود. این جابه‌جایی با سعدی انجام می‌گیرد اگر چه همراه با دشواری‌هایی هم بوده است.

جایگاه اسماعیلیه در گسترش زبان فارسی

اسماعیلیان خدمت بســـیاری به فرهنگ ایرانی کردند. دژهای اســـماعیلیان، پناهـــگاه آرامی برای بزرگانی همانند بابا افضل و خواجه نصیرالدین توسی بود. خواجه نصیر کتاب «اخلاق ناصری» را در آن‌جا نوشت. پیمان اسماعیلیه با مغولان شوندی شده بود که تا ۴۰ سال گستره‌ی آن‌ها بی‌گزند باشد. در نتیجه بزرگانـــی که از تازش مغـــول گریخته بودند، به نزد اسماعیلیه می‌رفتند و در آن‌جا پناه می‌گرفتند. ویژگی فرهنگی الموتیان هـــم به گونه‌ای بود که بزرگان و گریختگان از مغول را پناه می‌دادند.

اســـماعیلیه آگاهانه زبان فارسی را زبان رسمی خود برگزیدند. در قلمرو آنان حتا یک رســـاله هم به زبان عربی رونویسی و نوشته نشده است. از این رو دژهای اسماعیلیه و وضعیت فرهنگی که پدیدآورده بودند، ارج بسیاری داشت. اگر پناه‌گاه‌های آنان نبود، نمی‌دانیم چه بر سر بزرگان ما می‌آمد.

دوسراینده‌ای که بر غزل سعدی تاثیر داشته‌اند

درست اســـت که پیش‌رفت زمان و خوی زبان شوندی می‌شود که روبه تکامل و پیرایش برویم اما شخصیت ســـعدی و حوزه‌ای که در آن بود، نیز در پدید آمدن این روند روبه رشـــد، کم ناشدنی است. به‌راســـتی هم شـــخصیت خود هنرمند است که بر زبان تاثیر می‌گذارد. ازاین‌رو شـــیوه‌ی ســـعدی و شـــخصیت ویژه‌ی او در پاگیری آثارش و به‌ویژه غزل، بسیار پررنگ بوده است. البته گفته‌اند که دو تن از سرایندگان پیش از او در پاگیری غزل سعدی اثر داشـــته‌اند، یکی انوری و دیگری ظهیر فاریابی. این سخن درست است و ســـعدی به غزل آن دو توجه داشته است اما زبان سعدی تکامل یافته‌تر از زبان انوری و ظهیر است.

ســـعدی سخن آن‌ها را پالوده می‌کند. با همه‌ی نگاه ســـعدی به آن دو شـــاعر، می‌توان گفت که غزل‌های ماندگار سعدی، تاثیری از ظهیر و انوری نپذیرفتـــه اســـت و زبان ویژه‌ی خـــودش را دارد. به‌درســـتی هم که غزل سعدی چیز دیگری است. ســـعدی با نبوغ خود چنان زبان فارسی را روشنگر می‌کند که زبان او زبان من و شـــما می‌شـــود. به همین شوند اســـت که کم‌تر ســـخنی در سعدی هســـت که ما توان فهم آن‌را نداشته باشیم. شاید در ۶۰۰ تا ۷۰۰ غزل او، نیمی از آن‌ها چنان بر دل می‌نشـــیند که ناخودآگاه بر زبان ما جاری می‌شود. ممکن اســـت از ســـرایندگان دیگر هم غزل‌ها و شـــعرهایی را بر زبان بیاوریم و به یاد بسپاریم اما بسامد بالای غزل‌های سعدی و حافظ که در ذهن ما جای گرفته‌اند، نشـــان از تفـــاوت آن‌ها با دیگر سرایندگان دارد.

یک فرضیه درباره‌ی علـــت رواج غزل در زمان سعدی

فرضیه‌ای هســـت که نشـــان می‌دهد در سیر و جابه‌جایی فرهنگی از خراسان به فارس، کم‌کم غزل جای قصیده را گرفت. این جای‌گزینی به اندازه‌ای بود که قصیده‌های سعدی و حافظ مانند غزل شده است اما در انوری دیگرگون است. این غزل‌های اوست که شیوه‌ی قصیده دارند. این تفاوت ازآن رو است که در روزگار انوری و هم‌روزگاران او، امپراتوری‌های بزرگی بوده‌اند. در حالی که در روزگار ســـعدی حکومت‌های محلـــی و کوچک فرمان‌روایـــی می‌کردند. هنگامی که از خراســـان به فارس حرکـــت می‌کنیم، دیگر از امپراتوری‌های بزرگی مانند سلجوقیان و خوارزمشاهیان خبری نیست. هر چه هست حکم‌روایی‌های کوچک اســـت. غزل‌های دوره‌ی پیش از سعدی را باید تغزل دانست نه غزل.

در آن ســـیر تاریخی یک نکته هم هســـت. ما تا سده‌ی چهارم و آغاز ســـده‌ی پنجم، برون‌گرا و شاد هستیم. از ســـده‌ی پنجم است که با آغاز جنگ‌های صلیبی و سپس تازش مغول، گونه‌ای از درون‌گرایی آغاز می‌شـــود و تصوف و اشـــراق جای آن عقلانیت خشـــن یونانی را می‌گیرد. غزل با درون‌گرایی نسبت تام دارد اما قصیده برون‌گرا است.

(شناسه: ۳۳۱۴۳)

اندیشه
امرداد
بی‌مرگی و جاودانگی
هفته‌نامه خبری • فرهنگی

شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸رویه
14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

سخن اندیشه‌برانگیز

در گاتهای اشوزرتشت، دیویسنان کسانی شناسانده می‌شوند که مردمان را زاری، اندوه و ناله می‌دهند و رفتار آنان به‌گونه‌ای آزاردهنده اســت که خشــم از آن بیرون می‌تراود. دیویسنان، ناخجستگانی هستند که پیشرفت، آبادانی و شادمانی جهانیان(و نه گروه ویژه‌ای) در راستای کردار آنان نیست. در یسنای ۴۴- بند۲۰ می‌توان این ویژگی‌ها را برداشت کرد:

«ای مــزدا، این‌را نیز می‌پرســم، چگونه دیویســنیان می‌توانند شهریارانی نیک باشند؟ آن‌هایی که با یاری کرپن‌ها و کاوی‌ها و اُسیخش، جهان را به خشم و آزار کشانده‌اند و مردمان را به ناله و فغان درآورده‌اند و هیچ‌گاه بر پایه‌ی راستی نبوده‌اند و برای پیشرفت و آبادانی جهان نکوشیده‌اند.» **(شناسه: ۳۳۱۵۱)**

گزارش باستان‌شناسی بر شهر تاریخی «دشت‌حلقه» شهرستان مینودشت استان گلستان

«دشت حلقه»ی گرگان، لبریز از ناگفته‌های تاریخی

نوشتار
علیرضاحصارنوی*

در استــان گلســتان چندین شــهر کهن مانند؛ شــهرهای تاریخی «دشــت‌حلقه»، «تمیشه»، «گبری قلعه» و شهر اسلامی «جرجان» هست که سرشار از راز و رمزهای ناگفته و کم‌گفته شــده است. هرکدام از این شــهرها گواهــی بر رویدادهــای تاریخی تلــخ و شــیرینِ ســرزمین ادب و تاریخ، اســتان گلســتان هستندَ که از دید بررســی‌های تاریخی، باستان‌شناســی، مهرازی(:معماری) و شهرسازی ارزش بسیار دارند. شــوربختانه پیرامون هرکدام، آن‌گونه که شایســته و بایسته اســت، پژوهش و بررسی نشده است و شوربختانه‌تر آن‌که، هیچ‌کدام نیز شناسانده نشده‌اند، در این گزارش به بررسی و شناساندن یکی از ارزش‌مندترین شهرهای تاریخی همان «دشــت‌حلقه»ی شهرســتان مینودشــت پرداخته می‌شود.

شهر تاریخی «دشت‌حلقه»:

جایــگاه: شــهر تاریخی «دشــت حلقــه» در ۲/۵کیلومتری شــمال جاده بین‌المللی آزادشــهر – مینودشــت، ۱۲کیلومتــری باختر(:غرب) شــهر مینودشت، ۱۳کیلومتری شــمال‌خاوری آزادشهر و ۱۵کیلومتــری جنوب‌خاوری گنبد کاووس اســت. نام دیگر آن «دشــت قلعه» است که در ۵۰۰متری خاور(:شــرق) آن روستای «دشــت‌حلقه هلاکو» از توابع دهســتان «چهل‌چــای»، بخش مرکزی مینودشــت جای دارد. از دید جغرافیای طبیعی، این منطقه در دشت گرگان و میان شهرستان مینودشت و گنبدکاووس است.(۱) این شــهر تاریخی در ۲۹ دی‌ماه ۱۳۵۳ خورشیدی به شماره ۱۰۱۷ با دیرینگی زمان اشکانی و ساسانی در سیاهه‌ی(:فهرست) آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

پیشــینه‌ی بررســی‌ها و پژوهش‌هــای باستان‌شناسی

«دشــت‌حلقه» در ســال ۱۳۵۳خورشــیدی، هم‌زمان با سومین فصل کاوش‌های باستان‌شناسی شهر تاریخی جرجان،(۲) از سوی «دکتر کیانی»(۳) شناســایی، بررســی و کاوش شــد. پس از آن تا ســال ۱۳۷۹خورشــیدی هیچ‌گونه پژوهشــی به انجام نرســید. تنها در ســال ۱۳۷۲خورشــیدی ســازمان میراث فرهنگی کشــور از خاک‌سپاری درگذشــتگان(:اموات) در آن‌جــا جلوگیــری کرد.(۴) در ســال ۱۳۷۹خورشــیدی، پــس از دو دهه درنگ(:وقفــه)، برنامه‌ی ســامان‌دهی و حفاظت کارگاه‌هــای کاوش، دوبــاره در دســتورکار جای گرفت. در تابســتان همان ســال، باستان‌شناسان، به سرپرستی «حمید عمرانی» کارگاه‌های کاوش شده‌ی دهه‌ی پنجاه را پاک‌سازی، سازمان‌دهی و خاک‌برداری کردند. هنگام کار، آگاهی‌های نوینی درباره‌ی ســاختار مهرازی و ریزه‌کاری‌های آن و مواد فرهنگی یافت شــد کــه در روند پژوهش و روشن‌شدن پاگیری دشــت‌حلقه، جایگاه به‌سزایی داشت.(۵)

در راستای آرمان‌های پژوهشی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دســتی و گردش‌گری کشور در اســتان گلســتان و برای حفاظت و سامان‌دهی و کاوش‌های باستان‌شناسی سال ۱۳۸۶خورشیدی، برنامه‌ی بررســی ژئوفیزیک گســتره‌ی باستانی «دشت‌حلقه» در اســفندماه سال ۱۳۸۵خورشیدی ازسوی کارشناسان سازمان میراث فرهنگی، صنایع دســتی و گردش‌گری استان گلستان برای ۲۰روز انجام گرفت.(۶)

شهرسازی «دشت‌حلقه»

این شــهر یک ۸ضلعی نامنظم بوده و اندازه‌ی ۷ ضلع آن به ترتیــب : ۱۶۷۷، ۱۴۲۵، ۹۹۴، ۷۰۷، ۴۹۸، ۳۴۶و ۲۳۸متر است. دو دیوار بزرگ درونی و بیرونی که به‌ترتیب ۴ و ۶/۷۵متر بلندا دارد، شهر را دربر می‌گیرد. در فاصله‌ی دو دیوار، خندقی به پهنای ۵۳متــر که در برخی جاها به ۶۰متر نیز می‌رســد، کنده شــده که در بخشــی از آن‌ها هنوز آب روان است. محیط این شهر باستانی ۷کیلومتر و مساحت آن ۳۳۸هکتــار اســت. در بخــش جنوب‌خاوری، تپــه‌ی بلندی به بلندای ۲۰متر، مســاحت ۳هکتار و محیط ۸۲۴متر دیده می‌شــود که به‌گمان بسیار، دژ یا «آکروپل» شــهر بر روی این تپه ساخته شده اســت.(۷) این گستره، در اصل تپه‌ی پیش از تاریخ بوده اســت که در دوره‌های تاریخی، دژ یا شهری بر روی آن ساخته شــده است.(۸) پس از بررسی و نقشه‌برداری در ســال ۱۳۵۳خورشیدی کاوش‌های باستان‌شناســی در دو جای شــهر، یکی در دیوار(با هدف پی‌بردن به چگونگی ساختار آن) و دیگری در ارگ حکومتی(:آکروپل) شهر انجام گرفت.

کاوش‌هــای باستان‌شناســی در حصــار «دشت‌حلقه»

برای پی‌بردن به چگونگی دیوار شهر، ترانشه‌ای در ســوی جنوبی آن بــه درازای ۳ و پهنای ۵ متر کنده شــد و پس از خاک‌برداری در سطح آن و در ژرفای یک متری، دیوار پهنی به اندازه‌ی۲/۲۰متر از زیر خاک نمایان شــد، که با آجر چهارگوش به اندازه‌ی ۸×۳۸×۳۸سانتی‌متر ساخته شده بود.

کار خاک‌بــرداری تــا ژرفای ۲متــری دیوار پی‌گرفته شــد. ولی چون فصل کاوش پایان یافته بود، گروه نتوانســت بلندای کامــل آن‌را پیدا کند. به‌نظر می‌رســد که دیوار آجری یاد شــده، بخش اصلی حصار را ســاخته اســت و در بخش درونی، برای ســاختن بناهای منظم به دیوار، خشت به‌کار گرفته شده است.(۹)

ارگ حکومتی(آکروپل) که بلندترین بخشِ شهر باستانی است، در بخش شمال خاوری شهرِ است. با بررسی سفال‌های به‌دســت آمده از تپه، روشن می‌شــود که این تپه، تپه‌ای پیش از تاریخی بوده که در زمان ســاختن شهر، دژ شهر را بر روی آن بنا نهادند.

تپه یادشده پس از جدول‌بندی با مربع‌هایی به اندازه‌ی ۱۰×۱۰متر با دو کارگاه شــمالی و جنوبی آغاز به‌کار شــد. بــا خاک‌برداری در هــر کارگاه، جرزهایی پیدا شــد، که با آجر و ملات گچ ساخته شده بود. در کارگاه جنوبی با ادامه‌ی خاک‌برداری در ژرفای ۱/۳۰متر، کف اول به عنوان نشــانه‌ی واپسین دوره زندگی یافت شد. این کف با آجرهای شکسته و درهم‌ریخته پوشــانده شده بود. در این سطح، اندکی سفال لعاب‌دار رنگارنگ سده‌ی هفتم و هشتم مهی(:هجری) به‌دست آمد. با بررسی این ســفال‌ها، واپســین دوره‌ی زندگی که هم زمان با ایلخانیان بود، روشــن شــد. با پی‌گیری کاوش و گذشــتن از کف اول، در ژرفــای ۳/۲۰متر به کف دوم و با ادامه‌ی کار در ژرفای ۳/۹۴ به کف ســوم یا کف اصلی رسیدند، که ســفال‌های آن به دوره ساسانی و پارتی می‌رسید.

بلنــدی پایه‌هــا از کــف اصلــی ۴/۱۶متر و کلفتی(:ضخامــت) آن ۳/۵۰متــر اســت. همتای جرزهــای کارگاه جنوبی به‌فاصلــه‌ی ۱۵/۳۰متر در کارگاه شــمالی به‌دســت آمد. شاید همانند این پایه‌های کلفت آجری، در جاهای دیگر تپه نیز باشد که بخش مرکزی بنا را می‌سازد.

ملاتی که در ســاخت به‌کار رفته، آمیخته‌ای از شن و گچ است، که ماده‌ی بسیار پایداری(:محکمی) را پدید مــی‌آورد. آجرهایی که در ســاختمان دژ شــهر به‌کار رفته، اندازه‌هــای گوناگونی دارد که بیش‌تــر ۱۰×۴۰×۴۰، ۹×۳۷×۳۷، ۸×۳۲×۳۲ و ۳۴×۸×۷سانتیمتر است.

با کاوشــی که انجــام پذیرفت، اندکی ســفال به‌دســت آمد کــه شناســاننده‌ی ســکونت‌های گوناگونی اســت که در شهر باستانی «دشت‌حلقه» رخ داده اســت. سفال‌های یادشــده به چهار دوره می‌رسد که به گزارش زیر است :(۱۰)

۱- ســفال خاکســتری رنگ، هزاره‌ی نخست پیش از میلاد.

۲- سفال قرمز رنگ، دوره اشکانی.

۳- سفال قرمز رنگ و ساده، دوره ساسانی.

۴- ســفال لعاب‌دار رنگارنگ، ســده‌ی ۷ و ۸ هجری.

برآیند:

برپایه‌ی سرچشمه‌های تاریخی و پژوهش‌های باستان‌شناسی، ناحیه‌ی دشت گرگان از دیرباز یکی از جاهای باارزش تمــدن پیش از تاریخ و تاریخی ایران بوده اســت. در روزگار هخامنشی، گرگان از ایالت‌های مهم به‌شــمار می‌آمد، و همیشه یکی از نزدیکان به‌نام خانواده‌ی سلطنتی به فرمانداری این ایالت برگزیده می‌شــد. پس از بــه‌روی کار آمدن اشــکانیان در شمال خراسان، شمال خاوری ایران، مانند گرگان، جزو مرکزهای سکونت آنان به‌شمار می‌آمد.

اشکانیان در سده‌ی سوم پیش از میلاد در برابر جانشــینان اسکندر برخاســتند و دولت توان‌مندی ســاختند؛ که مدت پنج ســده در این ســرزمین فرمان‌روایــی کردند. از آن‌جایی کــه مرکز اصلی اشکانیان، شمال خراســان و گرگان بود، از این‌رو پادشــاهان آن همواره به سرزمین نیاکان خود مهر می‌ورزیدند.

اشــکانیان شهرها و دژهای گوناگونی در جاهای گوناگون گــرگان بنا نهادند. برپایه‌ی نوشــته‌های تاریخ‌نویســان یونانی، شــهرهای به‌نــام و آبادی چــون نســا(NISA)، دارا(Dara) تمبرکس(Tambarax)، سیرینکس(syrinx) و از همه مهم‌تر، شهر صددروازه(Hecatompylos) در خاور ایران بنا شد.

بنابر نیازهای سیاســی و رزمــی، هریک از این شــهرها در زمان‌های گوناگون، به‌عنوان پایگاه و پایتخت به‌کار گرفته می‌شــد. هرچند برخی از این شهرها از روزگار هخامنشی و سلوکی وجود داشت، ولی در روزگار اشکانی بازسازی و بهره‌برداری شد.

از شهرهای به‌نام اشــکانیان که با کاوش‌های باستان‌شناســی شــناخته شــد می‌توان شهرهای نســا(nisa) و مــرو(Merv) را نام برد. کوشــش صدســاله‌ی کارشناسان درباره‌ی شهرهای نام‌برده نشــان می‌دهد که برای نمونه سایکس(Sykes) و شــهر دارا(Dara) می‌بایســت نزدیکی آزادشهر و شــهر صددروازه را بایــد در نزدیکی رود گرگان جســت‌وجو کــرد. زیراکــه پیش‌نهادهــای داده شــده همراه با مدرک‌های علمــی و کاوش‌های باستان‌شناسی نبوده و گمان‌زنی شده است.(۱۱)



یافته‌های نوین «دشت‌حلقه» برپایه بررسی‌های ژئوفیزیک



موقعیت شهر باستانی دشت حلقه(A) و گبری قلعه(B) در منطقه



عکس هوایی دشت حلقه(دکتر کیانی)



بخشی از حصار و خندق دشت حلقه(جبهه‌ی خاوری)



بخشی از حصار وخندق دشت حلقه(جبهه‌ی جنوب)

* باستان‌شناس و کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی

پی‌نوشت و یاری نامه‌ها:

۱- صدرایی، علی اســتان گلســتان، اداره کل میراث فرهنگی، گردش‌گری استان گلستان، زمستان ۸۳، رویه۱۷ .

۲- شــهر تاریخی جرجان: شهر تاریخی جرجان در سه کیلومتری شهر کنونی گنبدکاووس و در محل امامزاده «یحیی بن زید» است. این شهر تاریخی در سال ۱۳۵۷ تا۱۳۵۰ به سرپرستی دکتر کیانی کاوش و بررسی علمی باستان‌شناسی شد. ویرانه‌های شهر جرجان که در زمان آبادانی ۱۲۰۰ هکتار بوده، در سده‌ی کنونی به دلیل‌های گوناگون، مانند کاوش‌های غیرمجاز، گسترش کشاورزی و ساختن خانه‌های نو از میان‌رفته و تنها مساحتی نزدیک به ۲۵۰ هکتار مانده اســت. آثار این شهر به شماره ۴۰ در ســال ۱۳۱۷ خورشیدی در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

۳- کیانی: دکتر محمد یوسف کیانی، دکترای باستان‌شناسی دوره اسلامی از دانشگاه لندن انگلستان و استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران. ایشان در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۰ در منطقه‌ی گرگان و گنبد بررسی‌ها و کاوش‌های علمی باستان‌شناسی را انجام داده‌اند. یکی از باارزش‌ترین کارهای وی، کاوش‌های باستان‌شناسی شهر جرجان و کشــف دو شهر تاریخی «دشت‌حلقه» و «گبری‌قلعه» است.

۴- صدرایی، علی، همان، رویه‌های ۱۷– ۱۹

۵- عمرانــی، حمید و قربان‌علی عباســی، گزارش کاوش‌های مقدماتی باستان‌شناسی دشــت حلقه، چکیده مقاله‌های همایش بین‌المللی باستان‌شناســی ایران حوزه شــمال و شمال‌خاوری، پژوهش‌کــده‌ی باستان‌شناســی ســازمان میــراث فرهنگی و گردش‌گری کشــور، چاپ نخســت، آبان ۱۳۸۴، رویه‌های ۲۰۱ – ۳۰۲

۶- برنامه‌ی «ژئوفیزیک»، روشــی است که به باستان‌شناسان کمک می‌کند که بدون کاوش از ســاختار و معماری پنهان آثار و محوطه باستانی آگاه شوند.

۷-الف) کیانی، محمد یوسف، گزارش مقدماتی بررسی‌های دشت گرگان، دشت حلقه، گزارش‌های سومین مجمع سالیانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران، تهران، موزه ایران باستان، انتشارات مرکز باستان‌شناسی ایران، ۱۳۵۴، رویه ۱۴۹.

ب) قائمی، رمضان‌علی، جاذبه‌های جهان‌گردی اســتان گلستان، رویه ۱.

ج) صدرایی، علی، همان رویه ۱۷.

د) مدیریت میراث فرهنگی استان گلستان، راهنمای آثار تاریخی استن گلستان، سال ۱۳۷۹، رویه ۱۰.

۸-صدرایی، علی، همان، رویه ۱۸.

۹-الف) نوروز زاده چگینی، ناصر، شــهرهای مازندران – کتاب شهرهای ایران، محمد یوسف کیانی، ج ۴، رویه ۹۶.

ب) کیانی، محمد یوســف، گزارش مقدماتی بررسی‌های دشت گرگان، دشت حلقه، رویه ۱۴۸.

ج) صدرایی، علی، همان، رویه ۱۸.

۱۰- الف)کیانی، محمد یوســف، همان منبع، رویه‌های ۱۴۸ – ۱۴۹- ۱۵۰

ب) صدرایی علی، همان رویه‌های ۱۸-۱۹

ج) قائمی، رمضان‌علی، همان، رویه‌های۱۰۲– ۱۰۳

د) نوروز زاده چگینی ناصر، همان، رویه ۹۶

۱۱-الف) کیانی، محمد یوســف گزارش مقدماتی بررســی‌های دشت گرگان، دشت حلقه، رویه‌های ۱۵۰ – ۱۵۱.

ب) قائمی، رمضانعلی، جاذبه‌های جهان‌گردی استان گلستان.

(شناسه: ۳۳۱۵۲)

نوشتار

ارزشمندی شتر دوکوهان در ایران باستان

«شتر دوکوهان» در رنگین‌نگاره‌های «هومیان»

نوشتار
سلیمان لطفی

بەراســتی خاســتگاه نخستین جانوران کجا بوده است! آیا هر جانوری در هر جایی که خواســته است زندگی و رشد کرده اســت! آیا برخی از جانوران ویژه‌ی یک ســرزمین بوده و هستند! سرزمین‌هایی که خاســتگاه یک جانور بوده‌انــد چگونه جاهایی هستند! آیا آن‌ها داری چیزهایی هستند که دیگر کشورها ندارند! چرا بسیاری از جانوران نمی‌توانند به‌دور از خاستگاه‌شان زندگی کنند!

چرا بسیاری از کشورها سخت در تلاش‌اند تا خاستگاه یک جانور را ازآنِ خودشان بدانند!

شــاید بزرگ‌ترین شوندَ(:دلیل) آن، بهره‌های اقتصــادی اســت کــه از راه جهان‌گــردی و گردش‌گری(:توریســم) به کشــورها می‌رسد. کشــورهای پیش‌رفته از این توان برای کشاندن جهان‌گــردان و دوســتداران زیســت‌بوم بــه سرزمین‌شــان ســود برده و پول‌هــای فراوانی به‌دست می‌آورند.

این بیش‌تر بــرای جانورانی اســت که رام نشده‌اند و جایگاه چندانی در تاریخ آدمی ندارند. جانورانی مانند؛ شیر، پلنگ، گرگ، گراز، عقاب، روباه و...

اما جانورانی هــم داریم که بــا تاریخ پیوند خورده‌اند و بررسی آن‌ها به‌گونه‌ای، بررسی تاریخ نیز به‌شــمار می‌رود. جانورانی چون؛ اسب، گاو، گوسفند، بز و...

در این میان جانوری دیده می‌شود که در تاریخ آدمی جایگاه ویژه‌ای دارد و دانستن خاستگاه آن و روزگار رام‌شدنش و کسانی که آن را رام کردند، می‌تواند رازهایی از تاریخ را بر ما آشکار کند. این جانور «شتر» اســت. برای پی‌بردن به خاستگاه این جانور چند راه هســت. یکی از آن‌ها بررسی کهن‌ترین نشانه‌هایی است که درباره‌ی شتر در جهان دیده شده است؛ نشانه‌هایی در کتاب‌ها و دیگر بن‌مایه‌های تاریخی.

در «اوســتا»(مجموعه کتاب‌هــای ورجاوندِ زرتشــتیان، اوســتا نام دارد و دارای پنج بخش یسنا، یشت‌ها، وندیداد، ویســپرد و خرده‌اوستا است. سرودهای اشوزرتشــت یا گاتها، بخشی از یسناســت) به‌ویژه «یشــت»ها چندین بار از



شتر نام برده شده است. این جانور در «اوستا»، «اوشترَه» یا شترِ نر نامیده شده است. هم‌چنین «اوشتره‌دَئنَو» برایِ نامیدن شتر ماده به‌کار رفته است. از واژه‌ی «اُشتره» دو واژه جدا شده است:

۱- «اوشترُوُستانه» به چم(:معنای) شترستان، جای شتر و آخور شتر.

۲- «اوشترُوُســتانی» به چم دارنده‌ی شتر و یا شترچران.

در «یَشت»ها شــتر با دو ویژگی آورده شده است:

۱- «اســتوی‌کئوفه» به‌چم بزرگ‌کوهان یا کوهان بلند.

۲- «دَددانس» به‌چــم گازگیرنده یا گازگیر. هم‌چنین واژه‌ی «گئسو» یا «گئیسو» که به چم گیسو و مو(دار) است به نام شتر افزوده شده است. (فرهنگ‌نامه‌ی جانوران در ادب پارســی؛ بخش نخست الف-ش؛ دکتر منیژه عبدالهی)

سنگ‌نگاره‌ها از کهن‌ترین برجای مانده‌های جهــان هســتند که ســخن‌های بســیاری از گذشــته‌های دور برای مــا دارنــد. آن‌ها تنها بــه یــاری تصویرهایی کــه همــگان آن‌ها را درمی‌یابند(:می‌فهمنــد)، بی‌پــرده با ما ســخن می‌گوینــد. «رنگین‌نگاره»هــا، همان هنرهای صخره‌ای هستند که یک‌چیز بیش‌تر دارند و آن



«رنگ» است.

یکی از رنگین‌نگاره‌های «هومیان» در شهرستان کوهدشــت، نقش‌هایی از «شتر دوکوهان» هستند. برخی از این شــترها، ســوارکار دارند و کسی هم افسارشان را می‌کشــد. این نگاره‌ها، چند چیز را بر ما آشــکار می‌کنند؛ نخســت به ما می‌شناسانند که روزگاری در این گوشــه از ایران، شــتر دوکوهان زندگی کرده اســت. با پذیرش این ســخن، ما باید بپذیریم که آب‌وهوای کوهدشــت در آن روزگار به گونه‌ای بوده‌است که این جانور در آن زندگی و رشد کند.

امــا بزرگ‌ترین دســتاورد این نگاره‌هــا و بنابر دیرینگی ۴۰هزار ســاله‌ی این رنگین‌نگاره‌ها؛ همانا رام شدن این جانور برای نخستین‌بار از سوی مردم ایران و آن‌هایی که در کوهدشت زندگی می‌کرده‌اند، بسیار پذیرفتنی است.

در نوشــته‌های کهن ما با واژه‌ی «شتر» روبه‌رو هستیم. برجسته‌ترین جایی که از این واژه یاد شده است در نام تنها پیامبر ایرانیان؛ اشو«زرتشت» است که فرم باســتانی آن «زَرَتوش تَرَ» یا «زَرَت اُش‌تَرَ» بوده اســت که گروهی آن‌را به «دارنده‌ی شتر زرد» برگردان کرده‌اند.

جاهای بســیاری در ایران هســتند کــه در نام آن‌ها واژه‌ی شــتر به‌کار رفته است. بزرگ‌ترین کوه لرستان «اشــتران‌کوه» نام دارد که به چم(:معنای) «کوه شــترها» است. بســیاری این نام را به شوند نمــای کوهان ماننــد این کوه می‌داننــد اما چرا از «شترها» ســود برده شده اســت و نه «شتر»؟ در شاهنامه‌ی فردوسی به بیتی درباره‌ی «اشتران‌کوه» برمی‌خوریم، این بیت یادآور می‌شود که دست‌کم از هزار سال پیش، نام این کوه همین بوده‌است.

هوای شترکوه و دشت کیان
مرا خوش‌تر آید ز مازندران

«شــترکوه» همــان «اشــتران‌کوه» اســت و «دشــت‌کیان» همان منطقه‌ی «گیان» در دامنه‌ی «اشتران‌کوه» است که در نهاوند جای دارد.

شاید «اشــتران‌کوه» زیســت‌گاه و پرورش‌گاه باســتانی شتر بوده اســت، مانند «ماهی‌دشت» که پرورش‌گاه اسب است.

ما در کوهدشت هنوز جایی به نام «هوش‌تَرَ» یا «اُش‌تَرَ» داریم. این نام بر روی روستایی باستانی در ۱۵ کیلومتری کوهدشت است و به معنای اُشتر یا همان شتر اســت. هیچ شوندی برای نام‌گذاری این روســتا جدای از یادآوری یک داستان تاریخی در دست نیست. ما اگر نمای «اشتران‌کوه» را شوند نام‌گذاری آن دانســتیم، پس شوند نام‌گذاری این روستا چیست؟ آیا این روستا که به ماهی‌دشت نیز نزدیک است، نمی‌تواند پرورش‌گاه شتر بوده باشد.

بررسی بر روی این موضوع داستان‌های بسیاری از تاریخ را روشــن خواهد کرد. شــاید به‌راســتی بســیاری از رویدادهای اسطوره‌ای و حماسی نه در خاور(:شــرق) ایران بلکه در باختر(:غرب) ایران رخ داده‌انــد. از آن میان می‌توان خاســتگاه و جایی را که «اشوزرتشت» آیین زرتشــتی را برای ایرانیان آورد، یاد کرد که بسیاری آن را خاور ایران می‌دانند نه باختر. هم‌چنین بی‌شمار نکته‌ی تاریخی که هر یک در رشته‌ای دانشــگاهی باید بررسی و کاوش شوند. **(شناسه: ۳۳۱۵۳)**

پارسی بگوییم و پارسی بنویسیم

جستار
گروه اندیشه

نوشــتن به الفبای پارسی، از چیزهایی اســت که باید یک پارســی زبان آن را بداند. اگر کســی یک واژه را در هر زبانی نادرســت بنویسد دچار لغزش شده است. در زبان پارسی واژه‌های بسیاری هستند که نادرست نوشته می‌شــوند. ما نمی‌توانیم واژه‌های پارســی را با الفبای تازی بنویسیم از این‌رو بهتر اســت در نوشــته‌هایمان از گونه‌ی درست سود ببریــم. هم‌چنین هرجا یک واژه‌ی بیگانه که تازی نیســت را می‌خواهیم به پارســی بنویسیم، بهتر است از الفبای پارسی سود ببریم.

اکنــون این پیام را که در کتاب‌خانه‌ی مجلس به چشم می‌خورد بخوانید:

«مراجعین محترم؛
هرگونه خوردن، آشــامیدن و اســتفاده از تلفن همراه در سالن مطالعه ممنوع می‌باشد.
با تشکر»

درنوشــته‌ی بالا می‌توان از واژه‌های جای‌گزین زیر سود برد:

مراجعین= بازدیدگنندگان
محترم = گرامی، ارجمند
استفاده = به‌کار بردن، بهره بردن
سالن = تالار
مطالعه = خواندن، بررسی، پژوهش
ممنوع می‌باشد = روا نیست، ناروا، بازداشته
با تشکر = با سپاس

اکنون می‌توان نوشــته‌ی بــالا را به‌گونه‌ی زیر درآورد و اندکی پارسی‌تر کرد.

«بازدیدکنندگان ارجمند؛
هرگونه خوردن، آشامیدن و هم‌چنین بهره‌گیری از تلفن همراه در تالار کتاب‌خوانی روا نیست.
با سپاس»

(شناسه: ۳۳۱۵٤)

امرداد
بی‌مرگی و جاودانگی
هفته نامه خبری • فرهنگی
تاریخ
۶
شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸رویه
14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

روز فرصت‌های برابر در آمریکا

پیرو پژوهش‌های «نوشـیروان کیهانی زاده» ، ۱۹ نوامبر برابر با ۲۸ آبان، در آمریکا «روز فرصت‌های برابر» است. سال‌هاسـت که این روز بزرگ‌داشـت می‌شـود، زیرا در چنین روزی بـود که بنیان فرصت‌های برابر که در قانون تامین حقوق مدنی (برپا شده در سال ۱۹۶۴میلادی) آمده ، به‌اجـرا درآمد. هدف این اصل، بـرای هرکس، برابر با اسـتعداد، مهارت و علاقه‌اش، پدیـد آوردن فرصت‌های شـغلی، تحصیلی، حرفه‌ای و کسـب‌وکار بدون تبعیض، مانع و اشکال‌تراشی، است. امروزه این باور روایی دارد که همین اصل، زمینه‌ی اشـتیاق کوچیدن به آمریکا و بردن سرمایه به این کشـور و در پایان پیشرفت ایالات متحده شـده است. گفتنی است که بسـیار پیش‌تر از این رخداد، پیرو کورش‌نامه‌ی گزنفون، در کشـور پارسـیان انشان، چنین سـامانه‌ای از آموزش و اشـتغال برپا بود و در آن، مردمان به‌دور از جایگاه خانوادگی، فرصت این را داشـتند تا با آموزش و برخورداری از اسـتعداد بایسته، جایگاه‌های کشوری و لشـگری، قانون‌گذاری و دادوری در کشور را به‌دست آورند. **(شناسه: ۳۳۱۶۱)**



نوشتار

مصرشناسی؛ یک گام دیگر به پیش

نخستین نشانه‌ها از مادر و فرزند مقدس

نوشتار
فیروز معمار طهرانی

«احمـد عثمـان»، یـک پژوهش‌گر آزاد در مصرشناسی اسـت. داده‌هایی که او رو کرده اسـت، گرچه در دانشـگاه‌ها مطرح نشده، اما در میان مصرشناسان از گیرایی بـالا برخوردار اسـت. در کتابی از وی با نام «برون از مصر»، وی نوشـته اسـت که در میان آشوب‌های میان پیروان کیش کهن مصری (چندخدایی) و کیش نوین (تک‌خدایی)، گرچه افسار کار، برای زمانی گذرا در دست پیروان کیش نوین افتـاد، اما برگ برنده دسـت نیروهای نظامی بود و همین ارتش مصریِ زیر نظـر پیروان کیش نو نیز، تاثیرگرفتگان کیش کهن بوده‌اند و نه پیروان خدای یگانه‌ی «آتون» و اندیشه‌ی نوین. ازاین‌رو، سرانجامِ این اندیشـه‌ی نو نیز با روی برگرداندن ارتـشِ و فرمانده‌ی آن، «آی» رقم خورد. برپایه‌ی توضیح‌های برخی صاحب‌نظـران، به نظر می‌آید که در آرامگاه فرعـون دگراندیش، «اخناتون» که به‌دست «الساندرو باسانتی»، باستان‌شناس ایتالیایی کشف شـده است، هرگز آیین رسمی خاک‌سپاری روی نگرفته اسـت. باستان‌شناس انگلیسی «جان پندلبـری» و احمـد عثمان از باورمنـدان به این مساله به‌شـمار می‌آیند. از دید عثمان، اخناتون در سـال هفدهم از فرعونی خود، به‌نـاگاه کنار رفت و این رخداد، در پی یـک کودتای نظامی صورت گرفته و نـه با مرگ طبیعی فرعـون. پایه‌ی این باور، بـودن نقش و نگاره‌های پیدا شـده در یک آرامگاه تازه‌یافت‌شـده در صحرای «سقّاره» است؛ آرامگاهی که از آنِ فردی به نام «مایا» بوده است. بر روی دیواره‌هایِ این آرامگاه، نمایشـی از دربار یکی از فراعنه‌ی بعدی، «توت‌عنخ‌آمون» پسـر و جانشـین اخناتون پس از یک فرعون دیگر، دیده می‌شـود کـه پیرامونیان وی برای نخسـتین‌بار، نقش‌هایی دگرگون در تاریـخ مصر دارند. در این نمایش، فرعون نوین، به‌سان یک کودک بر روی زانوی پرسـتاری زن، که نام وی نیز «مایا» بوده، نشسـته اسـت و زن به‌سـان دایه از او نگه‌داری می‌کند. درباریان نیز در کنار این صحنه هسـتند. «آلن زیویه»، باستان‌شناس فرانسوی، این شش تن پیرامونی را که همگی بدون شناسه‌ی نوشتاری، اما دارای چهره‌های متمایز و نیز نشـان ویژه هستند، این چنین شناسانده است:

دو تن بالایی در پشـت کرسی مایای پرستار و توت‌عنخ‌آمون: آی و هورم‌هب (سردار ارتش مصر و یکی از فرعون‌های بعدی).

چهار تن در پایین مایا: «پارامسـس» (رامسس یکم سپسـین، بنیان‌گذار دودمان بعدی فراعنه)، «سِـتی» (پسر پارامسس و سـتی یکم سپسین)، «نَاخت‌مین» و یک تن دیگر به نام «مایا» که یک مرد، خزانه‌دار و دارنده‌ی آرامگاه بوده است.

پنج تن نخست، همگی نظامی بوده و بودن آنان در کنار یک فرعون، برای نخستین‌بار در یک نمایش، عثمان را به این باور رسـانیده که توت‌عنخ‌آمون، در پی یک کودتا برسـر کار آمده اسـت. کودتایی که در آن، گویـا «آی» فرمانـده‌ی ارتش در تخت‌گاه اخناتون، به این نتیجه رسـیده کـه در برابر قدرت مخالفـان، کاری از پیش نخواهد بـرد و بنابراین به‌همراه دیگر فرماندهـان و نیز همکاری کاهنان، اخناتون را به بیابان سـینا تبعید کردند و نخست داماد و سپس پسر خردسالش (توت‌عنخ‌امون) را برجایش نشاندند. دلیل این چرخش آی، که خود از دودمان حاکم بر مصر آن زمان به‌شمار می‌آمد، نیز روشن است، او می‌خواست پایداری حکومت در دودمان را پاسـداری نماید. توت‌عنخ‌آمون که نام نخسـتین‌اش، توت‌عنخ‌آتون بود، در سال چهارم فرمان‌روایـی خود، تختگاه پـدر را رها کرد و به شهر «تبس» یا «واسـت» کانون پیروان کیش کهن بازگشـت و نامش را دگرگون ساخت. این بازگشت، همراه با بازگشایی همه نیایشگاه‌ها بود، اما هم‌چنان خدای یگانه‌ی آتن، بزرگ دانسته شد و به کانون‌های آن بی‌حرمتی نشد. این بازگشایی از دید عثمان به این شوند بود که توت‌عنخ‌آمون و پیرامونیان نظامی وی، دریافتند که مردمان عادی، برای نیایـش و باورمندی به خدا، به مذهبی نیاز دارند که در آن، شـمایل وجود داشته باشد. از این رو، فرعون نوین دسـتور داد تا این خدایان، تنها به‌عنـوان میانجی برای دریافـت و درک بهتر از آتـون و پلی میان مردمان و خدای یادشـده، مورد احترام و سـتایش قرار گیرنـد. این کردار توت‌عنخ‌آمـون از سـوی «پانِهسـی»، رییس خادمان نیایشـگاه یگانه، ارتدادِ پنداشته شد که برپایـهِ‌ی پژوهش‌های عثمان، سـرانجام این دشـمنی، دست‌گیری، شـکنجه و کشته شدن فرعون به‌دسـت خادم یادشـده بود. آن‌چه در دید عثمان، توت را به‌عنوان نخستین شخصیت مذهبی شکنجه‌شده در راه یکتاپرستی شناسانده اسـت. دیدگاهی که در آن، پانهسی نیز همان کاری را کرد که سپس‌ها «پونتوس پیلاتوس»، فرمـان‌دار رومی یهودیه با مسـیح انجام داد. از ایـن‌رو، پیوند این فرعـون در کودکی با دایه‌ی خـود، مایا، همانند پیوند مـادر (مریم) و کودک (عیسا) بوده و نخسـتین نماد این خویشاوندی به شـیوه‌ی مقدس اسـت. دنباله‌ی داستان نیز چنین بود؛ آی، جانشـین توت نیز به‌سـرعت و همراه با هم‌قطار نظامی‌اش، ناخت‌مین، در سال چهارم فرعونی خویش، به‌دسـت فرماندهای کودتاگر کنـار رفتند و این‌گونـه، هورم هب، نظامی پرقدرت، بر تخت فرمان‌روایی نشسـت و پارامسس و فرزندش سـتی نیز، وزیران دربار وی شـدند. با مرگ طبیعی هورم‌هب و به‌قدرت رسیدن پارامسس (رامسس یکم بعدی)، روزگار فرمان‌روایی دودمان هجدهم هم به‌پایان رسید و دودمان نوزدهم بر سر کار آمد. **(شناسه: ۳۳۱۶۳)**



نقش توت‌عنخ‌آمون و پرستار مادر گونه‌اش(مایا) در یک آرامگاه که برپایه‌ی پژوهش‌های احمد عثمان، نخستین نماد مادر و فرزند مقدس درتاریخ است.

نوشتار

جنبش‌های آزادی‌خواهی در روزگار ناصرالدین‌شاه

نوشتار
گروه تاریخ

به‌روزگار قاجار، ناصرالدین شـاه، چهارمین شاه این دودمان سرگرم برپایی عدالت‌خانه در کشـور شد (۱). هرچند که در این بنیاد، مردم نقشی نداشتند، اما اندک گامی برای به‌روز شدن کشور به‌شـمار می‌آمد. با پدیدار شدن جنبش آزادی‌خواهانه‌ی ملت و بلند شـدن موج این جنبش، به سال ۱۳۲۴ مهی(:قمری) برابر با ۱۹۰۶م، سـامانه‌ی سلطنتی در ایران مشروطه شد و مجلس یکم در همان سال پیدایی یافت. این مجلس تا سال ۱۳۲۶ مهی پایدار مانـد (۲) و در پس راندن چالش نام‌ور به «اسـتبداد صغیر» و خنثـا نمودن کودتای «محمد علی شـاه»، کمابیش هم‌زمـان با پیدایی گروه‌های سیاسی بزرگ چون «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون عامیون»، مجلس دوم نیز در سـال ۱۹۰۸ میلادی(:مهی) برپا شد(۳).

در کنـار جریان مشـروطه‌ی ایـران، جریانی موازی و البته نه اسـتوار و مردمی نیز در عثمانی وجود داشـت. بدین گونه که ادعا می‌شود در سال ۱۲۹۳ مهی، یعنی ۲۷ سال پیش از پیروزی انقلاب مشروطه‌ی ایرانیان، مشروطه در عثمانی پیاده شده است (۴) . داستان یادشده این‌گونه گزارش شده که در پی برکنار ساختن سلطان «عبدالعزیز» در سال ۱۲۹۳ مهی، برادرش از سوی درباریان به جانشینی او برگزیده شـد. اما وی نیز در پس گذر زمان، دچار بیماری و به‌همین شوند(:دلیل) برکنار شد. پیرو آن، بزرگان «سـلطان عبدالحمید دوم» را بر تخت خلافت عثمانی نشـاندند. در سال یاد شده، «مدحت پاشا»، صدراعظم وقت عثمانی، قانون‌هایی را که خویشتن خود، در زمان بسیار کوتاه نگاشته بود، به امضای عبدالحمید رسانید و به این‌گونه، حکومت به اصطلاح مشـروطه را برای نخسـتین‌بار در آسـیا برقرار ساخت! هرچند که همان سـال سلطان عثمانی برضد این تغییرات مدحت‌پاشا کودتا کرد و استبداد ۳۲ سـاله‌ی خود را برقرار کرد(۵). چنان‌که روشن است جریان کودتای یادشده در عثمانی هرگز مردمـی نبود، بلکه تنها نجبا را در خوان قدرت سهیم ساخت.

پی‌نوشت:
۱- لغت نامه‌ی دهخدا، درونش‌گاه «ناصر الدین شاه»
۲- علم، سهم فرهنگ سیاسـی ایران در ناپایداری احزاب، رویه ۲۶۹
۳- همان، رویه ۲۸۱
۴- آدمیت، اندیشه ترقی در حکومت قانون عصر سپه سالار، رویه های ۱۵۶-۱۵۷
۵- همان، رویه های ۱۳۲-۱۳۵-۱۵۶-۱۵۷و۴۰۹

(شناسه: ۳۳۱۶٤)

روزگاری که خسرو یکم ، ایران را دگربار زنده کرد

داد انوشیروان ، داغ مزدک

نوشتار
سورنا فیروزی*



بررسـی روزگار پیش از برآمدن خسرو انوشیروان و کردارهای این فرمان‌روای نام‌دار ساسانی از روی سندها، یکی از بایسته‌ترین پژوهش‌های ایران‌شناسی است. در این نوشـتار به‌این گفتمان پرداخته شده است. این‌که چه شـد ایران ساسانی به‌درون مزدک‌گرایی فرو رفت و سپس، به یک‌بار برون آمد و اقتصادش شکوفا شد، خواست بنیادین این نوشتار است.

جنبش مزدک:

برآیند اسناد کلاسیک، پیرامون هویت «مزدک»، ریشه و چگونگی اندیشه‌های وی چنین نوشته‌اند: موبد موبـدان روزگار یا تنها یک اندیش‌مند زایش یافته در شـهر «نسـا»(۱) یا «مدریه»(۲) که زیر تاثیرات «بوندوس» مانوی، اندیشـه‌های خود را با درون‌مایه‌های اشتراکی بودن زنان و دارایی‌ها رایج سـاخت. «ابن‌خلدون» او را «اباحی» یا اشتراکی دانسته که باورمند به‌وابسـتگی همه چیز به‌خدا و در نتیجـه بخش‌بندی آن میان مردمان به‌اندازه‌ای کاملا برابر بود(۳). ابن‌بلخی نیز چنین دیدگاهی را درباره‌ی او نوشته است(۴). بیرونی باورهای مزدک را سراسـر در برابر اندیشه‌های زرتشت شناسانده و اشـتراکی‌خواهی وی درباره‌ی زنان و دارایی‌ها را مستند نموده است(۵). ریشه‌ی این نوع نگرش را در خشک‌سالی پدید آمده به‌دوران پیروز دانسته‌اند(۶). مستوفی نیز به اشتراک‌گرایی مزدک درباره‌ی زنان یاد شده اسـت(۷). و ثعالبی ریشه‌ی این باور را با آوردن گفته‌ی مزدک پیرامون «شر دانستن غیرت بر زن و ناموس» به ما نشان داده است(۸). هرچند اندیشـه‌های مزدک برآمده از آموزه‌های استاد وی «بوندس»(۹) یا به‌گمان فراوان همان «زرادشـت پسر خُره»(۱۰) بوده است. ابن‌ندیم نیز در یک نگاه، منش و باورهای این گروه را شهوت‌رانی، اشتراک زن و خانواده نگاشته اسـت(۱۱). در بن‌دهش نیز با اشـتراک مال، زن و فرزند، به‌عنـوان باورهای مزدک روبه‌رو می‌شـویم(۱۲). تبری الگوی مزدک را شـخص یادشده دانسته و نوشـته است که در رویارویی با پیروان مزدک و زرادشـت پسـر خُره، با مانی‌گرایان نیز برخورد کرده است(۱۳). داستانی که در کنـار نزدیکی‌های درون‌مایه‌های دو مکتب و نیز ریشـه‌های مانی‌گرا بودن بوندس (زرادشت پسـر خُره)، از همکاری دو دسـته برای دگرگونی در سـاختارهای جامعه‌ی ایران در زمان ساسـانی آگاهی می‌دهد. چنان‌که «ابوالفداء» نیز از هم‌زمانی مبارزه‌ی «خسرو انوشیروان» با پیروان مانی‌گرایی و مزدکی گزارش داده است(۱۴). زرادشت پسر خُره به‌روزگار «دیوکلتیانوس» رومی(هم‌زمان با نرسی) می‌زیسـت و ملالاس پیرامـون مانی‌گرایی او و تبلیغاتش در روم و ایران گفتمان کرده اسـت(۱۵). بـه هر روی، مزدک در سـال دهـم فرمان‌روایی «قباد» (۴۹۶م.)، باورهای خود را به دربار روشـن ساخت(۱۶) و پیروان فراوانی یافت(۱۷).

در یک چکیـده، کار مزدکیان تا زمان فرمان‌روایی دوباره‌ی قبـاد (۵۲۷پیش از میلاد) (پس از بازپس گیری آن از «جاماسـپ» که به‌یـاری بزرگان و روحانیـان روی کار آمده بود)، برای دوازده سـال دنباله یافت و در این بازه، هواداران فراوانی یافتند. برپایی یک نشسـت گفت‌وگو میان موبد (هرمزد آفریـد و مهرآذر) و مزدک، پیروزی منطق موبد، به زندان افکندن و کشـتن مزدک و دست‌گیری و از میان برداشتن ۸۰ هزار تا ۱۰۰ هزار مزدکی به‌دست «خسرو یکم» (انوشیروان)(۱۸)، رخدادهای سپسین هستند که ما از آن‌ها آگاهی داریم.

گریز بسـیار بالای مزدکیان به عربستان و به نزد «حـارث بن عمرو المعصوب بن حجـر» که با نام «آکل المرار» نیز نامور بود، چنان رخ داد که صدای انوشـیروان را بلنـد کرد و دربار ایران، در راسـتای نیرومندتر ساختن فرمان‌داری «منذر بن امرالقیس» در حیره‌ی ایران شـد. گفتنی است که حارث کسی بود که بارها به خاک ایران تاخته و در زمان حاکمیت ۱۲ سـاله‌ی مزدکیان در ایران، به نزد مزدک آمده و هوادار وی شـده بود. سرانجام نیز از سپاه انوشیروان شکسـت خورد و به روم گریخت. (رفتن شماری از مزدیکان شمال و مرکز عربسـتان به روم خاوری، در این برهه می‌توانسته باشد). در زمان قباد، تبلیغ باورهای مزدک در میان اعراب بالا گرفته بود(۱۹). در این میان، بازگشت شـماری مزدکی از باورهای خود به زرتشـتی‌گری زمان ساسانی و نیز به زندان افتادن شماری از مزدکیان به‌دوران انوشیروان(۲۰)، رویدادهای موازی این هنگامه هستند. دگرگونی در سـاختار ارتش و بخش‌بندی آن به چهار پاره، نقش برجسته‌ای را در پیروزی‌ها و سپس سقوط ساسانیان بازی کرد. تا پیش از خسرو انوشیروان، ارتش ایران، زیـر فرمان یک سـپهبد بود که این بارها شـوند به‌دردسر افتادن دولت ایران و رخ دادن یک شکست رزمی(:نظامی) از روم در دوران بهرام دوم (به‌شـوند حضور بیشـینه‌ی ارتش در خاور کشور و در نتیجه خالی شدن باختر) و یک آشتی‌نامه ناگزیر با روم در پس پیروزی‌های فراوان به‌دوران شـاپور دوم (برای رو در رو کردن ارتش با هون‌های زرد در خاور) شده بود. بخش‌بندی ارتش به چهار پاره خاور (خراسان و پیرامون آن)، باختر (میانرودان)، آذربایجان و پیرامون آن که دربردارنده‌ی شـمال ایران نیز می‌شد و نیز جنوب که بیش‌تر بر یمن متمرکز بود(۲۱). منطق این بخش‌بندی بر آن بود که برای نمونه، در هنگامه‌ی رویارویی ارتش ایران با جبهه‌ی روم، تنها سپاه باختر و آذربایجان با آن درگیر شوند و سپاه خراسان بر سر جای خود بماند. هنگامی که فرمان‌روا خود به‌سوی خاور می‌رفت و یا آن‌که فرمان وی به سپهبد گماشته شده بر سپاه خراسان رسانیده می‌شد، سپاه خاوری با دشمن درگیر می‌گشت. مسعودی نیز از این تقسیم بندی یاد کرده اسـت(۲۲). البته نخستین کسی که دسـت به این کار زد و کردارش پس از او به‌گونه‌ی گذرا فراموش شد، اردشیر بابکان بود(۲۳).

بازسازی نابسامانی‌ها:

خسرو انوشیروان، ریشه دست درازی‌های روحانیان را برانداخت و آسایش شایانی را به ایران بازگرداند. بازگرداندن دارایی‌های به‌یغمـا رفته‌ی مردمان و هزینـه‌ی همگانی کردن آن بخش از دارایی‌ها که دارندگانشان ناشناس بودند، زیر پوشش مالی گرفتن زنان بی‌شـوهر و تنگ‌دست، فرزندانی که به‌شوند قانون اشتراک زنان به‌دوران مزدکیان، هویت پدران و در نتیجه دودمانشان ناشناس مانده بود و نابینایان، شـوی دادن دختران بی‌نوا، بازگرداندن همسران ربوده شده به‌نزد شوهران، برداشت قانون پرداخت مالیات از دوش زنان، کودکان و بزرگسالان بالای ۵۰سال، اصلاح سامانه‌ی گردآوری مالیات برپایه‌ی تناسـب با درآمد افراد(۲۴)، به زیر کشـت آوردن بیشـینه‌ی زمین‌های کشـتور و فراهم‌سازی تخم و هزینه‌ی کشتزارهایی که دارندگان آن، توان‌مند بـه برخورداری از آن‌ها نبودنـد(۲۵)، تلاش برای به‌خدمت‌گیری همه‌ی نیروهای کاری بی‌تجربه و بی‌مهارت با شعار «گماشتگی کن یا کشت ورزی»، بازسـازی مسـیرهای گذر و راهـا و پل‌ها و نیز پشـتیبانی از کشاورزی و تلاش برای جلوگیری از بی استفاده ماندن زمین‌های کشاورزی، کردارهایی بودند که می‌توانست به ناخشنودی‌های ملت ایران (چه زرتشـتی و چه غیر زرتشتی) و تابعه‌های آن کشـور پایان دهد. نیـک رفتاری‌هـای گزارش شـده از خسرو انوشـیروان در برابر مسیحیان، یاد بدرفتاری‌های گذشـته را کم‌رنگ سـاخته بود. او آن‌ها را در جایگاه‌های دولتی استخدام می‌کرد و به ایشان، پروانه‌ی برپایی یک انجمن را داد(۲۶). وی برای آوارگان نبرد انتاکیه، شـهری در ایران ساخت و شـهروندان خاک دشمن را به آن فرستاد(۲۷). او هم‌چنین، از دانش‌مندان پناهنده شـده‌ی آتنی روم خاوری پذیرایی کرد و به آن‌ها سامان داد(۲۸).

در کنار مطالب یادشده، بایستی گفت که در روزگار ساسـانی، دانش آموختن برای همـگان آزاد بوده است، چنان‌که مستوفی، یکی از قانون‌های نوشته شده در زمانه‌ی انوشـیروان را «آموختن دانش در هر شرایطی» دانسته است(۲۹). آزاد بودن دانش در ایران ساسانی را می‌توان از پذیرش «حارث‌بن‌کلده» اهل طایـف در بخش پزشـکی گندی‌شـاپور و درس‌آموزی وی در آن‌جا به‌روشنی یافت(۳۰).

صدور ناخودآگاه اندیشه:

پیـش آمدن ماجرای یاری‌خواهـی اعراب یمن و تصمیم دربار ایران به پیشنهاد موبد موبدان پیرامون فرسـتادن زندانیان محکوم به‌مرگ به‌جای به‌خطر انداختن جان سربازان ارتش، یافتن ۸۰۰ تن مرگ ارزان در زندان‌ها(۳۱)، فرسـتاده شدن این زندانیان کـه تبری آن‌ها را سـپاهی از دیلم دانسـته(۳۲) به‌فرمان‌دهی سـرداری به‌نام «وَهرز» با هشـت کشـتی به‌سوی یمن که شش شـمار آن به‌مقصد رسـید، پیروزی بر حبشـیان(۳۳)، و کشته شدن «ابرهه» سرشـناس در این نبرد به‌دسـت ایرانیان مرگ ارزان(۳۴) رخدادهای پیاپی سپسین بودند. ما می‌دانیم که دسـت‌گیری‌های انجام گرفته شده از مزدکیان در بخش خاوری میان‌رودان (حادر یا جازر تا نهروان)(۳۵) و در نزدیکی تیسـپون بوده است. زندانیان یادشده نیز از تیسپون گردآوری شدند. نزدیکی مختصات بوم‌نگارانه(:جغرافیایی)، پافشاری روحانی کشور پیرامون بهره‌گیری از زندانیان «مرگ ارزان» به‌جای سربازان در نبرد یمن و نیز هم‌زمانی دو رخـداد رویارویی با هواداران مزدک و فرسـتاده شـدن این زندانیان به‌یمن در کنار مدارک دیگر که در پس این مطالب می‌آیند، ما را مطمین می‌سـازند که زندانیان محکوم به‌مرگ، کسـانی جز دست‌گیر شـدگان مزدکی نبوده‌اند. تصمیم خسـرو پیرامون پرداختن به‌رفتار انجام پادافره به‌اندازه‌ی آسیب وارده از سـوی هر تبهکار(مزدکی)، به‌روشنی از به‌زندان افتادن گروهی از آن‌هـا آگاهی می‌دهد(۳۶). رایزن خسروانوشیروان (از میان مهبود، مهابود، نرسی و یا سـیماه برزین یک تن بوده است)(۳۷)، با فرستادن این افراد، تلاش داشـت ایران را از تاثیر آنان به‌دور نگاه دارد، اما درواقع، او ناخواسـته با این کردار خود، اندیشه‌ی مزدکی را به‌بیرون از مرزهای ایران فرستاد. با پیروزی دگراندیشان ایرانی در یمن و پایدار شدن جایگاهشـان در آن‌جا، آنان فرصت بازسازی بزرگی را یافتند. آن‌هم در شرایطی که به‌گونه‌ای هم‌راستا، از سـوی «یوسـتینیانوس»، امپراتـور روم خاوری در زمان انوشـیروان، بسـیاری از پیـروان مکتب زندیق(مانی‌گرایی و مزدکیان)، به‌مرگ محکوم شده بودنـد و بدین گونه، در هیچ‌یک از دو قدرت روزگار، پناه‌گاهی نمی‌توانسـتند بیابند(۳۸). هم‌راستا با این رخدادها، بازماندگان مزدکی، به رهبری «خُرمک»، همسر مزدک، در «ری» پنهانی به‌ترویج اندیشه‌های اشتراکی می‌پرداختند(۳۹).



سکه زرین قباد که خبر از بهبود روزگار در هم آشفته پیشین شاهی وی می دهد.



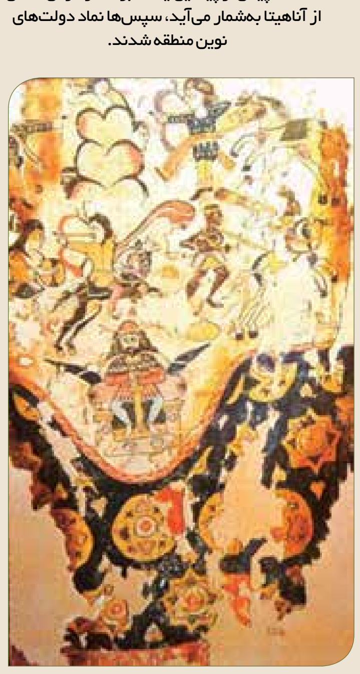
چهره‌ی جاماسپ (برادر قباد) که با پشتیبانی بزرگان و روحانیان روی کار آمده بود. نشان ماه و ستاره بر روی سکه، که پیش‌تر پیدایی یافته بودند و دومی نمادی از آناهیتا به‌شمار می‌آید، سپس‌ها نماد دولت‌های نوین منطقه شدند.



سکه‌ی انوشیروان با نیم‌رخ او



خسرو انوشیروان و درباریان او



تصویر خسرو انوشیروان در میدان گاه نبرد وهرز و سپاه مرگ ارزان ها با حبشیان در یمن (نقشی بر روی یک پرده)

* کارشناس ارشد باستان‌شناسی

پی‌نوشت‌ها:
۱. آثارالباقیه، ۲۷۱.
۲. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۴.
۳. تاریخ ابن خلدون، ج۲، ۱۷۶.
۴. فارس‌نامه، ۶۸.
۵. آثارالباقیه، همان.
۶. غرر اخبار ملوک الفرس، ۵۹۶ و ۵۹۷. شاهنامه‌ی ثعالبی، ۲۸۶.
۷. تاریخ گزیده، ۱۱۵.
۸. شاهنامه‌ی ثعالبی، ۲۸۸.
۹. ایران در زمان ساسانیان، ۲۴۴. تاریخ جنبش مزدکیان، ۲۳۹.
۱۰. تاریخ الرسل و الملوک، همان.
۱۱. الفهرست، ۶۱۱.
۱۲. بن‌دهش، ۱۴۱.
۱۳. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۵.
۱۴. نقل در ایران از زرتشت تا قیام‌های ایرانی، ۱۶۲.
۱۵. ایران در زمان ساسانیان، ۲۴۴. تاریخ جنبش مزدکیان، ۲۳۹-۲۳۷.
۱۶. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۶۷. تاریخ بلعمی، ۸۴۵.
۱۷. آثارالباقیـه، ۲۷۱. تاریخ بلعمی، ۸۴۶. فارس‌نامه، ۱۳۷. تاریخ گردیزی، ۸۰. مجمل التواریخ و القصص، ۹۵.
۱۸. تاریخ گردیـزی، ۸۰ و ۸۴. مجمل التواریخ و القصص، ۷۳ و ۹۵. آفرینـش و تاریخ، ج ۳، ۵۱۸. تاریخ غرر السـیر، ۳۳۹-۳۳۸. شـاهنامه‌ی فردوسی، بخش داسـتان مزدک با قباد. شاهنامه‌ی ثعالبی، ۲۸۵-۲۸۳، ۲۸۸ و ۲۸۹.
۱۹. از مزدک تا بعد، ۲۴، ۲۶ و ۲۷. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۰ و ۱۷۱. تاریخ بلعمی، ۸۵۳.
۲۰. تاریخ گردیزی، ۸۰. شاهنامه‌ی ثعالبی، ۲۹۱.
۲۱. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۵.
۲۲. التنبیه و الاشراف، ۹۷.
۲۳. مروج الذهب، همان،۲۴۰. تاریخ گردیزی، ۶۵.
۲۴. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۷، ۱۷۸. تاریخ بلعمی، ۸۵۴، ۸۵۵، ۹۰۹ و۹۱۰.
۲۵. تاریخ بلعمی، ۸۵۴.
۲۶. ایران در زمان ساسانیان، ۳۰۴. نظری وجود دارد دال بر این که، مزدک نه خواهان شراکت مال و زن، بلکه خواستار برخورداری همگانی از این دو بوده است. دو موردی که در این نگرش، در انحصار بزرگان پنداشت می‌شود. در پاسخ این نگرش، یادآوری دو مطلب بایسته است. یکی آنکه اگر این نگرش درست بود و مزدک گرایش‌های اشتراکی خواهانه نداشت، ما نبایستی با موضوع سرپرستی کودکان بی‌هویت از سوی انوشیروان روبرو می‌شدیم که شدیم و دوم این که، اصولا تصاحب بیشینه‌ی زنان و کم‌آمدن آن‌ها برای عوام، در محیط‌های کوچک و روستایی و سرانجام، یک شهر ممکن است نه برای یک امپراتوری بزرگ با جمعیتی چند میلیون تنی که بیشینه‌ی شمار بزرگان می‌توانسته ۱۰هزار باشد و در نتیجه، بیشینه‌ی زنان در اختیار آنان نیز یک تا دو میلیون.
۲۷. تاریخ الرسـل و الملـوک، ۱۷۸ و ۱۷۹. تاریخ یعقوبی، ۲۰۳. مجمل التواریخ، ۷۶.
۲۸. ایران در زمان ساسانیان، ۳۰۶.
۲۹. تاریخ گزیده، ۱۱۹.
۳۰. مختصر تاریخ الدول، ۱۲۳.
۳۱. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۹۲-۱۹۰. تاریخ بلعمی، ۸۹۹.
۳۲. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۹.
۳۳. همان، ۱۸۸. تاریخ بلعمی، ۹۰۳ و ۹۰۴ و غیره.
۳۴. تاریخ یعقوبی، همان، ۲۰۴.
۳۵. مروج الذهب، همان، ۲۵۸. شاهنامه ثعالبی، ۲۹۱.
۳۶. تاریخ جنبش مزدکیان، ۳۱۱.
۳۷. مجمل التواریخ و القصص، ۹۶.
۳۸. تاریخ الرسل و الملوک، ۱۷۵. تاریخ جنبش مزدکیان، ۳۰۴.
۳۹. سیر الملوک (سیاست نامه)، ۲۷۴.

یاری‌نامه‌ها:
ابن بلخی، فارس‌نامه، به اهتمام گای لسـترنج وآلن نیکلسـون، ۱۳۶۳، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ دوم.
ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، چاپ قاهره، ج۲.
ابن عبری، غریغوریوس بن هـارون، مختصر تاریخ الدول، ترجمه‌ی عبدالمحمدآیتی، ۱۳۷۷، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ یکم.
ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه‌ی محمدرضا تجدد، ۱۳۸۱، تهران، نشر اساتیر، چاپ یکم.
ابی یعقوب (یعقوبی)، احمد بن، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۱۳۸۷، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ دهم.
اسحاق طوسی، ابوعلی حسن پسر علی (خواجه نظام الملک)، سیر الملوک (سیاسـت نامه)، بازنشناسی، نقد و تحلیل، ویرایش متن، توضیحات و فهرست‌ها بدست محمد استعلامی، نشر زوار، ۱۳۸۵، تهران، چاپ یکم.
اصفهانی، رضا، ایران از زرتشت تا قیام های ایرانی، ۱۳۶۶، تهران، نشر الهام، چاپ یکم.
تبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (بخش تاریخ ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه‌ی صادق نشأت، ۱۳۸۴، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
ثعالبی، ابومنصور، عبدالملک بن محمد، شاهنامه ثعالبی، ترجمه‌ی محمود هدایت، ۱۳۸۵، تهران، نشر اساتیر، چاپ یکم.
دادگی، فرنبغ، بن‌دهش، ترجمه‌ی مهرداد بهار، ۱۳۸۰، تهران، نشر توس، چاپ دوم.
رییس نیا، رحیم، از مزدک تا بعد، ۱۳۵۸، تهران، نشر پیام، چاپ یکم.
فردوسـی، ابوالقاسم، شاهنامه، بر اسـاس شاهنامه چاپ مسکو، ۱۳۸۱، تهران، نشر پیمان، چاپ دوم.
کریستین سـن، آرتور امانوئل، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ۱۳۸۰، تهران، نشر صدای معاصر، چاپ دوم.
کلیما، اوتـاکار، تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه‌ی جهانگیر فکری ارشاد، ۱۳۸۶، تهران، نشر توس، چاپ دوم.
گردیزی، ابوسعید عبدالحیّ ابن ضحاک ابن محمود، تاریخ، ۱۳۶۳، نشر دنیای کتاب، چاپ یکم.
مجمل التواریخ و القصص، ترجمه‌ی ملک الشعرای بهار، ۱۳۸۳، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ یکم.
مسـتوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، ۱۳۶۴، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ سوم.
مسعودی، ابوالحسن، التنبیه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ۱۳۸۶، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
مسـعودی، ابوالحسن علی بن حسـین، مروج الذهب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ۱۳۶۵، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ج۳، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۴۹، تهران، نشر بنیاد فرهنگ ایران، چاپ یکم.

(شناسه: ۳۳۱۶۲)

جَشَن‌خوانی آغازگر جشن‌های زرتشتیان

«جَشَن» برگرفته از واژه‌ی اوستایی یسنا به چَم(:معنی) ستایش کردن است. زرتشتیان بیش‌هنگام در آغاز جشن‌های خود آیین جَشَـــن‌خوانی برگزار می‌کنند. دو موبد کـــه آن‌ها را «زوت» و «راسپی» می‌نامند، ســـرودههایی از اوستا مانند آتش‌نیایش و آبان‌یشـــت را در کنار سفره‌ای از خوراکی‌های سنتی، میوه‌های فصل و لُرک (آجیل ویژه) به همراه شـــیر و شـــربت و شمع و گلدان‌هایی از گیاهان سبز، می‌خوانند. موبدان در بخشی از اوستا که برای تندرستی و شادی خوانده می‌شود سرود آفرینامه را می‌خوانند. موبد در آغاز این اوســـتا با گفتن «آفرینامه» یک شاخه گیاه سبز، را به نشانه‌ی باور به یکتایی اهورامزدا و سپس با گفتن «ویسپوخاترم» دومین شاخه‌ی گیاه را به نشانه‌ی باور به پیامبری اشوزرتشت بالا می‌برد. **(شناسه: ۳۳۱۷۱)**

همراه با دیگر ایرانیان ، زرتشتیان نیز برگزار کردند:

گرامیداشت روز کورش بزرگ


برگزاری جشن‌خوانی از سوی هفته‌نامه امرداد – عکس از مسعود تواضعی

گزارش
سیاوش نمیرانیان

کـــورش، فرزنـــد کمبوجیـــه، بنیان‌گـــذار شاهنشـــاهی هخامنشـــی، بزرگ‌ترین شاهنشـــاهی جهان تا به امروز، بزرگی خود و فرمان‌روایی‌اش را از گستره‌ی ســـرزمین‌های زیر فرمانش به دست نیاورد، بلکه از دل‌های مردمانی که با مهر بســـیار رو به‌سوی او نهادند به‌دست آورد. راه‌کار او ساده بود. زمانی که در اوج قدرت بـــر بلندپایه‌ترین تخت روزگار خود تکیه داده بود، مردمی که در گستره‌ی فرمان‌روایی او می‌زیســـتند را به زیستن در گستره‌ی اندیشه‌ی خود وانداشت؛ بلکه برای آن‌ها آزادی را به ارمغان آورد و به اندیشـــه و دین آن‌ها ارج بسیار گذاشت. کورش همان اندازه به زرتشتیان هم‌میهن خود ارج می‌گذاشـــت که به یهودیان دربندِ پادشاه بابِل. از سویی نام کورش بزرگ در تورات و قرآن هم آمده است. هر اندیشه و دین و ملتی در جهان که کورش را می‌شناســـند، جز به نیکی از او یاد نکرده‌است. تا همین امروز نیز زرتشـــتی و مســـلمان و یهودی در ایران روز بزرگ‌داشـــت این پادشـــاه دادگستر هخامنشـــی را گرامی می‌دارند. به‌راستی این است سزای آزاداندیشی.

هفته‌نامه‌ی امرداد هم‌زمان در روز بزرگ‌داشت کـــورش بزرگ هفتم آبان‌ماه ۱۳۹۴ خورشـــیدی، بـــرای بنیان‌گذار شاهنشـــاهی هخامنشـــی آیین جَشَن‌خوانی برگزار کرد.

موبدان مهربان فیروزگری و اردشیر بهمردی، اوســـتاخوانی ایـــن آییـــن را بر دوش داشـــتند. فیروزگری درباره‌ی شـــوند(:دلیل) برگزاری آیین جَشَـــن‌خوانی به‌جای گهنبار بـــرای کورش گفت: «گهنبار یا باید در چَهره‌ی خودش خوانده شـــود که اکنون زمان چَهـــره‌ی گهنبار نبود و یا این‌که گهنبار بیرون از چَهره (گهنبار توجی) خوانده شود، که گهنبار توجی نیز با کوشـــش و همت همگانی انجام می‌شود و همگان در آن باشنده هستند، در حالی که این آیین تنها از سوی هفته‌نامه‌ی امرداد برگزار شد.»

او در این‌باره افزود: «هم‌چنین روز بزرگ‌داشت کورش، جشـــن به شـــمار می‌آید و بهتر است که بـــرای ایـــن بزرگ‌مرد تاریـــخ جهان "جَشَـــن" خوانده شـــود. جَشَـــن برگرفته از واژه‌ی یسنا به چَم(:معنای) ستایش کردن است که در آن همان اوســـتای گهنبار خوانده می‌شود و برای باشندگان "دوش‌آرامی" یعنی آرامش مطلق خواسته می‌شود و بـــر روان "هَماروانـــان" یا درگذشـــتگان درود فرستاده می‌شود.»

به گفته‌ی موبـــد فیروزگری درود فرســـتادن بـــر هَماروانانی هم‌چون کورش بـــزرگ، نه برای عـــزاداری، که برای نکوداشـــت کارهای بزرگ و نیک این درگذشتگان است.

بزرگ‌داشت در آموزشگاه‌های زرتشتی

آیین بزرگ‌داشـــت کورش بزرگ در دبیرستان و هنرســـتان فیروزبهرام با انجام یک ســـخنرانی پیرامون این شـــخصیت برجســـته‌ی تاریخ ایران همراه بود.

بابک سلامتی، مدیرمسوول «امرداد» به عنوان سخنران این برنامه، درباره‌ی زندگی کورش بزرگ گفت: کورش بزرگ در ســـال ۵۸۰ پیش از میلاد مسیح در شهر هگمتانه که همان همدان امروزی است، چشـــم به جهان گشـــود. مادرش ماندانا و پدرش کمبوجیه نام داشـــت. پدربزرگش آستیاک در خـــواب دید کـــه با زایـــش او دودمانش به باد می‌رود پس به چوپان شاهی فرمان داد تا کورش بـــزرگ را که نـــوزادی بیش نبود از میـــان ببرد. چوپان و همســـرش هنگامی که کورش را دیدند، نتوانســـتند فرمان آستیاگ را به‌جای آورند. پس او را در نهان‌گاهی بزرگ کردند. اما در ۱۰ ســـالگی هویت کورش در بازی با هم‌ســـالانش آشکار شد و آســـتیاگ دانســـت که کورش بزرگ هنوز زنده است. کورش بزرگ را به انشان بردند و آن‌جا به او میانه‌روی درکارها، آیین رزم و بزم و آیین زندگی آموختند.

سلامتی درباره‌ی دنباله‌ی زندگی کورش بزرگ افزود: کورش بزرگ در ۱۶ سالگی، یعنی هم سن شـــما دانش‌آموزان دبیرســـتان که بود توانست با نبوغ خود چپاول‌گران بابلی را شکســـت دهد و از این‌رو مورد توجه قرارگرفـــت و رفته‌رفته جایگاه فرمان‌روایـــی پارس و ماد را به‌دســـت آورد و این دو را با هم همبســـته و متحد ســـاخت. او پس از جنگ‌هایی که در خـــاور و باختر ایران انجام داد، شاهنشاهی بزرگ پارس را پایه گذاشت.

ســـردبیر هفته‌نامه امرداد در دنباله گفت: یکی از شـــگفتی‌های بزرگ نظامی در روزگار باستان، تازش کورش بزرگ به لیدیه اســـت. می‌دانیم که انجـــام جنگ در فصلی غیر از بهار کاری دشـــوار و تا اندازه‌ای ناشـــدنی اســـت. چراکه آب و هوا و نبود علوفه‌ی اســـبان به تنهایـــی می‌توانند یک ارتش را بدون جنگ شکســـت دهند. حتا امروزه با پیشرفت‌های گوناگون بشر باز هم بیش‌تر جنگ‌ها در فصل بهار آغاز می‌شوند.

برای نمونه آمریکا تمام زمستان را برای یورش به عراق درنگ کرد و در فروردین هجوم به عراق را آغاز کرد.

بابک ســـلامتی درباره‌ی این نبرد شـــگفت‌آور کـــورش افزود: کـــورش بزرگ آگاه می‌شـــود که لیدیایی‌هـــا مصری‌ها و یونانی‌هـــا برای تازش به ســـرزمین او آماده می‌شـــوند و به گمان بسیار در فصل بهار نبـــرد بزرگی را آغـــاز خواهند کرد. او به‌گونه‌ای باورنکردنی ارتش خویش را در زمستان به‌سوی سارد تخت‌گاه آنان می‌راند و با بهره‌گیری از اصل غافلگیری، ارتش بزرگ لیدیه را شکســـت می‌دهد.

وی در دنبالـــه شـــگفت‌آورترین بخش زندگی کورش را اخلاق او نامید و با یادکرد از پا گذاشتن کورش بزرگ به بابل گفت: باورکردنی نیست که شـــهریاری در اوج قدرت و نیرومندی وارون آیین دیگر شـــاهان هم‌روزگار خـــود این‌گونه به نیکی رفتار کند.

سلامتی افزود: فرنشـــین(:رییس) کنوانسیون صلح ســـازمان ملل پـــس از یـــورش آمریکا به عـــراق گفته بود که نخســـتین متن کنوانســـیون صلح را ایرانیان در زمان کورش بزرگ نوشـــتند و کامل‌ترین اجرا از سوی خود آنان انجام شده است.

ســـردبیر امـــرداد در پایـــان ســـخنانش از دانش‌آموزان فیروزبهرام خواست که برای شناخت خود، تاریخ سرزمینشـــان را خوب بشناسند و افزود ما همه ایرانی هســـتیم مسلمان، کلیمی، مسیحی یا زرتشـــتی همه با هم در این سرزمین زندگی و به تاریخ آن افتخار می‌کنیم. رفتار و کردار کورش بزرگ برای همه‌ی ما غرورآفرین اســـت و باید از او بیاموزیم.

هم‌چنیـــن دبیرســـتان رســـتم‌آبادیان (دوره‌ی یکم)، وابســـته بـــه انجمن زرتشـــتیان تهران نیز برای نخســـتین بار در تاریخ ۷۴ ساله‌ی خود روز بزرگ‌داشت کورش را جشن گرفت.

اردشیر بهمردی، مدیر آموزشگاه رستم‌آبادیان، در ایـــن برنامـــه زندگی‌نامه‌ی کـــورش بزرگ و کارهـــای بی‌ماننـــد او در تاریخ کهـــن، هم‌چون رهانیدن یهودیان از چنگال پادشـــاه ستم‌گر بابل را بازگو کرد.

وی بهترین سند برای کارهای بزرگ کورش و ویژگی‌های نیکوی شخصیتی او را استوانه(:منشور) این پادشاه بزرگ هخامنشی دانست و از آن برای دانش‌آموزان یاد کرد.

این برنامه با نیایش همگانی، خنیاگری(:اجرای موسیقی)، نمایش و دکلمه همراه بود.

(شناسه: ۳۳۱۷۲)

نوشتار
فرهاد افرامیان*



کورش مانند هر پدیده‌ی تاریخی دیگر نیازمند شـــناختن اســـت، شـــناختی واقع‌گرایانه و نقادانه. شناخت تاریخ می‌توانـــد ما را بـــه درس‌های تاریخـــی و تجربه‌های تاریخی و الگوســـازی‌های تاریخی رهنمون سازد و اما افسانه‌ســـازی و خیال‌پردازی نه تنها ما را از شـــناخت درســـت دور می‌کند که شـــوند(:موجب) آســـیب‌های بیش‌تـــر اجتماعی نیز می‌شـــود. روایت‌هـــا از کورش گوناگون اســـت. آن‌چنان که گاهی حتا در میـــان روایت‌ها هیچ پیوندی با هم دیده نمی‌شود.

از این‌رو، برخی از روی دوســـتی و برخی از روی دشـــمنی با برداشت‌های گوناگون و گفتن تعریف‌های پرشـــمار و گوناگون، کورش واقعی را افسانه کرده و گویی تاریخ آن را تحریف کرده‌اند.

بایـــد به بن‌مایه‌های راســـتین توجه بیش‌تری شـــود که از برجســـته‌ترین آن‌ها می‌تـــوان از کتاب مقدس تورات یاد کرد. با نیم‌نگاهی به نوشـــته‌ها و بن‌مایه‌ها(:منابـــع) مورد اطمینان چون کتاب مقدس تورات، به‌ســـادگی می‌تـــوان دریافت که تاریخ زندگی کورش بر پایه‌ی تفســـیر ســـنت‌های گوناگون و فراوان اســـت که بزرگ‌نمایی و یا هرگونه جعل در شـــناخت از شخصیت وی راه به جایی ندارد.

رفتار متفاوت کورش وی را در میان پادشاهان زمان خودش برجسته ساخته و از او شخصیتی با ویژگی‌های معنوی خاص پدید می‌آورد.

به‌درستی روشن نیســـت که کورش از آموزش‌های زرتشت آگاه بوده یا نه و نیز نمی‌دانیم خدای بنی‌اســـراییل، آفریدگار یگانه را می‌شناخته یا نه؟ اما روشـــن است که با رعایت اصول آزادی، به یهودیان تبعیدی در بابل پروانه داد به میهن خود بازگردند. سوگیری به سوی یکتاپرستی، شالوده‌ی ذهنی اندیشه‌های او را می‌ســـاخت و به گفته‌ی امروز، اخلاق‌مداری دینی ناشی از وحدانیتی الهی که پیام زرتشت بوده اندیشه‌ی وی را می‌ساخته است.

کورش وارون(:برعکس) قدرت‌های آن روزگار، جنگ را بایدی تحمیل‌شده از سوی خدایان نمی‌دانست و در نگرش او جنگ، آیینی مذهبی تلقی نمی‌شد و بـــاورش بر این بوده که جنگ برخلاف خواســـت خدای بـــزرگ ایرانیان، اهورامزدا، بوده که انسان را آفریده و آشتی و دوستی را برای او آفریده است.

اگر نگاهی دادگرانـــه به کارکرد وی در آزادی دربندانِ(:اســـیران) یهودی در بابـــل و احترام وی به دیگـــر باورها و رفتار او با ملّت‌ها و کشـــورهای شکست‌خورده بیندازیم، به آسانی درمی‌یابیم که او یکپارچه کردن جهان را رسالت خود می‌دانسته است، او دادن حق زندگی برابر و آزادی باور و اندیشه که افراد بتوانند بر آن پایه در رفاه و دوســـتی خدایان آن روزگار، احترام به دیگـــران و حقوق یکدیگر و بالاتـــر از همه در صلح و آرامش زندگی کنند، حق مسلم و بدیهی ایشان می‌دانسته است.

به کوتاه سخن آن‌چه در نگاه امروز بسیار باید به آن پرداخته شود آن است که، باید بدانیم از چه راهی و کدام کورش را باید بشناسیم که در این هزاره، او در تاریخ ســـرزمین‌مان ارزش افزوده‌ای برای نسل‌های آینده باشد. چرا که اگر این پدیده را همچون دیگر پدیده‌های تاریخ به‌درســـتی بشناســـیم، می‌توانیم از او درس بگیریم و چشـــم‌اندازی روشن پیش رو داشته باشیم و اگر در این شناخت به هر شوندی دچار گمراهی شویم، روندی قهقرایی در برابرمان خواهد بود.

* روزنامه‌نگار، حقوق‌دان و وکیل پایه یک دادگســـتری و از کنشگران اجتماعی هازمان(:جامعه) کلیمیان ایران

فرنشین انجمن زرتشتیان کرمان:

نمی‌توانیم برای بازســـازی آتشـــکده درنگ کنیم

خبرنگار امرداد
مهبد فرامرزی

«ساختمان محل نگه‌داری آتش در آتشـــکده‌ی کرمـــان نیاز به زه‌کشی و بازسازی آجرِ نما دارد. ما از دولت بودجه درخواست می‌کنیم، اما چشم به‌راه بودجه‌ی دولت و یاری دهشمندان نمی‌مانیم و کار بازسازی را آغاز می‌کنیم.»


عکس از همایون مهرزاد

کیان‌پور کامیاب‌پور، فرنشین انجمن زرتشتیان کرمان، در حالی این سخنان را به خبرنگار امرداد گفت که محمود وفایی، مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع دســـتی و گردش‌گری اســـتان کرمان در نشست هفته‌ی گذشته‌ی خود با انجمن زرتشتیان کرمان گفته بود، ایـــن انجمن باید بودجه‌ی مورد نیاز برای بازسازی آتشکده را با جذب گردش‌گر و درآمدزایی تامین کند.

کیان‌پور کامیاب‌پور با ابراز امیدواری از این‌که کار بازســـازی آتشکده در روزهای نخستین آذرماه امســـال آغاز می‌شـــود، افزود: «کارشناس میراث فرهنگی استان کرمان و کارشناس کمیته‌ی فنی بازسازی زیارتگاه‌های زرتشتیان از آتشکده بازدید کردنـــد و راه‌کارهایی را برای بازســـازی آن ارایه دادند، اما نمی‌توان چندان چشم به‌راه ماند، زیرا اگر درنگ کنیم امکان دارد ســـاختمان آتشکده ویران شود. گرچه به شوند(دلیل:) هزینه‌های بالا مجبور هستیم که کار بازسازی را کم‌کم پیش ببریم.»

کامیاب‌پور افزود: «هم‌چنین کارشناس میراث فرهنگی از گنج‌خانه(:موزه‌ی) زرتشـــتیان کرمان بازدید کـــرد و راه‌کارهایی برای بهینه‌ســـازی آن ارایه داد».

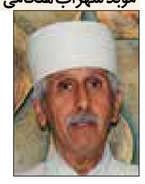
گفتنی اســـت که آتشـــکده‌ی کرمان در زمان پهلوی یکم، در خیابان برزو آمیغی کرمان ساخته شـــده اســـت و در ۱۰ مهر ۱۳۸۰ خورشـــیدی با شـــماره‌ی ۴۱۹۰ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. تنها گنج‌خانه‌ی مردم‌شناسی زرتشـــتیان جهان در این آتشـــکده ساخته شده و به ثبـــت اداره‌ی میراث فرهنگی اســـتان کرمان رســـیده اســـت. ســـاخت این گنج‌خانه در دهه‌ی ۱۳۷۰ خورشیدی به‌دست نیک‌اندیشان زرتشتی، هرمزدیار اشیدری و مهیندخت سیاوشیان آغاز شد و در سال ۱۳۸۰ پایان یافت.

(شناسه: ۳۳۱۷۳)

یادداشت

آتش و آذرگان در میان زرتشتیان

یادداشت
موبد سهراب هنگامی*



ایرانیـــان همواره به چهار آخشیج(:عنصر) پاک‌کننده ارج می‌نهنـــد؛ آب، آتش، باد، خاک. در این میان آتش نماد پاکی و راســـتی بوده و نیاکان ما به آن بســـیار ارج می‌گذاشتند.

آتش یا آذر، در اوســـتا آتَـــر و در زبان پهلوی به گونه‌ی آتور و آتَخش آمده اســـت، که واژه‌ی آتوربان (نگهبان آتش) نیز از آن برگرفته شـــده است. آذر یکی از همراهان اردی‌بهشت امشاسپند و ایزد نگهبـــان آتش و پاینده‌ی روشـــن بودن آتشگاه‌هاست.

اســـترابون، جغرافی‌دان و تاریخ‌نـــگار یونانی درباره‌ی جایـــگاه آتش نزد ایرانیـــان می‌گوید: «ایرانیـــان هرگز بر آتش نمی‌دمنـــد بلکه آن را بـــا بادبزن، باد می‌زنند و آن را با لاشـــه‌ی مرده یا چیزهـــای ناپاک نمی‌آلاینـــد.» گرچه منظور اســـترابون از این جمله، باید آتش سپند(:مقدس) بوده باشد.

این ارزش گذاشـــتن به آتش تا جایی بوده که ایرانیان از دیرباز به اجاق خانه‌شـــان سوگند یاد می‌کرده‌اند.

ارج نهـــادن به این پدیده‌ی ارزشـــمند در نزد ایرانیان و به‌ویژه زرتشـــتیان تا اندازه‌ای بوده که گروهـــی را دچار گمراهی و باورهای نادرســـت کرده اســـت. این گروه زرتشـــتیان را پرستنده‌ی آتش و آتش‌پرســـت خوانده‌اند. باور نادرستی که در این میان وجود دارد، واژه‌ی پرستیدن را برابر واژه‌ی تازی «عبادت» گرفته و اندیشـــیده‌اند که زرتشتیان آتش را جای خدا گذاشته و او را عبادت می‌کنند. در حالی که پرستیدن از ریشه‌ی واژه‌ی پرســـتار و به چَم(:معنای) پرستاری و نگه‌داری کردن از چیزی اســـت. ایرانیان پس از کشف و مهار آتش به دســـت هوشنگ، پادشاه پیشدادی، به ارزش و کاربرد بی‌مانند آن در زندگی پی بردند و آن را ارج بســـیار می‌نهادند. همچنین از آن‌رو که ابزار آتـــش‌زا به‌مانند کبریـــت در زمان‌های باستان در دسترس نبود و یک آتش سرچشمه‌ی آتـــش دیگری می‌شـــد، ایرانیان با پرســـتاری و نگاه‌داری از آتش، برای همیشه روشن ماندن آن می‌کوشیدند. آتش آدریان‌ها نیز هم‌چون موجود زنده‌ای نیازمند نگه‌داری و تیمار بوده اســـت. از ایـــن‌رو در گذشـــته یک موبد همواره مســـوول نگه‌داری از آتش و روشن نگه‌داشتن آن بود که او را «آتوربـــان» می‌نامیدند و تا به امروز نیز این رسم زنده است.

زرتشتیان بر این باورند که اهورامزدا، آفریدگار یکتا، جایگاه و ســـمت و سویی ندارد، از این‌روی هنگام نیایش و خواندن اوســـتا رو به ســـوی نور بـــا خدای خود به راز و نیـــاز می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که روشـــنایی و نور نمودی از نور کل (اهورامزدا) اســـت. همان‌گونه کـــه در باورهای ســـامی نیز می‌بینیم که خدا در کوه تور، در دل آتش بر حضرت موسا نمایان می‌شود.

زرتشتیان بنابر گاه‌شمار خود، در روز آذر از ماه آذر، برابر با سوم آذرماه در سالنمای رسمی کشور، آذرگان را جشـــن می‌گیرند. اگرچـــه ابوریحان بیرونی در کتاب خود، «آثارالباقیه» جشن آذرگان را نهمین روز از آذر می‌داند:

«... روز نهم آذر عیدی اســـت که آن را برای توافق دو نام آذر جشـــن می‌گیرند و در این روز بـــه افروختن آتش نیازمند می‌باشـــند و این روز جشن آتش است و به نام فرشته‌ای که به همه‌ی آتش‌ها موکل است نامیده شده. زرتشت امر کرده در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و در کارهای جهان مشورت نمایند ...»

در این‌باره باید گفت، بنابر گاه‌شمار زرتشتیان هر ســـال از ۱۲ ماه و هر ماه از ۳۰ روز تشکیل شده اســـت که هر روز نامی ویژه دارد. پنج روز پایان ســـال را نیز که روزهـــای «پنجه» گویند به نام‌های اَهنَوَد، اُشـــتَوَد، ســـپَنتَمَد، وُهوخشَتر نام‌گذاری کرده‌اند. بر پایه‌ی این گاه‌شـــمار، هر زمان نام روز و ماه برابر می‌شـــده است آن روز را جشن می‌گرفته‌اند. برای نمونه آذر که نام سومین روز ماه اســـت، در ماه آذر جشن آذرگان را پدید می‌آورد. اما باید توجه داشـــت که در ســـالنمای رسمی کشور پنج روز پنجه و روز پایانی اسفندماه به شـــش ماه آغاز سال افزوده شـــده و ماه‌های بهار و تابســـتان ۳۱ روز است. از این‌رو سالنمای رسمی کشور و گاه‌شمار زرتشتیان در فصل پاییز و زمستان شش روز با هم اختلاف دارند.

پس زرتشـــتیان در نهمین روز از آذرماه بنابر گاه‌شـــمار خود و سومین روز از آذرماه خورشیدی آذرگان را جشن می‌گیرند. آن‌ها در این جشن با برافروختن آتش و ســـوزاندن چوب‌های خوش‌بو بر روی آن به پیشواز سرما می‌روند و با پوشیدن جامه‌های پاکیزه و آراســـته به آدریان‌ها رفته و با خواندن اوســـتای «آتش‌نیایش» به راز و نیاز با پروردگار و ستایش فروزه‌ی بی‌همتای او (آتش) می‌پردازند.

«ستایش پاک تو را باشد ای آتش پاک‌گوهر، ای بزرگ‌ترین بخشوده‌ی اهورامزدا، ای فروزه‌ای که درخور ستایشی، می‌ستاییم تو را که در خانه‌ی من افروخته‌ای، برابر تو می‌ایستیم برای نیایش با همه آیین‌های دین، دستی "برسم" و به دیگر دست چوب خوش‌بوی خشـــکی که زبانه‌اش روشـــن و سوزشـــش بپراکند بوی خوش را و تو ای ســـزاوار ســـتایش، بهره‌مندی از درخشندگی آن به هنگام ســـوختن و بوی خوش آن. ای ایزد بزرگ همواره ما را دریاب، ببخشا به ما آن‌چه را که کامیابی دهد، آن‌چه را که رســـتگاری دهد و بهروزی و بهزیســـتی آورد، بهره‌مند کن ما را از بهترین زمین‌ها که در آن خانه‌های پر آســـایش برپا داریم و دریاب روان ما را که آرامش داشـــته باشـــد و راه پاک پارسایی را بســـپَریم. ستایش، نیایش، ارمغـــان نیک، ارمغان دلخـــواه، ارمغان دوست‌داشتنی، نیاز به تو ای آفریده‌ی اهورامزدا (آتش). فروزان باش در این خانه، فروزان باش تا دیرزمان، تا رستاخیز بزرگ.

بـــه من رامـــش و روزی و زندگی بســـیار با رســـایی کامل و خوش‌زبانی و دین‌آگاهی و پس از آن خـــردی بزرگ و پاینده و پس از آن دلیری نیرومند و استوار، هوشـــیاری و وظیفه‌شناسی و بیـــداری و فرزندان برومند و زیـــرک و نگه‌بان کشور و.... ارزانی دار. ای دانای بی‌همتا، به فریاد من برس، کسی که سپاس‌دار است از روشنایی و نور بهره‌مند باشد.»

نماز آتش‌نیایش را که به آن آتش بهرام‌نیایش نیز گفته می‌شـــود و از سوی موبدان در پنج گاه نماز روزانه نیز خوانده می‌شـــود، از دل هات ۶۲ یسنا برآمده اســـت. گرچه در جای‌جای اوستا به نام آذر برمی‌خوریم اما تنها بخشـــی که در اوستا به ســـتایش آتش پرداخته شده، همین هات ۶۲ یسنا است.

این گمان نیز هست که پیشتر یشتی ویژه‌ی آذر در بخـــش یشـــت‌ها بوده کـــه در پی تازش بیگانگان به سرزمین‌مان آن بخش از میان رفته است.

زرتشتیان در زمان‌های نه چندان دور با برپایی آیین‌هایی ویژه با گردآوری آتش ۱۶ پیشه مانند مسگری، آهنگری، زرگری، نانوایی، رخشورخانه و... در کنار آتش سپندینه‌ی آدریان، آتش را بزرگ می‌کردند تا نمادی از پرچم ما باشد و هم‌بستگی را میان مردم بیشتر کند. گفتنی است که آدریان به مرکزیت آتشـــکده می‌گوینـــد که در آن آتش سپند نگه‌داری می‌شـــود و آتشکده مجموعه‌ای را می‌نامند که افزون‌بر آدریان، ســـاختمان‌های گوناگونی مانند کتاب‌خانه و مدرســـه و درمانگاه و... نیز در آن وجود داشته باشد.

در اوستا از پنج گونه آتش یاد شده است:



۱- آذر بِرِزی سَـــوَنگَه: به چَم آتش بســـیار سودمند، آتش ســـپندینه‌ای که سرچشمه‌اش در آسمان است و در برابر اهورامزدا می‌سوزد. آتش آدریان‌هـــا نیز از پرتو این آتش ســـپند(:مقدس) است.

۲- آذر وُهوفریانَه: آتشـــی اســـت که در بدن انسان و جانوران فروزان است و گرمابخش وجود آن‌ها است.

۳- آذر اوروازیشتَه: آتشی است که در گیاهان می‌سوزد و در چوب وجود دارد که بر اثر سایش، آتش ملموس پدید می‌آورد.

۴- آذر وازیشتَه: آتشی آسمانی و برقی جهنده که در پهنه‌گاه آســـمان پخش می‌شود و دیوان را می‌راند.

۵- آذر سپنیشتَه: آتشی است که در گروسمان (بهشت) در برابر اهورامزدا می‌سوزد.

شـــاید بتوان گفت آتش بزرگ‌ترین پدیده‌ی مـــادی و مینوی بـــوده که دگرگونـــی بزرگی را در زندگـــی انســـان‌ها پدید آورده اســـت. آتش پدیدآورنده‌ی صنعت و سرچشـــمه‌ی بســـیاری از پیشـــرفت‌های انســـان تا به امروز بوده است؛ از همین‌رو ســـتایش و ارج نهـــادن به آتش تنها ویژه‌ی زرتشتیان نیست، بلکه از روزگار کهن در میان ملت‌های بزرگ و متمدن، تبارهای بدوی و ابتدایی و همچنین دین‌های بزرگ جهان، آتش مورد ستایش و بزرگ‌داشت بوده و هست. آتش در باورهای غیرزرتشتی هم جایگاه ویژه‌ای دارد: خدا در آتشـــی در دل کوه تور بر حضرت موسا نمایان می‌شود، آتش بر حضرت ابراهیم همچون گلستان می‌شـــود و در قرآن مجید نیز درباره‌ی جایـــگاه آتش و نور می‌توان از ســـوره‌ی «و الله نورالسماوات» یاد کرد.

* هموند انجمن موبدان تهران

(شناسه: ۳۳۱۷۴)

هشتم

امرداد
بی‌مرگی و جاودانگی
هفته نامه خبری • فرهنگی

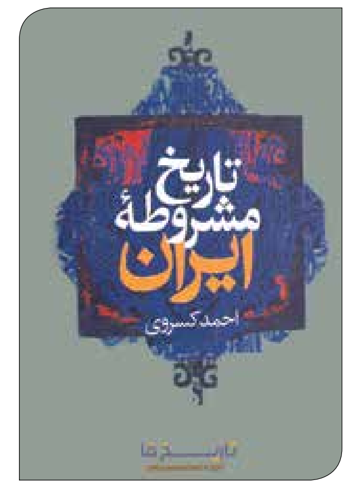
هفته‌نامه‌ی خبری، فرهنگی (هم‌اکنون سه‌هفته یک‌بار)
مدیرمسوول و سردبیر: بابک سلامتی
کارگزار: نوشین جمشیدی
گروه هنری و رویه‌آرایی:
سیامک جمشیدی‌زاده، مهنوش دهنادی
نگرنده چاپ: دیناز دهنادی

دبیران گروه:
فیروزه فرودی • رویداد
مهیندخت دهنادی • مردم
آناهید خزیر • ادب و هنر
فرشید خدایاری • شاهنامه
رستم شهریاری • اندیشه
بوذرجمهر پرخیده • تاریخ
فرهاد روبین‌تن • زرتشتیان
سورنا لطفی‌نیا • هشتی
سوده حاجی‌کرم • عکس

صندوق پستی: تهران ۱۵۸۵۵/۱۴۴ تلفن: ۳۱-۸۸۳۲۵۳۳۰ نمابر: ۸۹۷۸۶۵۴۸
تارنمای امرداد: www.amordadnews.com رایانامه: sardabir.amordad@gmail.com
امرداد: تهران، کریمخان‌زند، خردمند شمالی، کوچه‌ی شهید اعرابی(۳)، شماره‌ی ۴، اشکوب ۳
چاپ: شرکت چاپ جام‌جم – کیلومتر ۸ بزرگراه خلیج‌فارس، کنار پادگان نصر – تلفن: ۵۶۵۳۰۶۳۶
امرداد در ویرایش نوشته‌ها آزاد است. همه‌ی نوشته‌های چاپ شده، دیدگاه امرداد نیست.
نوشته‌های داده شده به امرداد بازگردانده نمی‌شود. چاپ نوشته‌های امرداد تنها با آوردن نام امرداد آزاد است.
با درود به فروهر پاک روانشاد جمشید جاماسیان و سپاس از پل‌گذار ایشان، کیخسرو کیان‌پور
شماره‌ی آینده شنبه ۱۴ آذر چاپ می‌شود

شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۴ خورشیدی • مانتره‌سپندایزد و آبان‌ماه ۳۷۵۳ زرتشتی • سال شانزدهم • ۸رویه 14 Nov. 2015 • No.331 • Vol:16 • 8 Page

شور مشروطه‌خواهی ایرانیان



چون فروردین سال ۱۲۸۸ فرارسید، در آن هنگام که تبریز سخت گرفتار کشاکش با محمدعلی میرزا و بیش‌تر روزها در پیرامون شهر جنگ برپا بود. در شمال و جنوب و شرق و غرب ایران در بسیاری از شهرها شورش پدید آمده یا در کار پدید آمدن بود.

گذشته از اسپهان و گیلان که از کانون‌های شورش به‌شمار می‌رفت، در محمره و همدان و استرآباد و مشهد و تربت‌حیدری و بوشهر و شیراز در هر کدام جنبش دیگری پیش می‌رفت. این زمان هر کس می‌دانست که محمدعلی میرزا را زمان به‌سرآمده و کار به‌جایی بود که کسانی از نزدیک‌ترین درباریان شور مشروطه‌خواهی از خود نشان می‌دادند. آصف‌الدوله که بیدادهای او در خراسان یکی از انگیزه‌های جنبش ایران شمرده می‌شد، این زمان در شیراز حکمران و به هم‌دستی پسران قوام‌الملک بنیاد انجمنی ایالتی می‌نهاد. حاجی سیف‌الدوله حکمران خوزستان با شیخ خزعل در محمره دستگاه مشروطه‌خواهی می‌چیدند. برای محمدعلی میرزا جز تهران باز نماند و در آن نیز دشمنان فراوانی داشت. ناایمنی راه‌ها را گرفته، کسی آمد و شد نمی‌توانست... در بوشهر سید مرتضا نامی با تفنگ‌چیان تنگستانی به شهر دست یافته در گمرک کسان خود را گماشته بود که آن‌چه در می‌آید از بهر او برگیرند، این کار او انگلیسیان را برآن واداشت که ۵۰ تن سرباز دریایی به بوشهر آورند و دست سید مرتضا و کسانش را کوتاه ساختند.

ما از یکایک این داستان‌ها آگاهی نداریم مگر از شورش استرآباد که آن را جست‌وجو نموده‌ایم و چون پانوف در آن دست داشت به نام سپاس‌گزاری که از این گونه کوشش‌ها باید کرد، داستان آن را می‌نگاریم.

چنان‌که گفتیم پانوف در رشت رنجیدگی پیدا نمود و بیرون رفت و یکی از همراهان او احمد صادقوف بوده این آگاهی را ما از آقای صادقوف دریافته و اینک داستان را از زبان خود او می‌نگاریم. می‌گوید: چون از رشت بیرون رفتیم هفت تن بودیم. من و پانوف و میرزا محمد حسین‌زاده و مسیو شارل که از مردم فرانسه ولی در انزلی نشیمن داشت و سه تن دیگر نیز با یکی از سر دستگان مجاهدان گفت‌وگو کردیم که با ۵۰ تن تفنگچی از پشت سر برسد و پولی نیز به او پرداختیم. در انزلی یک شب در خانه‌ی مسیو شارل درنگ نموده فردا با یک کشتی بازرگانی از آن‌جا آهنگ مازندران کردیم. اندیشه‌ی ما این بود که به هر کجا که رسیدیم، یکی دو ساعت درنگ کرده با گفتار یا از هر راه دیگری مردم را

بریده کتاب

شورانیده از آن‌جا بگذریم. چون به مشهد سر رسیدیم با آن‌که تنها هفت تن بودیم و آن ۵۰ تن نرسیده بود (سپس هم نرسید) باک نکرد، از کشتی پیاده شدیم و بیرق‌های سرخی که همراه داشتیم به‌دست گرفته (زنده باد آزادی) گویان به آبادی در آمدیم. در آن جا یک تن دیگر بر شمار ما افزوده و چون که از او پرسیدیم دانسته شد در بارفروش چندان نیرویی از دولت نیست.

بی‌درنگ آهنگ آن جا نمودیم و همین که از راه رسیدیم فریادکنان به شهر رفتیم. پانوف با چند تن راه دیگری رفت و ما چند تن به سرای حکمرانی شتافتیم و چون آوازه‌ی مجاهدان به همه‌جا رسیده و دل‌ها را پر از ترس ساخته بود و ما نیز ناگهان رسیده و بدان‌سان غوغا برانگیخته بودیم، مردم سراسیمه گرویده چنین پنداشتند سپاه انبوهی با ماست و این است کسی را یارای ایستادگی نبود.

چنان که حکمران سرای را رها کرده و از در دیگر بگریخت و ما به‌آسانی آن‌جا را فرو گرفتیم. ولی در بارفروش ۱۰۰ تن قزاق پاسبانی داشت اینان بی‌درنگ پشت بام را سنگر گرفتند و با پانوف و دسته‌ی او به جنگ برخاستند. شلیک سختی می‌شد و یکی دو ساعت جنگ بر پا بود. سه تن از قزاق و یک تن از مردم کشته شد و از این سوی پانوف زخمی گردید...

تاریخ مشروطه ایران – جلد دوم – احمد کسروی
(شناسه: ۳۳۱۸۱)

پـنـجـره

عکس‌ها: امرداد / همایون مهرزاد



تهران – باغ‌موزه‌ی نگارستان – تالار استاد جهانگیر ارجمند – تندیس‌های ساخته شده از یونولیت

نیک اندیشان

دهش نیک‌اندیشان «امرداد» را در راه فرهنگ ایران توانا می‌سازد. با سپاس از بزرگوارانی که «امرداد» را یاری رسان بوده‌اند. پاداش نیک آنان را از درگاه اهورامزدا خواستاریم.

سرور ارجمند محمد حسن بادیان ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال
بانوی ارجمند پروین شهزادی به نامگانه روانشاد شیرین دینیار شهزادی و فریدون خدامراد شهزادی ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال
بانوی ارجمند مهین‌بانو نوروزیان ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال
بانوی ارجمند سیمیندخت خدادادی بابت برگزاری گهنبار کورش بزرگ ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال
بانوی ارجمند پروین خسرویانی ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

یاران هرماهه‌ی امرداد

هفته‌نامه‌ی امرداد از هنگام بنیادگذاری تاکنون، همواره از پشتیبانی و همیاری خوانندگان، دهشمندان و آگهی‌دهندگان، برخوردار بوده است. اکنون نیز، شماری از دلسوزان فرهنگ ایرانی برای پشتیبانی هرچه بیشتر امرداد، برآن شده‌اند تا هر ماهه، هر کدام دست‌کم با مبلغ ۵۰۰ هزار ریال، امرداد را برای ماندگاری یاری کنند.

۱– بانوی ارجمند مهندس مهردخت شهریاری
۲– بانوی ارجمند سیمین‌دخت خدادادی
۳– سرور ارجمند دکتر فرهنگ سلامتی
۴ – یک تن نیک‌اندیش به‌یاد دکتر خدایار خسروی
۵ – سرور ارجمند همایون مهرزاد
۶– سرور ارجمند سیاوش
۷– بانوی ارجمند تاج‌گوهر خداداد کوچکی(خادم)
۸– سرور ارجمند مهدی حاج‌هاشمی
۹– بانوی ارجمند فریدا رمدانی
۱۰– بانوی ارجمند هما نورمحمدی
۱۱– سرور ارجمند مارکار ایرانپور(سعدیان)
۱۲– بانوی ارجمند مهندس مهناز فیروزمند
۱۳– بانوی ارجمند دکتر بهناز فیروزمند
۱۴– بانوی ارجمند نگار رنگ‌بست
۱۵– بانوی ارجمند عزت جهانگیر بختیاری
۱۶– بانوی ارجمند مهری رستمی به یاد کیخسرو خداداد رستمی
۱۷– سرور ارجمند عطا مرادی‌قم لیجه
۱۸– سرور ارجمند رضا یوسفی
۱۹– بانوی ارجمند دکتر آتوسا رهنما
۲۰– سرور ارجمند فریدون گشتاسبی اردکانی
۲۱– سرور ارجمند دانش پژوه
۲۲– سرور ارجمند عبدالکریم بهزادنژاد به نامگانه‌ی ارباب فریدون رشیدی
۲۳– بانوی ارجمند دکتر مریم امجدی
۲۴– بانوی ارجمند مهین(خرمن و آبادان) سلامتی
۲۵– بانوی ارجمند فری‌چهر خسروان

بازتاب

رومن گیریشمن، باستان‌شناس فرانسوی
کم‌تر پادشاهی است که پس از خود چنین نام نیکی برجای گذاشته باشد. کورش، سرداری بزرگ و نیکوخواه بود. او آن اندازه خردمند بود که هر زمانی کشور تازه‌ای را می‌گشود، به آن‌ها آزادی مذهب می‌داد و فرمان‌روای تازه را از میان بومیان آن سرزمین برمی‌گزید. او شهرها را ویران نمی‌کرد و دست به کشتار همگانی نمی‌زد. ایرانیان کورش را پدر و یونانیان که سرزمین‌شان به‌دست کورش گشوده شده بود وی را سرور و قانون‌گذار می‌نامیدند و یهودیان او را مسیح خداوند می‌خوانند.
(شناسه: ۳۳۱۸٤)

سخن بزرگ

بزرگمهر
خوی نیک بزرگ‌ترین بخشش خداوند است. از خوی بد دور باشید که آن بند گران است بر دل و پای.

پورسینا
نیک‌بخت‌ترین مردم کسی است که کردار به سخاوت بیاراید و گفتار به راستی.
(شناسه: ۳۳۱۸۲)

زبانزد

«بَلَکِ خا و دُلِ گربه وَ دَن خا مَگی وَ هَف مَلَه مَگَرد»
برگردان: «بچه خودتو مثل گربه بغلت نکن واز خانه این همسایه به خانه آن همسایه نرو»
این زبانزد که به گویش مردم سیستان‌وبلوچستان است برای خان‌هایی به‌کار می‌رود که کارشان از بامداد تا ظهر نشستن پای سخن‌های این وآن و پشت‌سر دیگران سخن گفتن است.
(شناسه: ۳۳۱۸۵)

خوب است بدانیم

تپه یحیا: نوشته‌های «سومری» از شهری افسانه‌ای به‌نام «آرتا Aratta» نام برده‌اند. این شهر با هفت رشته‌کوه از ایلام باستان، جدا می‌شد. بر پایه‌ی این نوشته‌ها، آرتا دولت–شهری نیرومند بود و تمدنی مانند سومر داشت و از راه تجارت با سومر پیوند داشت. برخی از دانشمندان براین باورند که، گستره‌ی «تپه‌یحیا» در کرمان همان شهر باستانی آرتا است که از ۶هزار سال پیش تا ۵هزار سال پیش برپا بوده است.

ملک‌التجار: تا آغاز حکومت پهلوی، ما با کسی به نام «ملک‌التجار» روبه‌رو بودیم. این جایگاه همان فرنشین(:رییس) بازرگانان بزرگ بود. هم‌چنین از بلندپایگان روزگار صفویه بود که خرید پارچه و کار دوخت و دوز با هماهنگی وی انجام می‌شد. امروزه فرنشین اتاق بازرگانی را می‌توان ملک‌التجار دانست. **(شناسه: ۳۳۱۸۳)**

دیدگاه سنجی

کدام «خورش» را می‌پسندید؟

روش پخت خوراکی‌ها، بخشی از فرهنگ یک سرزمین هستند. آش‌پزی خود یک هنر است. شاید سال‌ها به درازا کشیده است که یک گونه از خوراکی، همه‌گیر شود و مردمان یک سرزمین با روش پخت آن آشنا شوند و از آن بپزند. خوراکی‌ها با تندرستی مردم در پیوند هستند. هر اندازه خوراک دارای مواد خوبی برای بدن باشد و خوب پخته شده باشد، به همان اندازه کسانی که آن خوراکی‌ها را می‌خورند، تن‌درست‌تر هستند.

در ایران خوراکی‌های گوناگونی پخته می‌شوند که هر کدام رنگ، بو و مزه‌ی ویژه‌ی خود را دارند. «خورش»ها، گونه‌ای از خوراکی‌ها هستند که در پخت آن‌ها مواد بسیار سودمندی به‌کار می‌رود و هنر ویژه‌ای را می‌خواهند. شاید بتوان خورش‌ها را سرآمد هنر آش‌پزی در ایران دانست. هر ذایقه‌ای می‌تواند از یکی از خورش‌های ایرانی سود ببرد و هیچ کسی نیست که دست‌کم از یکی از خورش‌های پخته شده در ایران خوشش نیاید. ما می‌توانیم به خورش‌های ایرانی در جایگاه یک میراث برجای مانده از گذشتگان نگاه کنیم. هم‌چنین با شناساندن آن‌ها به دیگر مردمان، می‌توان برای کشور درآمدزایی کرد. ما می‌توانیم در کنار صنعت گردش‌گری ایرانی، از هنر پخت‌وپز و ارایه‌ی خورش‌های خوش‌مزه سود ببریم.

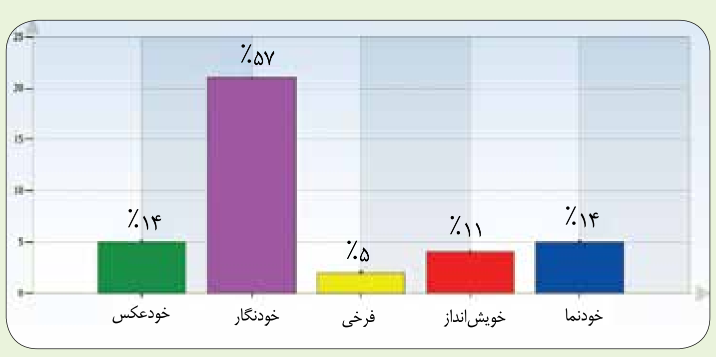
اما به‌راستی شما از کدام خورش بیش‌تر خوشتان می‌آید و یا از روش پخت آن آگاه هستید؟

برای آگاه کردن ما از دیدگاه خود، تنها شماره‌ی گزینه‌ی دل‌خواه را به سامانه‌ی پیام‌کوتاه امرداد **۰۲۱۸۸۳۲۵۳۳۱** بفرستید:

۱ قیمه **۲** قورمه‌سبزی **۳** فسنجان **٤** بادمجان

برآیند(:نتیجه) دیدگاه‌سنجی شماره پیش:

جای‌گزین واژه «سلفی» چیست؟









برگه هموندی

هموندی نیم سال (۱۲ شماره):
۱– درون کشور، پست عادی تهران: ۲۰۰۰۰۰ ریال، پست سفارشی تهران: ۵۲۰۰۰۰ ریال
پست عادی شهرستان : ۲۲۰۰۰۰ ریال، پست سفارشی شهرستان: ۵۸۰۰۰۰ ریال
۲– برون کشور: ۲۹۰۰۰۰۰ ریال
واریز به شماره کارت ۶۲۷۳۵۳۱۰۳۰۱۰۷۲۱۹ یا حساب جاری فراگیر ۱۲۴۳۴۸۴۷۱ بانک تجارت، شعبه خردمند شمالی به نام بابک سلامتی. قابل پرداخت در همه ی شعبه های بانک تجارت. پس از واریز مبلغ هموندی، با دفتر هفته نامه تماس بگیرد.

نام:	نام خانوادگی:
کد پستی ده رقمی:	
استان:	شهر:
خیابان :	کوچه:
پلاک:	تلفن:
نشانی رایانه‌ای:	

«امرداد» به پیامک‌های شما پیشکشی می‌دهد

شما می‌توانید، شناسه‌ی ۷ نوشته‌ی برگزیده‌ی خود را به شماره‌ی ۱۰۰۰۰۰۸۸۳۲۵۳۳۱ پیامک کنید.(شناسه شماره‌ایست که در پایان هر نوشته آمده است.)
«امرداد» به پاس همیاری شما در هر شماره به یک تن مبلغ ۵۰هزار تومان بن خرید از محصولات فرهنگی امرداد را پیشکش می‌کند.

برنده‌ی این شماره:
آقای
مجتبا محمدی‌پور